

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228235

UNIVERSAL
LIBRARY



SECOND
TRAVELS AND ADVENTURES
OF THE SHAH OF PERSIA
IN EUROPE

هو الله تعالى شانه
 وقایع سیافرت و سیاحت دوم فرنگستان
 سلطان ابن سلطان شاه ایران ناصر الدین شاه
 قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از دار الخلافه طهران
 الی روز مراجعت و رود نوکب مسعود مستقر سرسلطه
 که بدستخط مبارک مزین فرموده سعی است تمام اقل الانام
 میرزا محمد شیراز الملقب بملک الکتاب در
 الحکومه بمبئی بر یو ربیع در آمد و چند تصویر
 شایسته این کتاب بود و مزید نمود تحریر و تمهید



روزنامه مفردیوم فرکستانست که بهینیت و مبارکی بخاست خداوند تعالی
بشرط سلامت مزاج بنویسم

روز پنجشنبه سلخ ربیع الاول ۱۲۹۵ بارزده روز از عید نوروز گذشته صبح زود توپ علام سفر فرنگستان
که مدتی بود مصمم شده بودیم انداخته شد از در باب بهایون بیرون آمدیم نایب السلطنة
و متوفی الممالک و سپس لار اعظم و جمیع نوکر بادر باب بهایون حاضر بودند سواراسب شده
از دروازه کرک بیرون رفتیم هوا از کرد و غبار تیره و تاریک بود قشون و افواج هم تا آنطرف
امام زاده حسن صف کشیده بودند مقدمه الممالک که در طهران نایب مناب سپس لار اعظم است
با صاحب منصبان نظام و توپخانه و افواج و سواره و پیاده ایستاده سواره و پیاده زیاد خیلی خوب
منظمی بودند پس از سان قشون و گذشتن از صفوف افواج و سواره بکالسه نشسته متوفی الممالک
و شاهزادگان و وزیران و رجال دولت مرخص شده رفتند و ما را ندیم برای قمر حسین آباد حاج
سلیمان خان شب را اینجا ما ندیم * جمعه غده ربیع الثانی باقریه کرج رفتیم (شنبه و دویم
منزل سفر آباد بود) یکشنبه سیوم از اینجا بکازران شکت رفتیم نایب السلطنة و همزمان او که

در رکاب بودند از اینجا مخلص شده مراجعت کردند اغضادالدوله هم که بانایب السلطه بود مخلص شده رفت) دو شبته چهارم قزوین رفتم اردور در هزار جریب که قریب شهر است زده بودند سه شبته پنجم در هزار جریب اترق شد باد شدیدی میآمد این روزنامه را امروز در هزار جریب بنویسم) جز تکرانی امروز از طهران رسید که والده اغضادالدوله که از صبا یای نایب السلطه مرحوم بود فوت شده است حاجی طابادی مدرس هم در طهران مرحوم شده) خلاصه انشاء الله از سر حد هزار مایه بفرنگستان خواهند آمد و کسانی که بطهران مراجعت خواهند کرد و ما هم نوشت چهار شبته ششم هم در هزار جریب اترق شد متصل باد میآمد و هوا کرد و خاک و دمه و سدر و پنبه حاجات بغروب مانده رفتم شهر از محله راه کوشک بدولخانه در اطراف رکنیه که دیوانخانه و دار الحکومه عضاالدوله است نشینم علما و شاه زادگان و اعیان قزوین بحضور آمدند عصری حجت باردو شد ضیاءالملک حاکم کیلان که دیروز از کیلان آمده بحضور رسید پنج شبته هفتم بقریه سیاه دهن که آخر خاک قزوین است رفتم پنجم پنجاه کیلومتر راه است اما تمام راه جلگه و صحرائی بسیار خوب سبز و خرم و پر گل است دبات آباد از محال قاغانان و دشت آبی قزوین سرازه و کنار هجر بود اغلب مال امین الرعا یا و منسوبان اوست سیاه دهن بقصد خانوار است جمعیت زیاد و باغات بسیار دارد ابو القاسم خان نواده ناصرالملک در کنار کاه دیده شد بسیار می از راه آذربایجان بپاریس برای تحصیل میرود حالا اول شکوفه همه جاست طهران هم روزیکه پیرون آمدیم شکوفه زردالو و الووجه و بادام باز شده بود خلاصه دست راست قریه سیاه دهن محال قاغانان است جمعه هشتم بنصبه ابر میردیم متجاوز از هفت کیلومتر راه است بکالسیکه نشسته را ندیم طرف دست راست راه کم آبادی است اما سبزه و گل و بوته دارد و تا یک فرسنگ فتنی کجوهستان میشود اما کوههای بی برف راه که شکیل طرف دست راست و آن راه نزدیک تر است اما کالسیکه نمیرود تملکراف و چاهار خانه و اید و رفت عمومی از همین راه سیاه دهن است طرف دست چپ نیش کو در محال خرد و قزوین است

دما آباد حاصل خیز چمیت دارد مثل بزج و سناوند ضیا آباد فارسی چین خالصه و غیره بنا
 بغلکوه افتاده است پیدا و اما تاکوه و دوفرنگ بشیر راه و کوههای برف دار است و
 آن کوه خاک خرقان است دست راست صحرائش آهوه دارد و آخر خاک قرزین فارسی چین
 اول خاک خمنه قره این دما از رود اهر مشروب میشود همه دما جمعیت زیاد و بنا
 خوب و اشجارش که فزاد داشت دست راست مقابل قره کوهی شکی پیدا بود معروف
 به شتر کوه که شبیه است بکوبان شتر بعد از قریه قره و قجر و قنچ آباد و غیره است تا میرسد بشتر
 آباد خالصه بول اجدان مخصوص که ذی معتبر است بعد باهر رسیدیم که قصبه بسیار معتبر
 مثل شریست مساجد و حمامها و کاروان سرامی متعدد دارد و در آنمیرنگ هم بالاتر از قصبه
 اهر زده بودند راه دور و جای بدی بود عهد یقلیان و ساری اصلان و حنیقلیان پیش شکار
 آهوه رفت بودند عصری بکمال خنکی آید هیچ شکاری هم نکرده بودند آهوه پیدا کرده اما بجلکه رم داد
 بودند و آهوه سوار بای نجب ساری زده بودند یک ماده آهوهی خسته بخاره آید جلوه کالسه
 صیغ الذل و خاید محقق پیاده شده با ساچمه زده بود عباس میرزا و مظفر الملک و علی قلی خان و
 بابر میرزا که در اهر می نشینند و میرزا ابوالفوج امام جمعه اهر در راه بحضور رسیدند *

شنبه نهم در اهر اتراق شد باوزیادی آمد اینجا با باد بسیار است یکشنبه نهم بصباح
 قلعه خالصه که بول اصطبل توپخانه است باید برویم بضیا الملک حاکم کیلان نشان مثال الثقات
 شد بکالسه نشسته را ندیم راه امر و صحرائی وسیع سطح پر سبزه است دست راست بفاصله
 کفرنگ و دوفرنگ کوههای بزرگ برف دار است و پشت این کوهها خاک طارم است
 زما میر شکار از قبل جرگه و الوند و خراسانو و غیره دست چپ رودخانه اهر است آب و خاک
 در این فصل بعد از پناه سنگ بلکه یاد توکل الود بود اما باستان دوسه سنگ بشیر نمیداد
 قنات خوب معتبر دارند که این همه باغات را از قنات آب میرسد قدریکه را ندیم بخرم دره
 رسیدیم که قدری از آن خالصه است اربابی هم دارد و اما عجیب دره ایست باغات و اشجار زیاد و

کیفرسنگ طول باغاست تازه درختها بنرشته کم کم برف هم توی دره بود بعضی از صاحب منصبان برف دوم خاصه که با فوج مأمور و روانه طهران هستند در اینجا به حضور رسید از اینجا تا پاهی که میگند و فرسنگ مسافت زمینه این کو بهارزم است زراعت دیمی زیاده میکنند پشت این کو بهار باز خاک حنه و از محال خدا بنده پوست و بز بنه رود که متصل خاک بهمان میشود در دامنه کوهی پیدا و دیهی مشرف بران بود قلعه دومی تپه داشت مشهور به سبباس که قدیم مال عباسقلیخان دوداگه بوده او مرده و حالا امام جمعه حنسه و بعضی از سواربانی میرشکار دارند بعضی دبات دیگر هم بود خلاصه از خرم دره گذشته بدیهه رسیدیم دیهی است بسیار مقبره و باغات زیاده و قبل از رسیدن به هیدج در نزدیک رودخانه بنهارا قادیما قات بسیار محترمی که بقدر چهارسنگ آب داشت برود خانه جاری بود این قات متعلق بحرم دره است از هیدج که قدری گذشته بود به کوچکی که بضاعت میکرد رسیدیم در دست چپ واقع مال حبیب الله خان و برادر میرشکار و بعضی دیگر است بعد رسیدیم بصاین قلعه که منزل است بادشندیدی آمده و میاید که اوقات را بر تخیل کرده است بیگلشن چکار میخواند بکنده به چادر باو بخترا با جوابیده است (دوشنبه یازدهم باید بروم بسلطانیه صبح کالسه نشسته اندیم صحرا بسیار خوب و صاف و سبز و پر علف و پر گل و بوته است دست چپ و راست از اوایل راه الی نمفرسنگ و کیفرسنگ منتهی کو بهای برف دار میشود قدریکه رفتیم از منتهی کو بهای دست راست آب صاف زیاده بقدر ده سنگ میاید قدریکه که اندیم سیلاب پر زوری جاری بود باز قدریکه راه طی شد آب صاف تنگی میاید بعد از آن از سیلابی جاری بود معلوم شد منبع اهر رود از کو بهای دشت راست است و دیگر میرشکار در دامنه کوه پیدا بود کیفرسنگ از راه دور است بدست راست و در بین اند خیم خانهای متعدد توی دره و تپه پیدا بود که تقریباً بقدر دو بیست باب خانه بنظر آمد اما درخت و سبزه بسیار کم دارد مثل این است که نباشد رسیدیم عبید آباد و به سه سالار اعظم که مال محمدالدوله مرحوم بوده و سه سالار اعظم خریده است باغی و کلاه فرنگی دارد و اینجا بنار خور دیم حالا اول

بنفشه اینجاست بنفشه خوش رنگی دارد و از ابرو و داووده اند بعد از نهار سوار شده و قدریکه راه اندیم بحسین آباد میرز محمد حسین جاگم کاشان رسیدیم در صحرائی دست چپ هنوز برف بود و کوههای دست چپ همه زراعت دیم است تا رسیدیم بدیه سلطانیه کعبه شاه خدا بنده خراب ولی باز بر پا و آثار قدس نمایانت آثار الله باید تعمیر بشود و رسیدیم بعمارت سلطانیه پیاده شده رفتم بالا پهلایان اعظم ملک آرا را بر حضور آورده بود همه جا را کشته آیدیم پایین سوار شده رفتم بجا در که در چین پای عمارت زده اند حاجی محمد حسن خان میخواست که مدتیست در حمله است عصری دیده شد امروز باز باد سلطانیه میآمد شب ایستاد هنوز در خنهای اینجا بارگ نکرده است امروز درین راه یکت برآمد کی کو چکی بقدر ده و جب از زمین دیده شد بالای آن که میروند کعبه شاه خدا بنده پیداست اینجا را کدوک اند اکبر میگویند آن طرف پته هر چه آب جاری میشود داخل بخانه رود شده بزنجان میرود و آن طرف پته هر چه آب جاریست بهمت رود خانه ابرو و میریزد و عجب آنست این پته کو چک که منبع این آبها چندان ارتفاعی ندارد و این پنج طرف نسبت بسیار اراضی تفاوتی چندان ندارد (سه شنبه ۱۱)

امروز باید بزنجان برویم سلطانیه الی زنجان چهار فرسنگ و نیم است و دور اینم فرسنگ هم بالاتر از شه و رباع حسین آباد ملکی پاشا خان سرتیب پسر مظفر الدوله مرحوم زده بودند که نیم فرسنگ تمام راه بود کالسه کشته را ندیم صحرائی سلطانیه خیلی با صفاست و شب رعد و برق شد باران هم کاه کاهی میآمد و روز هم کاهی ابرو و کاهی آفتاب جلگه بسیار خوبیت تماشاچین است یا زراعت مرغهای قاز لاق خیلی خوب میخوانند و قدریکه راه رفتم بدیهی رسیدیم که سمش الملکی مال مظفر الملک است کوههای دست راست برف دارد و الی کفر سنک و نیم مسافت کوههای دست چپ هم برف دارد اما دور تر راست در چینی همارا افتادیم و رودخانه سان را چنی که بزنجان رود است جلو بود این رودخانه چون از چین میگذرد با تلاق نخی است که اسب از آن میگذرد و عرض رودخانه هم گسست اینجا باز یاده این پنج ذرع نیست اما تا زنجان و پایین تر که میرسد کم آبهای دیگر هم داخل و مخلوط بآن شده بزرگ و عریض میشود مرغابی و بعضی طیور دیگر زیاد داشت تا اینجا که بنما

سه شنبه ۱۱

افتادیم دو فرسنگ راه آمده بودیم همه جا زمین مستطح از اینجا بجدوره و ماهور شد و کم کم کوه دست راست نزدیک و از کوههای دست چپ دور میشدیم تا از پل آیه چشمه که سرور و خانه ساخته اند گذشتیم و دو خانه بدست چپ افتاد چشمهای زیاد از چمن در آمده جز در دو خانه میشد از نیلا بهاد و در دو خانه می متحد بهم گذشتیم که همه از طرف کوههای مست راست جلدی و داخل این دو خانه میشد بعد از گذشتن از پل خاصه دو میدان اسپ تپه با و ماهور بای بزرگ پیدا شد و حایل گردید ما پس کوههای بزرگ دست چپ و این تنها که معبر بود تا قریب شهر زرخان نزدیک شهر دره و ما پست و هموار و کم کم معقود و منتهی ببحر کردید و باز کوههای برف دار دست چپ پیدا شد دست راست بهم تپه داشت اما کوه جلوتر است و زودتر پست و مساوی با صحرا میشود و کوههای پست راست هر چه بشهر زرخان نزدیک میشود کم کم کوه جلوتر و کم برف تر میگردد و خلاصه مسافت زیلوی که را ندیم بدیده رسیدیم که مسکن و محل نشین علی نقی خان سرتیپ است خود او هم با پیشرش همایون بحضور آمدند علی نقی خان بسیار مرد در دست بجنبی است ابتدای آبادی و باغات زرخانه رود از دیره است دیره دیر بزرگ جمعیتی است خلاصه را ندیم تا بشهر زرخان رسیدیم باغات زیاد و دره با و کنار رودخانه دارند درخت بلو مانده شکوفه کرده تبریزی هنوز هیچ سبز نشده بود اهل شهر همه باستقبال بیرون آمده بودند جمعیت زیادی دارد از شهر گذشته بجهن آباد میزدند بود که منزل ما بود رسیدیم جای باصفائیت چادر مارا کنار دریاچه طولانی زده بودند امروز از دیره با منظر الفی حسین آباد لایق قطع باران بارید مردم تر شدند با الو الفاحش از که نوشته بودیم بجای پاریس میرود هنوز اینجا است شب را الی صبح باران آمد همه زمین گل مردم تر و سرمای شدیدی شد بگویم که چهارشنبه سیزدهم بود لابد اینجا اتراق شد و شب از باران همه چادر با خوابیده و مردم صدمه خورده بودند روز چهارشنبه ۱۲ باید برویم نیک هوا صاف و آرام اما بسیار سرد بود و سوار کالسکه شده را ندیم از باغ حاجی زمان عبور شد شکوفه زیادی داشت راه پست و بلند است بزودخانه نزدیک شدیم کنار رودخانه و بات و باغات

خوب زیاده است اول دودیه بود متصل بهم کوکان میگفتند خلاصه دیوان و نیول خنجان مباحث
 بسیار و بات پراشجار غریب بعد دیه بار بست آنهم خلاصه و نیول کن الدوله است باغات و
 اشجار زیاده دارد بعد ازین دیه و دیه چیر ملک مظفر الملک است در باغات اینجا بنهار افتادیم بسیار
 سرد بود و بعد از بنهار کمال سکون نشسته را ندیم طرفین راه همه دره و ماهور است تا میرسد بکو بهما
 بزرگ دیه کاوند پشت کو بهما دست چپ است کوه دست چپ که تا اینجا راست بطرف
 مغرب کشیده بود در محاذی دیه نیکنجه یک قلعه کوه بزرگ بلند سخت بر برنی تشکیل شده مشهور
 بکوه دیرلو که بیلاقی شاهسونهاست و از اینجا رفته کوه از طرف مغرب منحرف شده و بکو به
 میرود خلاصه از دره که نشستم که رودخانه سارمساق لواز آن جاری بود و میرفت تا بر بنجانه بود
 داخل میشد خیلی آب داشت قدریکه رفتم راه از رودخانه کم کم الی دو فرسنگ دور و مایل
 بطرف دست راست شد بعد از رودخانه نیکنجه که نشستم این رودخانه هم خیلی آب دارد و
 بر بنجانه رود میریزد و همه این آبها داخل قزل اوزن شده و بسفید رود ریخته منصب پدیرا
 خرمیشو و جمیع راه اینجا با دره و ماهور است خلاصه دوباره برودخانه زد یک شده تا بارود
 رسیدیم راه امروز چهار فرسنگ بود چادر بارالب رودخانه زده اند دیه نیک پی بزرگ
 یک کاروانسرای کهنه قدیم دارد که در زمان سلطنت شاه صفی اول حکم آن پادشاه بدست میرزا
 محمد تقی اصفهانی صدر اعظم در شهر سرنه یکزار و چهل و نه هجری بنا شده است در این اطراف ایلا
 رشوند قشلاق دارند جمعه پانزدهم باق مزار که از املاک مظفر الملک است رفتم بچون
 بسیم دور بود آق مزار را میان منزل قرار داده و سوراخات جمع کرده بودند بالاتر از آن دیست
 که سوره میگویند اینجا از ارضی اینجا است چاهارخانه دارد خلاصه همه جا از کنار رودخانه میرفتم
 طرفین راه دره و ماهور تا همه سبزه و پر گل است بوته گل سریش امروز دیده شد انواع گلهای
 دیگر هم بود از زرد سفید لاله کوکچ و بزرگ بعضی کو بهما و زمینها خاکست مثل شوره زار اما هیچ
 سنگ در این صحرا نیست یا چمن و سبزه و گل است یا شوره زار نه اسب فرو نمیرود و براحت میرود

عنه

سه فرسنگ بود احوال عصر بمنزل رسیدیم **شنبه شانزدهم** بسرچم که دیر امیر خوارست باید برویم
 بکلسکه نشسته دست راست راه را گرفته رفتم دره و ماهور زیاد وارد انازین خاک نرم خوبست پاسبان
 براحت راه میزد و کل بونه و گیاه از هر قسم جز کوش رو باه با قورالدر چمن لاک پشت زیاد
 دارد یک بلدرچین محمد یقینان زد خیلی سواره رفقه نزدیک دیهی نهبا را افتادیم اطفال دیر را
 که در صحرای شک تاز و یحیی ندخواستیم و دیر را پرسیدیم گفتند پیره خوش است این دره و ماهورها
 دست چپ و راست شلیه بهم و هر دو طرف قشلاق شایسون دیرن است کوههای برف دار
 بزرگ از جلونی انبست آذربایجان پیدا بود جغلیان جبرال اجدان گفت پشت این کوهها اربل
 است و این طرفش گرم رود دست چپ کوههای برف دار بزرگ از دور پیدا بود گفتند
 کوههای تحت سلیمان و قشاق است که سیاق ایلات دیرن است خلاصه بعد از نه روز جلی رانده
 تا دیدیم سر جاده بکلسکه نشسته تا نزدیک رودخانه رسیده قدری دیگر که راه رفتم اردو پیدا
 شد اردو را بالای دیر سرچم زده اند بعد از ورود بمنزل اراک شدیدی آمد و بعد هوا باز شد مریض
 دست چپ راه و دیر فرا بونه و شمشپا بوده است اما من ندیدم **یکشنبه هفدهم** باید
 بجال آباد که خاک آذربایجان و شقایقست برویم صبح زود از خواب برخاسته سواره کلسکه شد
 را ندیم عباس میرزا امراض شده رفت بقدر نیم فرسنگی که رفتم باز کنار رودخانه و طرفین راه همان تپه
 و کوههای نرم خالی بود بعد از دست راست چپیده بدره افتادیم و رودخانه از نظر غایب شد
 و در دست چپ ماند قدریکه با کلسکه از که دکت سر بالا رفتم آن طرف جلگه و صحرای هموار می بود
 آمد همین که دکت کو چاکت سرحد خاک خسته و آذربایجان است خاک آذربایجان صحرانیت
 صاف و مسطح وسیع سبز و پر کل و علف برخلاف راه دیر و که خاک خسته بود اما در تابستان
 ازین صحرایا بواسطه گرمای زیاد و پشه و کیس میخوان عبور کرد خلاصه بسیار با صفائی خود اما
 باز دره و ماهور و راه کلسکه پشت و بلند می داشت از کلسکه پائین آمده سوارا سبب شدیم
 جال آباد اردو پیدا بود بمنزل امروزی سه فرسنگ است اکبر میرزا حاکم اینجا حضور آمد کار و استراحتی

عنه

و شنبه

بزرگی از قدیم در جمال آباد است که در زمان شاه عباس ثانی اغور لو خان نامرد دیوان حکم آن پادشاه در
 سنه یکم از شصت و چهار بنا کرده است چادر مارا توئی باغی زده اند شکوفه بلور سیب و بادام
 با بعضی میوه جات دیگر داشت اسفند بنور اینجا با گل کرده است نزدیکی جمال آباد دیهی است ؛
 آتش کوشین آقا محمد علی آبدار با شکیفت و نبلان بسیار خوب دارد و آورده بود و نبلان تازه خوب
 بزرگ و دو شنبه میخیزیم باید برویم بیابان صبح برخاسته سوار اسب شدیم از دیه جمال آباد
 عبور شد خانوار چندانی ندارد و چند خانه خوب قلیخان قره سوران و بعضی دیگر در اینجا ساخته اند
 از دیه با نظرف راه همه دره و ما بهر بود تا یکفرسنگی که رانده برو دخانه قزل وزن که از طرف جنوب
 بسمت شمال مشرق جاریست پرسیدیم میرزا جعفر سلما سی برادر میرزا احمدی که نوکر قدیم ماست حاجی
 مطلب خان تفنگدار کنار رودخانه به حضور آمدند بعد از پل کشیدیم پل سه چشمه است که چشمه وسط خیلی بزرگ
 رودخانه هم آب زیادی داشت خلاصه صحرا همه سبزه و گل است اما تابستان اینجا با خیلی گرم و بد
 هوا میشود آنطرف پل که دوک قافلان کوه است رفتم بالا را بشخ بست کوشش نرم و سبزه در پر
 گل و شنبه بکدوک خزانست قدری از کدوک بالا رفتم بهنار فاقا دیدم خاک این کوه قرمز و نفش و
 زکامی مختلف است بعد از بهنار سوار شده را ندیم دست راست روی کوه قلعه تخت قدیم گفته است
 معروف قلعه دختر باد و برین ملا خطه شد حالا هم چندان خرابی ندارد و بعضی جا بای این راه را بواسطه
 کل سنگفرش کرده اند معلوم میشود در باران و برف این راه خیلی گل میشود کوشش خیلی خاک نرمی دارد
 اسب فرو میرود و سمت قزل وزن هیچ چشمه و آبی ندارد که برو دخانه جاری شود و کوه از سمت میانه
 آب بسیار کم کل آلودی برو دخانه میرسخت خلاصه بمر کردنه که رسیده دیدم جمعی ایستاده اند و حلو
 شد و لیعهد و صاحب دیوان و صد رالدوله و علمه جات و لیعهد ستندار بالایی کردند بلکه میانه
 و صحرائی که فرود کوه بزرگوش و رودخانه میانه با آب زیاد و فنی الحقیقه تمام صفحه آذربایجان پیدا
 بود خوب منظری داشت رودخانه میانه هم باندک مسافتی در آخ قافلان کوه متصل بقزل وزن شد
 بکلیان میرود و در حقیقت قافلان کوه در وسط این رودخانه جزیره مانند واقع شده است سر چشمه

میان آنکوهای هشت روزه که مرد و زن کان چای و غیره است خلاصه سرازیری زیادی طی شد مخصوصاً
 میرزا اسد میرزای مرحوم پای کرده چطور رسید بجلکه که رسیدیم قدری کالسکه نشسته نزدیک
 پل میان که سواره جمعیتی ایستاده بودند دوباره سواراسب شده با و لیعهد و سپس لاری عظم و حصان
 دیوان و دیگران صحبت کنان میرفتیم دسته غلامان کشیکخانه با یوزباشیها که مرحض مردانه آذربایجان
 بودند سواره افشار و روحی و سواره انبالو و افشار صابین قلعه و غیره که جمعیت زیادی میشدند
 قریب پل همه صف کشیده بودند از پل گذشتیم آب این دو خانه قدری بیشتر از قزل وزن بود
 پلش بیت و سه چشمه دارد از طرف پل سکنه میانج ایستاده بودند از دور او میدان اسب پلین
 تر از میان در جای بعضائی زده بودند راه امروز چهار فرسنگ است (سه شنبه نوزدهم باید
 رفت بصومعه علیا که دیدم یکی صاحب دیوان است اگر چه راه راست نزدیک از میان آنی ترکمان است
 اما چون بد بوده و کالسکه غیره این راه را که در حقیقت پیراهن است برای کالسکه ساخته اند از پلین
 تا همین صومعه دو فرسنگ نزدیکتر است این راهی که ساخته اند الی صومعه خچر سنگ نیم است خلاصه
 سه ساعت و نیم از دست کشیده سوار شده رانده تا رسیدیم بقصبه میانج سواره و جمعیت زیادی
 بود ملکر خانها را خارج از قصبه بالای تپه ساخته اند امام زاده محترمی توی قصبه مدفون است کسبند
 کاشی خونی سر مقبره اش دارد گفتند بد و پشت بر حضرت صادق امیر سه قصبه میان دو هزار
 خانه دارد در حقیقت شهریت نواحی آن شلوک کاری زیاد میشود در سال پنج و پنجه بسیاری
 در حوالی این رودخانه عمل میاید خلاصه رانده در بالای تپه بلند ی قدری تماشای قصبه کرده فتم
 پلین کالسکه نشسته پس از طی قدری راه بروند خانه رسیدیم که آب بسیار تنگ الی و دیویش
 و از طرف کوه بزکوش میاید دوباره سواراسب شده رو بکوه بزکوش و شمال رانده تا به رسیدیم
 که بالای آن این سلطان آفتاب گردان زده بنا را حاضر کرده بود طرفین راه همه جاده و
 تپه است ولی بسیار نرم و بی سنگ تمام صحراها را زراعت است یا بزره و کل خود و اما اگر زراعت
 اینجا بودیم است و بیشتر جاها را هم تازه میکاشند اصل زمین پوک و نرم و رطوبت کوه بزکوش

شنبه نوزدهم

برف زیاد دارد در شته این کوه طولانیت پشت آن محال است خیلی از آنجا تعریف میکردند
و این کوه را همه با نام قله از هر طرف می‌توانند بالا بروند و از تعاش نصف کوه البرز یعنی نصف
قله هفت برادر است که مرتفع ترین قله البرز است خلاصه بعد از چهار سال که نشسته راندم راه همه
پست و بلند باد شدیدی می‌آمد اسباب محنت مردم شده بود یک ساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم و همه بسیار با صفات رودخانه خوبی از میان دره سبز برد ختی میگذرد آب
در ختانش زرد آکوست بید و سفید دارند و نیز در دشت درخت جنگلی دیده دست جرد بالار ازین
دیده واقعت امروز در راه بعضی دبات دیده شد که اسامی آنها ازین قرار است او نیکت مال
نظام العلما ی تریز خواجه دیده که چنان اسلق علی مؤمن الملک متولی بابی ارض اقدس که بسیار دیده
خوبیت باغات زیاد دارد و در دامنه کوه توی دره افتاده است رودخانه خوبی هم از آنجا
میگذرد دیگر دیکه کوه و برج و غیره نزدیک منزل دست راست دیده نه و قطع دیده شد
صاحب دیوان بجهت ورود ما آتش بازی کرد چهار ششم ششم ششم انشا الله تعالی باید به ترکمان
چای رفت صبح کالسه نشسته راندم کفر سنگ راه بود از پیش مثل راه و روز دره و ماهور و
همه جازراعت دیم و تهایی نرم است قدریکه راه طی کرده بدره رسیدیم که آب یاد کل آلود
از وسط آن میگذشت و رودیه ورا نگش که در دامنه بز کوش و دیمه بسیار معتبر و مال حاجی میرزا
صا د فغان پسر شیرالدوله مرحوم است لب آب بهار افتادیم بعد از چهار سال که سوار شده پس از طی
قدری راه بدره دیگر رسیدیم عجب دره با صفای خوبی بود رودخانه آب زیادی که چندان
بهم کل آلود و خندان میگذشت طرفین رودخانه اشجار زیاد داشت این آب از دیمه و دره
میآید که آنهم مال حاجی میرزا صادق خاست و این دره از املاک قریه ترکمان و جزو آنجا است
پس از قدری دیگر طی مسافت و راه پست و بلند و ترکمان که منزل است پیدا شد و خیلی
معتبر آباد پر اشجار است میرزا فیعلخان پسر سرف الملک طغانش حاکم اجار و با سواره خود و برادر
کوچک و عمویش میرزا زین العابدین جان که یاور توپخانه است در اینجا بحضور رسیدند اسم برادر حاج

چشمه

هم مجید خان است این پسر باز در خضر قلی میرزای مرحوم پسر نایب السلطنه معفور بن محمد خلاصه قدسی
 در منزل خوانیده بعد برخاستم با دشنه بدی میآید که همه بجز بار انداخت **بخشینه ۲۱** باید بفرست
 چمن برویم چهار فرسنگ بسک را بست از دره که دیر تر کمان چای در آنجا واقع بود و رودخانه از میانش
 میگذشت سواره عجز شد با دشنه بدی بنا کرد و بوزیدن تر کمان چای بقدر دوست رسید خوانده جمیعیت
 دار و قدر که از دره دور شدیم کمال سکه نشسته خضر سبک راه طی شد بدیع غریب دوست رسیدیم دیر
 مقبره است رودخانه آب و باغات خوب دارد سلسله کوه بزرگوه بزکوش خیل طولانیست و هنوز معلوم
 نیست تا کی امتداد دارد اما قله که مرتفع تر از همه جاست حمادی دره تر کمان است و برف زیاد دارد
 از اینجا بعد کم کم پست و کم ارتفاع میشود خلاصه راه امروز هم مثل دیروز پست و بلند و دره و ماهور تمام
 صحرا زراعت دیمی است دست چپ الی دو فرسنگ فاصله منتهی کوه میشود اما کوههای کم ارتفاع
 خاکی که همه زراعت دیم است دست راست هم بقاصله دو فرسنگ کوه بزرگوش میرسد و همه دره و
 و ماهور و زراعت است بعضی دبات که طرفین راه دیده شد از این قرار است دست راست
 غریب دوست خالصه شیخ صفی سیلان خالصه دیوان محمدان دست ایضا خالصه بالین شریف آباد
 رز آباد از وچو دست چپ قره جوق خالصه برق آباد خالصه قراچین خالصه خجاعت بغروب
 مانده وارد منزل یعنی قریه قراچین شدیم دره وسیعی است که رودخانه عطینی از آن میگذرد و هنوز
 در دره و ماهورهای اینجا لکه لکه برف باقیست اینجا اول محال عباس است که جز حکومت این الوزار
 یعنی پسر محمد قلخان صندوف دار فرمان میرزای مرحوم است دیر قراچین زیر دست دره است
 پیدا بود بعد از ورود و بمنزل با دشنه بدی وزید و حد شد باران و تکرک بارید از رودخانه سیل
 برخاست شتری هم تلف کرد **جمعیت** و دوم باید برویم بنگه داش که جزو
 محال عباس است محال ثلثه ازین قرار است که از قراچین اول محال عباس است بعد محال اوجان
 بعد مهران رود که به تبریز وصل میشود خلاصه سوار شده از دره و رودخانه گذشتیم آب یادی
 داشت با و بعد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان صحبت کمان میرفتیم بوا بسیار سرد بود و مثل قله

البرز برف هم لکه گلی در صحرا و قومی جاده بود قدری رفته بکالسه کشتم این السلطه اجداد
مخصوص مد قلیخان این سلطان و بعضی دیگر عقب کالسه میایدند ناگاه از عقب قالی معاش
کالسه را گدازد و بدیدم این سلطه از اسب من خورده باز و پایش را گرفته راه میبردند اما
در و ش نه مساکت شد اسب را بغله جاده برده پایش لغزیده افتاده و خیلی بد زمین خورده بود بعضی
دیگر هم امروز که اسب از بغله میرازد زمین خورده بودند و می خاک مثل خاک خشک و نرم نظر
میایدند اما اسب پایش را میکند و در زیرش گل سرخ چسبده لغزیده است فوراً لغزیده زمین بخورد
از دره قراچین با بنظر وضع صحرا بخلاف سابق شد یعنی دره و ماهور و زراعت دیم بهمان
طور باست که وصف شد اما زمین قدری سکلخ دارد و بعضی تپه های دست راست برکت و
شبهه بکوه است امروز از لوج دره لکه کشتم سه دره است که از هر یک آبی هم میایدنجا با اگر باران
بیاید یک مال پرون بنیزه شکر خد را که باران نمید چندان دفعه از کالسه با سبب سوار شد
باز از شده سربا کالسه کشتم بین راه که سواره میایدیم با عضد الملک و بعضی دیگر صحبت میکردیم
عضد الملک قدری عقب ماند و قلیخان گفت جعفر قلیخان غلام بچه پاشی اسبش از بغله لغزیده
زمین خورد و حرفش هنوز تمام نشده بود که گفتند عضد الملک اسبش از بغله لغزیده زمین خورد و پایش
در گرفت اما بجگر گذشت بعد از دیدم قدری در راه باران گرفت و از منزل شدیم چهار فرسنگ
بود و یکمه دیش در بغله افتاده است و آبا و چرچبی است رود خانه هم دارد و دو جاده باران
توی دره و چین و کنار رود خانه زده اند منزل آبا و باران شدیدی آمد هوا بسیار سرد شد امروز
از دو کار و انصرامی هیم که کشتم که توی دره ساخته اند اول کار و انصرامی دو آنرا است و دیگری
معروف بجلیک ربع فرسنگ بتکه دیش مانده کار و انصرامیت در غصه در عهد دولت شاه
عباس ثانی توسط خواجه محمد حسین کیلانی بنا شده بالای درب کار و انصرامی نصب است که چند
شعر و تعریف بنای کار و انصرامی بانی و آمر در اینجا حکوکت و طور است شعر آخر که موده بکفایت
در اینجا ثبت میشود کشتم از پی تاریخ باقی می گفت مکان این مکان بود بشت آباد و دانی

که امروز دیده شد از نیر راست دست راست قش قش ز کلوچه دوش آمان کجین نیکی که کم خوران
دست چپ جدای قیاق قیاق قرچا احمد آباد علی طنج امروز محمد حسن خان نوری نایب لشیک آقاسی باشی
هم پیش بکل فرورفته زمین خورد و بقدر صد نفر امروز زمین خورده اند رشته کوه دست چپ امروز
یکفرسنگ مسافت بجاده داشت اما همه مثل تپه و دیم زار است این طرف کوه محال عباس است این طرف
هشت و دوشنبه ۲ باید برویم حاجی آقا چهار فرسنگ راه و در آخر همین اوجان و ابعث کلش
مشک است باین ابراهیم میرزای افغان و ورثه صدیق الملک مرحوم دیر معبرست خلاصه صبح که بخام
بواسطه باد و باران دیر و عصر که هوا را بسته سرد کرده دیدم چادر با همه پنج بسته بود سوار اسب شده
با ولیعهد و سپهسالار عظم و صاحب دیوان و سایرین صحبت کنان خیلی راه رفته تا بکالسلکه رسیدیم کالسلکه
نشسته اندیم راه امروز خشک و سنگلاخ است از باریدن باران کل نم شود طرفین راه باز دره و تپه
و پست و بلند است اما دست راست زمینش بر سنگ ترو سحر است دست چپ زمینش بوم تر
و باز همه جازراعت دیم است هر چه راه طی میشد بکوه سهند نزدیکتر میشدیم تا محاذی منزل که حاجی آقا
باشد زیاده از یکفرسنگ تا دامنه کوه مسافت نیست کوه سهند قلعه هایش در این فصل مثل زمستان
پوشیده از برف است سه چهار قلعه خیلی بلند دارد اما کلیه ارتفاعش بقدر نصف کوه البرز طهران
نمیشود طرف دست راست در بلندی تنها افتادیم با شخان سپهر کاظمخان فراتش باشی مرحوم و امیر
اصلاحخان فراتش خلوت چشور رسیدند بعد از آنها بکالسلکه نشسته رانده تا رسیدیم برود خانه که از
طرف دست چپ از کوههای سهند و غیره بطرف دست راست جاریست بقدر ده سنگ
آب کل آلود داشت مسافت زیادی باز طی کرده بیک دره کوچکی رسیدیم که همین بدی داشت و در
خانه باز از سمت چپ دست راست میرفت و مسافت زیادی از راه و چمن و اکل و باطلاق بدی
کرده بود از کالسلکه پیاده شده سوار اسب شدیم دست چپ دیده بند کحل بود که بالا دست همین
چمن است ملک و مول حکیم قلی مرحوم و حالا مال سپهرش میرزا علی شرف شکونیس است از این دره
و چمن که عبور شد باول ملکه و چمن اوجان رسیدیم طرف دست راست از دور کوههای بلند برف

خوبی بنظر رسید گفتند که کلبه و مشکبستر که آنظرش قراجه و اغوا اینطرف محال غنم رود است و بد
 بستان است از اینجا ای دامنه آن کوها و دره فرسنگ میشد بسیار خوش منظر و با جلوه جلگه و کوها و
 بیلا قالی بود از همین دره بسراب و اردبیل هم ایام است که آمد و شد میشود خلاصه همه جا رانده تاریدیم
 سجایا قاکه منزست رودخانه هم اینجا از چپ راست میآید ابالی قریه کنستیه که محل تولد است سر
 آده بودند مخصوصا ایستاده خیلی مهربانی و التفات بانها کردم این قریه از محال و جوارقان و در دانه
 کوه سهند واقعت دارد منزل شدیم عصری طبقات علمای تبریز که تا اینجا با استقبال آمده بودند
 بتوسط ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان حضور رسیدند اسمی ایشان ازین قرار است
 دسته اول حاج میرزا جواد آقا مجتهد حاج میرزا سید علی آقا حاج میرزا موسی حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه
 حاج میرزا صادق میرزا یوسف و جوارقانی آخوند ملا یحیی میرزا احمدی قاضی میرزا احمد میرزا احمد میرزا
 جواد آقا مجتهد میرزا ابوالقاسم داماد مجتهد میرزا یوسف جانشاهی میرزا حسین بنجانی میرزا ابوالحسن
 دسته دوم میرزا باشم حاج میرزا جعفر دسته دوم حاج میرزا شفیع آقا حجة الاسلام حاج میرزا حسین
 قاضی میرزا رفیع نظام العلما حاج ملا علی حاج میرزا اتقی برادر حجة الاسلام میرزا موسی صدر پسر حاج
 میرزا شفیع آقا حاج میرزا محمد علی ملاباشی میرزا محمد رضا نوده میرزا یوسف حاج میرزا ابراهیم برادر
 حاج میرزا حسن میرزا محمد علی پسر قاضی میرزا حمید و لدایضا ملا محمد جوان میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام
 دسته سیم میرزا محمود شیخ الاسلام حاج میرزا یوسف آقا حاج میرزا محمد علی قراجه داعی میرزا عفا
 صدر العلما میرزا محمد حسن میرزا عطاء الله شیخ الاسلام میرزا محمد رضا میرزا ابوالحسن برادر مرحوم شیر
 الدوله میرزا علی اکبر برادر ایضا میرزا محمد نفی صدر دیوانخانه میرزا یوسف فقیه الاشراف پسران شیخ
 الاسلام دو نفر میرزا حسن میرزا الطیف حاج میرزا آقا میرزا حیدر شیخ الاسلام میرزا قادر قاضی ساج بلخ
 دهانی که امروز از طریق راه دیده شد از اینقرار است دست راست و سکان ملکی و توی آقا محمد حسن باجر
 خوشی قراون ملکی و توی حاج میرزا جواد مجتهد چرخه خونی ملکی و توی میرزا احمدی قاضی پسر میرزا باشم مرحوم
 دره چی ملکی و توی اولاد مرحوم حاج میرزا صادق خان منشی سبزه آباد از نو فوات ظهیریه سرخه ملکی میرزا عبدالحق

برادر ملک الکتاب دست چپ فراچای شروانه آتا جان قرا با باند کتل موسی قهر رودخانه حاجی آقا
 پل تپه چشمه بسیار مغربی از قدیم دارد و اما حالاً بحجری آب از زیر پل غیب رودخانه نزدیکت پل میگذرد
 شنیده بودیم پل انظر آب آماندیده بودیم امهر دیدیم یکشنبه ۲۴ انشاء الله تعالی
 بید رفت بر باج صبح سوار شده با ولعهد و سپهسالار اعظم قدری صحبت گمان فته ما رسیدیم کالسکه سوار
 شده را ندیم قدریکه راه طی شد رودخانه که از سمت سهند میآید ملاحظه شد اینجا هم یک پل تپه چشمه از قدیم
 روی رودخانه ساخته اند رودخانه آب جزئی داشت و بار در اینجا هم پل انظر آب مانده بود مثل
 پل رودخانه حاجی آقا خلاصه که بهای طرفین راه زیاده از یک میدان و دو میدان فاصله سجاده مانده
 مرتفع هم نیستند همه دره و تپه و ماهور است رنگت که بهای دست راست خیلی مختلف است زرد
 قرمز سبز و آبی نفس و رنگاری و سیاه هر قطعه بزرگی است اما پتهای دست چپ همه سفید بد رنگ و بد
 اختلاف است کوه سهند در طرف دست چپ از پشت پتهای سفید بقا صله کفر سنگ ندیم پیدا
 شده قلعه برآمده دارد و شکل تپه پای که پوشیده از برف و قله وسط قدری بزرگتر از دو تپه دیگر است
 ما بین قله آخر و وسط یک برآمدگی شکل مخروطی دارد که سر آن خیلی باریک است مثل نوک نیزه و پوشیده از
 برفست بطوریکه لکه سیاهی در آن دیده نمیشود در این دره که میرویم ملک و دیه و زمین که کان است که ل
 حاجی آقای پیشینیت حضور است خود دیه پشت تپه و ماهورهای دست چپ است دیده نمیشود در اع
 اینجا با اکثر آبی و دیم بسیار کست بجهت اینکه زمین اینجا با اغلب سطح تخت است و دیم خوب عمل میآید
 قدری اندک بطرف جاده در صحرایی بنهار افتادیم بعد از بنا سوار شده میفرسنگی که را ندیم دریاچه بوم
 بقوری کل که در جلگه واقع است بنظر آمد اطرافش کهوها احاطه کرده اند و در دریاچه چمن است اما آنکه
 زمین چمن تراست و رطوبت زیاد دارد و اسب میان آن فرو میرود و محل خطر نیست قدری بومی طوط
 و عقوفت چمن بشام میرسد طرف دست چپ راه و دریاچه در دامنه تپه که در حقیقت نزدیکتر
 معروف بشبلی است دیه ای اقمست موسوم بومسوف آباد و قریب بی چمن خانه است آب دریا
 خیلی است که تخمیناً بقدر نیم ساعت مسافت دور دریاچه میشود آبش موج بد و اما خوراک و خوش طعم

نبست عقیقش هم زیاده از ده پانزده ذرع تقریباً نباید باشد و ضعیفاً طولانیست و با عرض طول دریاچه
 تازموج دناوند تخمیناً مقابل است سه چهارم ذرع مرغابی از بزرگت و کوچکت روی آب دیده شد و از
 هر نوعی زیاده داشت سواراسب شده قدری دور دریاچه گردش کردیم چند تیر کوله بر بغا بهای
 روی دریاچه انداخته شد و باره بکالسه کشته راندیم آخر چمن این جلگه دوریاچه اول کرد و ک
 و کرده معروف شبلی است این طرف کرده را بکالسه رفته آن طرف که مرآتیب بود باز سواراسب
 شدیم در آنهایی که رونه که همواری میرسید رودخانه بسیار کوچکت کل آلودی از چپ راست میآید
 پل سیحیمه از قدیم بر روی آن ساخته اند از پل عبور شد قدریکه باین ترادیم کار و انسانی سر پوشیده
 که از عهد شاه عباس خنت مکان ساخته اند دیده شد از اینجا باز بکالسه کشته راندیم از این طرف
 که کوک شبلی وضع و بنیت زمین و کو بهما تغییر کرده رسته کوه دست راست سجاده نزدیک تر و
 رنگ آنها مختلف تر بود و کو بهمایی ست چپ یک میدانی که راه طی شد از جاذبیل دور افتاده
 و بصورت دوده و ما جورهای کوچکت بنظر میآمدند و همه جا همین وضع متدست تالنتی بدامنه هستند
 میشود و سلسله کوه هستند از اینجا بطور دیگر سید است که کشیده شده است از ما بن جنوب مغرب سبب
 شمال مشرق و این کوه وضع و بنیت غریبی دارد که در هیچیک از سلسله کوههای بزرگت دیده نشده
 و آن این است که مثل است بر قلههای متعدد که میتوان گفت البته هزاران قله دارد که جمیعاً به شکل مخروطی
 و قندی و پوشیده از برف است خلاصه قدریکه راندیم دست چپ و یه سعدا با و بنظر آمد اطراف این
 دیده جلگه و تماماً چمن است رودخانه از میان چمن میگذرد و سمت دست راست رفته داخل دره بای
 کوه میشود چون عبور این رودخانه از چمن و مرغزار و در زمستان و سایر ایتام همیشه کل و باق است و به
 مترودین صعب و سخت میگذشت حاجی شیخ تاجر قزوینی که مقیم تبریز است پل بر روی این باق
 ساخته ست بسیار خوب و معتبر و طولانیست که ایضا فاکمال تعریف و تمجید دارد و خود حاجی شیخ هم
 در ابتدا ای این پل بحضور رسید و کمال تحسین التفات نسبت با و کیا به تمام در ساختن این پل کرده بود
 شد از خبرهای عجیبی که امروز دیده شد این بود که در سیزمین پل حاجی یوسفخان سرتیب فوج خاصه محمدشاه

مروم باستقبال آمده بود با کمال بنیه و قوت و صحت مزاج و حال آنکه نو دسال ان عمرش میرو و دوبرگزین چهره
نصو نمیشد که او باین قوه و بنیه باشد خلاصه را ندیم بعد از غلی مسافتی در دست راست و بیی دیده شد
منروف به قزلبه میدان و کاروانسرای هم در سر راه ساخته اند که ملاحظه شد این دیده و کاروانسرای
حاجی میرزا و آقایی محمد است از اینجا گذشته را ندیم تا بقریه با هیچ رسیدیم دیدیم معتبریت باغات حب
و کاکین متعدد و قهوه خانه و کاروانسرا و جمعیت زیاد و در نزدیک منزل یک رودخانه آب صافی از
دست چپ بطرف دست راست جاری بود یک پل سه چشمه هم از قدیم بر روی آن بسته اند و این
پل از کالسکه پائین آمده سواراسب شده دو ساعت بعروب مانده وارد منزل شدیم راه امر و شش
فرسنگ بود روز و شب ۲۵ باید وارد تبریز بشویم صبح برخاسته سوار کالسکه شده را ندیم هوا
صاف و آفتاب بود دیده کند رود طرف دست راست در دامنه کوه نزدیک با هیچ است بعد از آن
دیده نعمت آباد و پس از آن دیده باریج است که وصل بناغ میشه میشود در حقیقت اول شهر تبریز از باریج است
جمعیت و ازدحام غریبی است قبلین بود جمیع طبقات از نوکر و اهل نظام و شاه زادگان و اهل علم و کسبه
و تجار و سادات و طلاب و متفرد پیر و آید و در معابر ایستاده بودند اهل طاعت پوشان که در دست
راست توی دره واقع است در کالسکه نشسته بودم راه کالسکه امر در پیست و بلند و پر کرد و خاک
بود یک دفعه طاعت پوشان پیدا شد بایست و بیع سبزه و چمن و اشجار زیاد و در عمارت کوچکی کلاه فرنگی
وضع ساخته اند و درش بایست یعنی حوضی در عمارت ساخته اند که آب رودخانه در آن جاریست آب
کل آلود بود و پل چوبی بر روی آن بسته بودند علیجان نایب الوزره و میرزا یوسف خان مستشار و میوگر با قوس
رؤس و حجت افندی قوسول عثمانی و میو آید قوسول انگلیس و میو آید قوسول فرانسه و سایر مأمورین
خارج اینجا ایستاده بودند قدری صحبت شد گفتم بعد از اینها برسانید رفتم مرتبه بالا نماند صرف کرده
بعد با طاق پائین آمده قوسله حاضر آمدند صحبت شد پس از آن سواراسب شده را ندیم با و نشد
بنا کرد و بوزیدن کرد و خاک غریبی برخاست دوباره کالسکه نشسته قدریکه را ندیم به تیب و سجات
سوار که طرفین را هفت کشیده بودند رسیدیم سواره مکرری جمعی قادر آقا سواره چار و ولی جمعی خور خان

سواره قراباق جمعی پاشا خان و سایر خلی بودند از نواده گذشته با فوج رسیدیم شش مہفت فوج بودند
فوج افشار اقبال لدوله فوج امیری فوج شقانی فوج تحت قاپو و سایر از شدت باؤ و کمیشد بسیار
و غیرہ نگاہ کرد تا رسیدیم بادل حیرانی و جنابان اقدردوزن بودند کہ حساب نداشت تقریباً دویست
ہزار نفر جمعیت بود ہر پشت بام و بالا خانہ را بہ نسبت تومان و سی تومان اجارہ کردہ بودند برای
نشستن و تماشا این پیش ہم از دو حام غریب اندوکر و صاحب مضبان بود طرفین را ہم پشت پشت
از رحمت و کسبہ مسلمان و از منی و غیرہ ایستادہ و کلیتہ مردم بسیار سرور بودند شہر تبریز بالنبسہ بنوزدہ
سال قبل ازین کہ دیدہ بودم خیلی آبادتر شدہ تجار و کسبہ معتبر متحول ماکنست وارد ہمہ صاحب خانہای
بسیار عالی و باغات خوب بازار با ہمہ طاق آجری شدہ از ہر جہت کمال رونق را دارد شہر ہم خیلی صحیح
و بزرگ است دور شہر باید تقریباً دو از دہ فرسنگ باشد خلاصہ ہمہ جا آیدہ تا رسیدیم باغ شمال
کہ از بنا ہای دولتی است حقیقہ و لیعد ہم بسیار خوب باغ را کجا بداشتہ است با صفا و پاکیزہ سبز
و خرم یعنی حالا اول شکوفہ است باغی است بسیار بزرگ از بنا ہای نایب السلطنت مرحوم است لیکن حالا
بہتر از اوقت کجا بداشتہ اند بخصوص باغ دیگر سیست مشہور باغ بادامستان کہ وصل باغ شمال و
یکت سردر و عمارت فاصلہ باین دو باغست کہ آن عمارت را ہم نایب السلطنت مرحوم بنا کردہ است
و لیعد ہم یکت کلاہ فرنگی و دیوانخانہ طولانی و خوش مستطیلی با یکدیست اندرونی در جنب آن یکخانہ
بنا کردہ بسیار خوب و از روی سلیقہ ساختہ شدہ است مرتبہ تختانی کلاہ فرنگی و خوشخانہ ایست از
سنگت مردم و سہ مرتبہ دیگر ہم فوق آنست وضع کلاہ فرنگی کوشکی است مثل کلاہ درویشان و بطرز
عمارت چین نباشدہ است در مرتبہ علای عمارت کل شہر تبریز و عمارات مردم و باغات و صحرا
و کوہستان پیدا است خیلی خوب جامعیت اطراف این کلاہ فرنگی ہم باغست خلاصہ سلام منعقد بود
نشستم قدری با صاحب دیوان حرف زدیم چون کرد و خاک زیاد اذیت کردہ بود زود برخاستم
حضرتی بزرگسوار و لیعد را دیدم الی حال ندیدہ بودم باید چار سال آشتہ باشد شب باین نایوی بارید
سہ شنبہ ۲۷ حج باز باران زیاد می آمد و ابر بود بعد از نماز عصری بیکیطی کپیر عثمانی را کہ از

راه حلب و دیار بکردان آمده و سه روز قبل از ورود ما وارد تبریز شد و بحضور آوردند محمد خنجران پسر
 نایب شیک آقا شیخ علی الرستم عرض کرد خوب تهریز کرد ما مه در دست بخت اخذی قونول
 عثمانی که در تبریز است بود قدری بالیچی که بخت شد فخری بیک مردیست بسیار معقول میان
 سن ریش کم سیاه مایل بر روی دار و بعد اوردت صاحبان پیاوه و توپخانه و سواره را که حاضر
 تبریز بودند و لیعهد و پسرالار اعظم و صاحب دیوان بحضور آورد و معرفی کردند و از حضور گذشتند
 عصری سوار شده الی قلعه باغ میشه رفتم چند دقیقه بالای قلعه شسته قدری باغ و عمارات اینجا و آنجا
 حاجی کلانتر و در بین انداخته تماشا کردم بهمان وضع و حالتی است که سی سال پیش از این دیده بودم
 هیچ تفاوت و تغییری نگرفته است در مراجعت بکالسکه نشسته از راه خیابان که دیروز آمده بودیم گذشت
 غروب وارد منزل شدیم شب را بازار باران شدید میبارید و در عدد برق بود چهارشنبه ۲۰
 از دیشب و امروز الی غروب لایق قطع باران شدید میبارید قدری بایک کالسکه نشسته پسرالار اعظم
 میوگر بل قونول روس بحضور آورد و قدری صحبت شد پنجشنبه بیست و ششم صبح میوگر بل و زون
 حکیم باشی حضور حکیم زوریش مناسوی را که متوقف تبریز و طبیب و معالج قونولها و ما مورین خارج است
 بحضور آورد بسیار حکیم حادق و تجرب خوبست امروز باید بجهت صرف نه بار تجارت و لیعهد که در آنجا
 برویم هو اصف و آفتاب اما سرد بود و پسرالار اعظم و سایرین هم ملزم بودند رفتیم بدیوانخانه
 و لیعهد که تازه صاحب دیوان ساخته و بسیار خوب عمارت است از اینجا بدیوانخانه قدیم نایب السلطه
 معذور نشستم شاگردان مدرسه جدید البسمای تبریز که سپرده بمیرزا عباس خان سپهرم حرم حاجی میرزا جبار
 سان دیدیم طولی کشید محی شاگردان مدرسه درین مدت قلیل خوب تحصیل و ترقی کرده بودند بعد از سان
 آنها نهار صرف شد پس از آن بمارت و باغ اندرونی و لیعهد رفتم قدری گردش و تماشا کرده آمدم
 بیرون و تالار نشستم بخار و که خدایان شهر و علمای مراغه و خوی و ارومیه و سایر بحضور آمده نشاند
 بعد رفتم نزد یک عمارتیکه سر بارخانه قدیم بود صاحب دیوان جاباخانه تازه ساخته است اطرافش محراب
 و تمام محراب را اصف قابل از برقیل نشسته اند بسیار وسیع و بزرگ و خوش وضع و دایر است محراب

جیب

با معنی فایده بنا کرده بعد سوار شده رفتم منزل حاجی میرزا جو آقا محمد و از اینجا بخانه سایر علمای رفته و با
دیدم و مراجعت کردم و همانجا خانه خوبی هم صاحب دیوان توی بازار بجهت غربا و عابرین بنا کرده هست که
بر کس وارد شود محل راحت و جای پاکیزه و خوراک خوب موجود خواهد بود و همه بازار را اطلاق جاری
زده و تازه کرده است سقف خوبی دیگر بسیار کم دیده میشود خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد
جمعه ۲۹ باید رفت بصوفیان صبح قبل از برخاستن من هوا ابر بود و نم نم باران میامده است
اما بعد کم کم ایستاده و تا وقت سوار شدن هوا بار شد از دریاغ بالا که بصبح امیر رفت سوار شدیم و بعد
و سپس لاری عظم و صاحب دیوان و صاحب منصبان و تلمین همه حاضر بودند بواسطه کثرت و ازدحام شهر
از راه شهر به پل حاجی رفتم خودمان تفج کسان از راه صحرا و خارج رانده قیپ و سوار و غیره را کفتم از
راه معمول رفتم آنطرف پل حاجی نظر باشند درین راه مذکور شد که از راه انهای متوالی سیلاب زور آورد
پل ماسخ را آب برده است ساری اصلمان و صاحب دیوان را خواسته بشهر فرستادیم که توسط ملکر
با ماسخ گفتگو و استخبار کرده و مراجع ساری اصلمان و بهر امان و در آنکه مراجعت بطهران میکنند بپسند
قدریکه رفتم چون براهه بود بلدی جلوانداخته از راههای سخت صعب عبور کردیم املاک و مزارعی که
از آنها عبور شد اول ملک شنبه قازان بعد قرا ملک بعد حکم آباد که زراعت و بزمی کاری بسیار
خوبی در اینجا می کنند بعد دیه لکه زیرا که خالصه و از املاک مرحوم حاجی میرزا آقاسی و الحال دست
و لیعه دست بعد از اینجا به پل حاجی رسیدیم کثرت و ازدحام زیادی در طرفین پل بود و دو خانه حاجی
مثل دریا میرفت آبش بقدر و جمله بود اما کل الود و معضن پل طولانی دارد و آنطرف پل رفتم بحال سکته نشستم
و تئوال تکلیف آمده بود قدری با او صحبت شد جمعیت و سواره آذربایجانی طرفین راه صف کشیده
خلاصه رسیدیم هوا ابر بود و کبابی باران میرزد زمین کل و با تلاق بود قدریکه رفتم دست راست توی
صحرا و مزارع دیه اتوار که خود دیه دست چپ بود و بنهار افتادیم باران شدیدی بارید و ایستاد
سنا خورد و بحال سکته نشسته راه افتادیم اطراف راه همه زراعت و زمین جاده هم کلیدی بود بصورت
عبور میشد قدریکه رانده برو دو خانه کوچکی رسیدیم که از راست بچپ میاندرود حاجی هم از راست بچپ

نابدریای اروم میسرزد قدری دیگر هم که راه طی شد رودخانه بزرگ کل الودی بنظر رسید یعنی تا اینجا طرف
دست راست نزدیک سجاده همه جا ماهور بود اینجا ماهور تمام و دهنه دره پیدا شد که انتهای دره
تپه و پشت تپه کو بهای بزرگ بر فی پیدا بود این آب از اینجا میاید پل دو چشمه خرابی داشت معروف
به سنج کُری یعنی پل شکسته ازین رودخانه که گذشتیم کوه بزرگی در دست راست بسافت و میدان از
جاده واقعت معروف بکوه مرو برف نذر و سنگی و خاکی است اما سبزه دار دو میوان با سبب لای
آن فست بسیار شبیه است بکوه لواسان که گاه میگذرد سجاده ما ز نذران و کوک داغ جابرو و یک فرعه
و باغی دست راست و امنه این کوه اول دیده شد پشت آن دید معروف به امش است که پیدا بود
قدری دیگر که رسیدیم دیه بزرگی بنظر رسید معروف بخواجه مرجان که وقف حضرت امام رضا است
زمین صحرا میامروز کل خود روی زیاد دارد با انواع اقسام و الوان مختلف اما اغلب طرفین راه
زراعت در انتهای این کوه دید صوفیان واقعت که آنهم وقف است دید بسیار بزرگ پر باغ
پر جمعیت آبادیت یک مقبره هم که کنسیدگاشی دارد نزدیک دید دست راست در و امنه تپه
واقع است کویا وجه تسمیه این دید بصوفیان نیست که دو نفر ابل اند اینجا مدفونند کوه مرو و شکار هم
دارد و جاکلی از ابل صوفیان یک پیش زده بود دست چپ راه امروز همه جلگه بود بده فرسنگ بسافت
میرسد بکو بهای سیاه سنگی که کویا کو بهای ده خوارقان و دور دریا می شایست کوه مشویم که کوه عظیمی است
و برف زیاد دارد پیش و بود در صوفیان نزدیک باین کوه است در و امنه این کوه دهاست معتبر
پر باغ پر جمعیت آباد زیاد است از دور دیده شد اسمی آنها ازین قرار است دید سفید که از دهاست
میرزا نعی خان مرحوم است دیگر شهد احمد از ورثه علیمردان خان دید دیگر سر کنده ویرانه ایضا از ورثه
علیمردان خان دید دیگر علی اکبر دید دیگر کندر اشب هلال حمادی لا ولی را رویت کردم
روز شنبه غره حمادی لا ولی باید بر نذر برویم صبح برخاسته سوار شدیم این طرف صوفیان
رودخانه جاری بود آب چندان زیاد است اما کل الودی بود از آن گذشته از آن طرف دید رودخانه
بزرگ دیگر می ملاحظه شد که از روبرو یعنی از طرف مغرب میاید آب زیاد کل الودی داشت اما شعبه

شعبه بود از اینجا بعد اطراف معبر کوه و پشته است و وسط بوضع دژ و وسیعی میشود حاصل خیز حاصلها همیشه سبز بود آب قنات اینجا با کم است امروز یکی دو رشته قنات دیدم خلاصه با ولیعهد و سپس لار اعظم و دیگران صحبت کنار هم رفتیم غالب راه را سوار اسب بودیم و مکرر از این رودخانه که ذکر شد عبور کردیم بعد از طی یکی دو فرسنگ دست چپ دره وسیع دیگری پدید آمد که از اینجا و امنهائی که میوه بوضع دور نما بسیار خوب و منظر خیلی قشنگ پیدا بود که سزاوار بود که نقاش دور نمای اینجا را پرده بردارد و اینجا را و شعبه شد راه دست چپ که دره بود راه کالسکه و عراده است تا بمرند دور تر است و راه دست راست که خط ملکه اف هم از اینجا است نزدیکتر است ولی کالسکه میزند و از راه ملکه اف که نزدیکتر بود رفتیم سپس لار اعظم و سوار با و دیگران از راه کالسکه رفتند ولیعهد و عضد الملک و امین سلطان و پیشخدمتها در رکاب آمدند باز خبر یک راه طی شد دره دیده شد که آب کمی داشت ولی سوای رودخانه اول بود و آخر منتهی متصل بان میشد طرفین راه که بهای رنگارنگ حمیپ پست و بلند و محل عزت و حاصل است که یادیم هم بود اصل زمین جاده هم با تعلق و کل است اسب فرو میرفت بر خمت میرفتیم راه زیادی را نذر دست و میثوره که خالصه و متعلق بولیعهد است بهمانرا افتادیم دست راست کسافت کمی که بهای سخت سنگلاخ غریب بسیار میسی داشت اما چندان مرتفع نبود بعد سوار شده همین طور راه دره را گرفته رفتیم تا سر کردند از اینطرف چندان بلند نبود در پیش هم خوب بود بر احوال رفتیم اما از اینطرف که وارد جلگه مرید میشو و خیلی سر شیب است و جلگه پست افتاده و همین واسطه هوای جلگه مرید چندان سرد نیست و معتدل است و در تابستان هم گرم میشود خلاصه بالای کردند که رفتیم چشم اندازی داشت که هیچ جا را در عالم با نظور ندیده بودم از پشت سر شهر و جلگه تریز و بالاتر از آن ما چشم کار میکرد پیدا بود و از جلو جلگه مرید که انصافا عجیب جلگه ایست و قصبه مرید و دبات و قرا و مزارع و باغات زیادی که در جلگه است و کوهستان اطراف جلگه مرید و از پشت آن کوهها از طرف مغرب سر کوه آق قری داغ پیدا بود آق قری داغ کوه بسیار مرتفع عظیمی است پر برف که لکه سیاه را آن پیدا بود و از کوه دماوند قطره دورش متباعد است اما سر این کوه مثل دماوند

مخروطی تیز نیست پس است یک ثلث انگوه از پشت کوهها بود و طرف دست راست که سمت
 شمال باشد کوههای پر برف قراچه داغ که کوه جلده و سلطان بخر و غیره است پیدا بود سمت دست چپ
 بهم که جانب جنوب باشد رشته کوه شومنا تا مرست که آبهای انبساطش بد بات و جلگه مرند میآید
 در بای عمیق قلمای مرتفع و برف زیاد دارد و طرف ما پس جنوب و مغرب بهم کوههای بزرگ برف
 دارند و از دور نمایان بود و خلاصه پس چشم اندازی کنه دیده بلکه هیچ ندیده بودیم پیاپی شده بهمه
 جاد و برین انداخته نمانا کردیم از حسن اتفاق هوا بهم صاف بود بعد سوار شده از گردنه سر از یرشیم
 سه ساعت بعزوب مانده وارد منزل شدیم یعنی از توی قصبه مرند گذشته از طرف آبادی در صحرا
 چادر زده بودند قصبه مرند باید دو هزار خانه داشته باشد بسیار قصبه پاکیزه با صفا نیست
 باط و آب زیاد حمام کار و اسرا همه چیز دارد و مقبره امام زاده بهم قصبه دیده شد و در محراب قصبه
 در خانه نعمت الله یک سربسک مرندی گذاشتیم خودش بهم حضور رسید اینجا با ابل نظام از کوچکی
 و سر با جلی است یک ششمه و ویم باید برویم بر کلین فیا چهار فرسنگ راه است قدری سوار
 اسب شده بعد با اسکه نشستیم و لیعه سپهسالار عظم صاحب دیوان و سایرین در رکاب بودند
 را ندیم رو به باین شمال و مغرب قدریکه رفتیم خضر قلیخان آیر طو با سپهسالار کسانش حنیخان حید را نلو
 که در او اچق چالدران خوی می نشیند در سر راه آمده بودند حضور رسیدند که حید را نلو جلی با اگر
 سا و جلیخ و کردستان سنج اختلاف دارند در وضع و لباس و اسلحه خوب سواری هستند امروز
 تمام راه و صحرا حاصل است و کلهای زرد و سفید در دامنه کوهها و صحرا زیاد دارند دست راست
 در دامنه کوهی کل زرد زیادی داشت جلی با صفا بود اینجا بهنارا فادیم سوارهای حید را نلو با پی
 پته است بازی کردند طبا سنانداخته هوا امروز گرم بود حاجی عیسی خان گفتند که حالا بواسطه پیر
 از خدمت معاف و در مرند متوطن است حضور رسید صحبت شد در پیش سفیدی دارد و بعد از آنها
 سوار شده را ندیم دست چپ جلگه مرند با صفت زیادی کم کم تنگ و کوچک شده و رشته
 کوه منویم پست و کوتاه میگردد و با کوههای رود برد نزدیک شده وسط و باین دور رشته دهنه

و در وازه مانند می نماید که راه از مرند بخونی و سلیمان از اینجا مست خلاصه از رودخانه که ششم کم از راست بچپ جاری و آبش کل آلود بود آهش نعل بین است هر چه رودخانه دیده شد بواسطه باران بهار کل آلود بود این رودخانه بر داری منتهی متصل شود این رودخانه با نظرف کم کم جلگه مرند تنگ شده تا میرسد بدیه چرخ که مرده و دست چپ جاده است رودخانه هم از نزدیک این قریه از راست بچپ میآید گفتند رود مرند است و تابستان خشک میشود و در دیه چرخ قرآن طرف راه پست و بلند و کوههای طرفین راه و تنها نزدیک بجاده است تا نه یک که در نه کوچکی بالا میرود آن طرف کرده وضع و هیئت طبیعت صحرا با و تنها تغییر و اختلاف کلی بهم میرساند اما باز همه جاده پست و بلند و صحرا همه سبزه و کل است بعد کم کم میرسد بصحرای جلگه وسیع دست راست از دور کوه برنی برنی کی پیدا است مشهور بکوه قره چی که بسیار بخت برکت پر بر فست سه قلعه دارد پشت آن محال دیز مار قراچه داغ است و دست چپ باز بقاصد کی تهی است منزل در انهای جلگه بود دست راست نزدیک منزل دبی است موسوم بایران ولی دها و آبادی و قرار زیاد است نمیتوان اسامی همه را نوشت و ذکر کرد و لزومی هم ندارد بلیقوج کوچک در کوه یا چچی شکار کرده بودند معلومست اینجا با شکار دارد **دوشنبه ۳** باید برویم بکنار رود داری صبح زود که بر خاکسم هوا ابر شده باران شدید می بارید و باریدن زمین همراه با و محل اردو خیلی گل شد بکالسه نشسته راه افتادیم هوا از مه تیره و تاریک بود اطرافش هیچ دیده نمیشد چنانکه این دیه کلین قبا هم از شد مه و ابر و باران درست معلوم نشده چه وضع جایست اما جلگه وسیع حاصل خیزی دارد بواسطه باران از جاده نمیشد خارج شد همه جا گشت و زرع و کل بود و د بات اطراف بعضی دوان بعضی سید بود اما نشدت همه جز هوا و دیه خیزی دیده نمیشد بقدر کیفر شک که راه طی شد از باین مغرب و شمال بدینجه و دره دیر رسیدیم از کرده کوچکی بالارفته سرازیر شدیم سران کرده سرحد ما بین مرند و کرک است رودخانه کل آلود می که بقدر چهار شک آب داشت از دره میکشد این رودخانه هم همه جا مستقیم رود داری میرود طرفین راه کوههای بلند بخت سنگی حمیب است اما بسیار سبزه و پر کل و با صفا

طرفین راه آسیاب زیاد می‌گردد که بسیار ساخته اند کفر سنگی که راه طی شد به پهنه سنگی رسیدیم و در برج از قدیم
 طرفین این دهنه ساخته اند فلجان پسر چغان سر تنب فوج دوم جلو آمده بود و به حضور رسید بعد از این
 برجا که بهای طرفین کم که کوچک می‌شود قدریکه رفیم دست راست توی کلزار یک کل زردی داشت
 بنهار افتادیم جلگه که گرد و داس و اطراف ارس هم پیدا بود بعد سوار شده قدریکه رفیم کجا لنگه کشته
 زانیم تا بانهای دره رسیدیم دره تمام و جلگه که بسیار خوب و باصفاء و حاصل است و با تخته خیلی
 معتبر و از جلده دست راست دیمی دیده شد در دانه که معروف بعد از آن گفتند چهار صد خانوار داشتند
 و همچنین بات معتبر و حقیقت و آبادی زیاد دارد دشت فرسنگ طول محال که گرسنت دست چپ منتهی
 بجاک ارس بار می‌زند می‌شود و دست راست بمحال دیز مار قراچه داغ اتصال می‌یابد خلاصه از اینجا گذشته
 رسیدیم بقریه شجاع که سر راه است نزدیک دیه شجاع که عربی است بکل محرومی مشابه کوه دماوند بسیار
 قشنگ و خوش وضع و سبز و خرم اما ارتفاع زیاد می‌ندارد اگر از سطح زمین تا سرفله بگذارد ذرع باشد در حقیقت
 بجه دماوند است و معروف باوچ داغ یعنی سه کوه که اولش همین است که در محاذی شجاع است و
 بکفرسنگ که متیقا بطرف دست راست می‌رود و باز کوهی دیگر می‌رسد که آنهم محرومی بکل اما ارتفاعش
 خیلی کمتر ازین است بعد از این باز بقدر بکفرسنگ به خط سقیم رفته کوهی محرومی دیگر می‌رسد که ازین کوه
 محرومی اولی شجاع خیلی بلندتر و عظیم تر است خلاصه سه ساعت بعزوب مانده وارد دو و شدیم از دور
 بکفرسنگ پایین تر از شجاع هزار قدم بکنار ارس مانده رفته اند چون هوا جل اطراف ارس همه محل لغت
 ندارد و دور از رودخانه رفته شده است هوا متصل بروم نم باران بود تا یک ساعت از شب رفته
 که قطع شد اینطرف ارس تکرار خانه و تذکره خانه و چا پار خانه دارد و اطراف که بنا بای روس است
 با دو برین دیده شد بعضی ابنیه عالیه ساخته اند که معروفست این محل معبر خلفا هنوز پرنس منچکوف که از
 طرف دولت روس هماندار است وارد نشده است عصر با دو برین نگاه کرده دیدم یکفوج سوار
 نظام با موزیکان وارد جلفا شدند و در جلگه کلین قبا تپور پاشا خان ماکوئی با اعیان و سواره
 ماکوئی و سواره اگر ارجا علی و غیره که از ماکوآه دیو دند به حضور رسیدند جمعیت زیادی بودند

روز سه شنبه امر و انشاء الله تعالی از رود ارس گذشته به محکمت قفقاز و خاک روستیه برویم
و شب الی صبح باران آمد هنوز پرنس منچکوف بواسطه ناخوشی مزاج و بهم تا ناهنجاری یکت پل که در عرض راه
بجهت عبور کالسکه بسیار ندیده است امروز بواسطه عکراف بعضی فرمایشات و سخبرات باطهران
شد بسیار شخاصی هم که از طرف من و همراهمان برگشتنی بطهران بودند تا ما از اینجا مرخص شده رفتند که
بزرگ پزنی در طرف شمال خاک قفقاز پیدا بود گفتند که او را دو باد است خلاصه تا قدریکه از
روز برآمد هوا بخود و بار عیارید بعد آفتاب شد پرنس منچکوف هم همین امر و بحال فرسید این السلطنه
و میوگرل بقایق نشسته با جهت آنطرف آب رفتند و با نماند سر کرده و سواره اگر او را میگویند
سپهسالار اعظم بحضور آورد چون امروز باید از آب ارس گذشته آنطرف برویم سپهسالار اعظم رفت امتحان
از کشتهها و عبور از آب کرده خبر پاورد رفت و با نماند و طغیان داد که عبور ممکن و به خطر است سواران
شدیم از چادر تا لب رودخانه دو میدان سب اما راه بسیار کل و باطل بود سواره و غلامهای کرد
ماکوئی دو طرف صف کشیده بودند کنار رود رسیده از آب پیاده شده بقایق نشستیم و لیعهد
و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان و عضد الملک و امیر السلطان و میوگرل و چند مهتا و سایرین هم همه بقایق
آمدند فایقها کمال مهارت را دارند خیلی راه قایق مارا اول با طباب بنور تمام برخلاف جریان آب
کشیدند سر بالا تا نزدیک درخت بیدی اینجا بناها را جمع کرده قومی قایق گذاشتند و قایق را با کوزه
آب بنا کردند قایق را بر سرعت بردن و قایق چها بجلدی پار و میزدند تا رسید بقطعه خشکی که جزیره مانند
در وسط رودخانه است و آباد و قنمت کرده اما آب آنطرف یعنی طرف قفقاز به تنه تر و زیاده
ازین طرف است از این جزیره الی ده بیست قدم تخته بندی کرده و محجر گذاشته و آخر از او قایق
بهم جفت متصل کرده رویش را تخته بسته اند و با طباب بسیار گفت محکم این قایقها را مهار کرد
با نظرف آب بسته اند که قی با آن قایقها رسیدیم آن چرخ و اسبها بیکه آنطرف آب دارند
و مثل اسباب جریقیل است طباب را کشیده قایق را با نظرف آب رسانند و الحمد لله قطعه
بسلامت گذشتیم ابرام قایقها و جبر متعلق جیم خان سردیب که گری است پرنس منچکوف با صاحب

یادی لب رودخانه استاده بودند خیلی صحبت شد از جلو فوج سواره دراکون که متعلق بنواب لیعهد دولت
 روس است که ششم خیلی از آنها استاده بودند تفنگهایشان همه نوز نیست که در کار خانهای خود روستیه
 پاچه اند هم مشق پایده میکنند هم سواره موزیکان هم داشتند سواره قدری مشق کرد خیلی خوب پاچه
 و پسر زغال سیلوتین و زیر جنگ دولت روس هم که اجودان خاصه امپراطور است آمده است خاکم
 پروان که همش سلاولف و تمام موی سر و ریش و سبیلش سفید است صاحب منصب کل قشون بهمت
 پروان همش ریش آمیلا خورف و مرد بسیار قوی یکی است او سواره را مشق میداد این صاحب منصب
 داین سواره همه در جنگهای عثمانی در سمت ارزنه آردم بوده اند اغلب سربازها نشان سنت رز
 داشتند بیکر و ف دیده شد از پنجبال قبل از بحال صور تانچ تعافاتی نگرده است بعد آیدیم توی اطاف
 بای خوبی بود و لیعهد و صاحب دیوان مرخص شدند بعد بودا قدری منتقل شده باز ساکت شد
 و دو دفعه دیگر هم قایق از رودخانه عبور و مرور کرده بعضی از بارهای لازمه را با نظرف آورد و ناصر الملک
 و صنیع الدوله و خان محقق و حکیم الملک و غلامحسین خان و فرخ خان یک دفعه توی قایق روی باز شدند
 که بایند چون هوا تاریک شده بود و خطر داشت رفتند پیرون و ما هم ملکراف کردیم که دیگر شب
 لسی نیاید بمانند صبح بایند حکیم طولوزان شب آید و خود را رسانند و سایرین مانده روز دیگر صبح
 ببار با آمدند و الحمد لله همه سلامت رسیدند شب را از طرف دولت روس شباز می مصلی
 کردند خیلی نشاناد است اسبهای سواره نظام از صدائی شبازی تمام فرار کرده بعد بجهت همه را
 گرفته بودند چهارشنبه باید رفت بخجوان خجور سنگ راه است صبح نهار را در منزل
 خورده بعد حرکت کردیم چند نفری از سادات و علمای اردو با آمده بودند بحضور رسیدند قدری
 صحبت شد بعد کالسه کشیم آقا محمد علی آبداد باشی پشت کالسه و یک نفر از قزاقهای مخصوص امپراطور
 هم که برای فراولی مافر ساده بودند جلوه کالسه نشسته با یک نفر کالسه کچی را اندیم سایرین هم در کالسه
 های متحد نشستند و محبت سر آمدند تمام این چهار با کلن رد و سفید و لاله و بنده است طرفین داده
 الی در سه فرسنگ همه کوه است اما کوهها بر خلاف همه سخت و سنگلاخ و بی سبزه و علف

و خالی از کل و گیاه است زمین هم پست و بلند می زیاده دارد و کوچه ها تا کفر سنک بلکه متجاوز خیلی سجاده
 نزدیک است بقدر کفر سنک که رفیقیم طرف دست چپ در دهنه دته بزرگی دیهی دیده شد که آتش
 جلفاست و این مجری جلفای رس هم که از آن گذشته با سم این دیده معروف است بعد از این دیده ای
 جلگه نخجوان دیگر دیده و آبادی ندیدیم خلاصه بسرعت رانده سه فرسنگی که راه طی شد بکنار رودخانه آنجه
 چای رسیدیم لب رودخانه چادر زده بودند پیاده شده قدری نشستم اسبهای کالسکه را عوض
 کردند رودخانه از طرف دست راست از دهره میآید و بارش میریزد آب زیاد کل آلودی دشت
 بنازی برای عبور ما نصف رودخانه را جسر می آریخته بسته بودند قدری از آب را با کالسکه فته بعد از
 جسر که شتم قدری دیگر رانده رسیدیم با قل جلگه نخجوان کوچه های طرفین راه خیلی دور افتادند دست
 راست از پشت کوچه های کوچک سنگی کوه بزرگت برنی هم پیدا بود و یک طله کوهی درین طرف دست
 راست بود از بکت پارچه سنگت خیلی بزرگ و بلند و سخت که مشهور است با یلان داعی کوه چلی غریبی است
 هیچ جاجین کوهی ندیده بودم سواره فراق و سوارهای طایفه لنگرلو که جمعیت زیادی بودند و همه لبا
 سهایی سفید و یال پوشهای اسب قرمز داشتند همه جا حاضر بودند جلگه نخجوان بسیار با صفا و سبز و خرم
 و پر کل و گیاه و پر حاصل است دهاست زیاد و هم در اطراف جلگه از دور پیدا بود بعضی قطعات ازین
 بقدر نیم فرسنگ طول و عرض کیسره لاله زار بود که از حرات آن چشم خیره میشد تا آسمان و جاده چنان گلی
 بود که بوصف نیاید اسبهای کالسکه همه توی گل نماندند بنور رفیقیم در جاده مارا نوی سب بگل نشست
 تا رسیدیم بنزدیکی شهر جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی برسم استقبال بیرون آمده بودند و اینان
 نخجوان و سوار با صاحب منصبان روس پشت سر کالسکه اسب میافتنند نیم فرسنگ شهر مانده رود
 خانه در دست چپ دیدم که آب کل آلود زیادی داشت و کمان نیکو دم که باید باین آب ندیدم
 کالسکه ایستاد پس از غلظم و پرسن مخپکوف و عضد الملکات آمده گفتند که باین رودخانه باید رجوع
 کردم که هیچ مصوف سابق نبود آب زیاد تند گشفت بدی داشت معروفست برود خانه نخجوان خلاصه
 پرسن گفت کالسکه که نشسته اید سنگین است و آب نوی آن میرود باید کالسکه سرباز سبک است

پیاده شده رفتم کالسکه دیگر که حاضر کرده بودند در شکله کوچک خوبی بود سه اسب هم باو بسته بودند و
 بای لنگر لو اول آب زدند آب ناگهانی بران اسبها را گرفت صف کشیده جلوی آب را گرفتند پیادهای گنجا
 هم طرفین در شکله را گرفته جمعیت غریبی کرده بودند پس لار اعظم هم توی کالسکه جلوس پیاده است
 صاحب منصبان روس هم با سواره قراق و سایرین توی آب از پشت سرو پیش روی کالسکه میرانند
 باین تفصیل آب زده و الحمد لله سلامت گذشتیم و با همان در شکله و بهمان طور که پس لار اعظم را پیاده بود
 بسرعت رو بشهر اندیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد بخوان شدیم شهر کوچکی است یکصد و پانصد
 خانوار دارد نصف مسلمان و نصف ارمنی هستند و بنای کهنه خراب از آثار قدیمه متصل شهر دیدیم
 گفتند مسجد بوده است کویا در سهیلای اسلام اعراب بنا کرده باشند یک کلیسای خیلی عالی خوبی
 بایک کلوب یعنی مهمانخانه مانند جائی تازه روسها بنا کرده اند چند بنای دولتی دیگر هم از دار الحکومه
 و غیره دیده شد اما عمارت عالیله حاکم که در آخر شهر و منزل بود غیر از اینها و بسیار جای خوبیت بطرز
 فرنگستان بنا کرده اند باغ خوبی در جلوه دارد جمعیت این شهر قریب چهار هزار نفر میشود حاکم شهر با فوج
 ساخو اینچا و صاحب منصبان صف کشیده دم عمارت پیاده بودند که اینکه در این شهر فرنگستان قلمزم
 و همراه هستند اسامی آنها از این قرار است پس لار اعظم عضد الملک ناصر الملک امین السلطان
 حکیم طولوزان مقدم قلنجان جعفر قلنجان غلام سیمه باشی حکیم المالک اجدان مخصوص صنایع الدوله امین
 السلطنه امیرزاده سلطان حسین میرزا غلامحسین خان بن دارباشی خان محقق فرخ خان اعظم خلوت
 آقا محمد علی ابدار باشی آقا میرزا محمد حاجی حسن ابدار حاجی حیدر **چوبشنه** عهده باید برویم باش
 نوزائین که یکی از دهات محال شرور ابروان است پنجاه و پنج ورس روسی راه راست هر هفت ورس
 یکفرسنگ که کلمه پشت فرسنگ چیزی کم راه است نهار را در بخوان خورده سوار شده را ندیم هوا
 خوب بود تیمور پاشا خان از خلفا باینا آمده است که تا ابروان آمده از اینجا بیا که برود و بیمه جا
 الی منزل این پشت فرسنگ راه همراه کالسکه چا پاری خود و پسرش اسب میافکنند و بعضی اطلاعات
 حفران از کوه صحرا عرض مسکه ده راه رودخانه ما جیلا میفند و دخلا همه قدر که را ندیم رودخانه را

بدست چپ نزد یک شریفی همه جا که از یکفرسنگ بجاده مسافت داشت آنطرف ارس از محال فرقه
 قویلو خالصه حوی و خاک و املاک ما کو هست صحرائی مرز و چندان کل بسره نه اردو دست راست
 همه جا که است یعنی جلوه کو بهای خشک پست و پشت آن کو بهای بزرگ بلند بر خزار پیدا بود که معروف
 کو به قبان است آنطرف خاک بخوان و آنطرف خاک قراباغ است عجب در س که بخا و از اردو فرسنگ
 و نیم سیبچ آبادی و دیگر در طرفین راه دیده نشد راه کالسه که ای کل بود که ای خشک تار رسیدیم
 به بوک و روز که چارخانه دارد ایستادیم اسبها را عوض کردند رانده نیمفرسنگی که رفتیم بدی رسیدیم موموم
 به خوج که ملک اولاد احسان خان است که اسمعیل خان و کلعلجان باشند و به کو چکی بود بعد از آن در دین
 کو دست راست هم دو دیده دیده شد تار رسیدیم بجایار خانه قوراق که در بزرگی است اینجا پیاده
 شده رفتیم اطاق اسبها را عوض کردند نماز کردم کوه اقری این طایفه آنطرف دست چپ پیدا است اگر
 چه در اینوقت ابر داشت و خوب پیدا بود اما قدری از دامنهای که از زیر ابر مرئی بود معلوم
 میشد که کوه بسیار عظیمی است دامنه خیلی وسیعی دارد و در دامنه و فطر کوه اقری دو متقابل می افتد
 دین کوه دو فله مخروطی دارد متصل بهم و نزدیک بطرف خاک ایران که اقری کو چک میگویند و از
 پای دامنه الی فله اقری کو چک اغلب مراتع ایلات ما کو هست فله اقری بزرگ و طرف شمال
 مغرب آن خاک روس است و طرف جنوبش خاک بایزید عثمانیت از اینجا تا معبر شاه تخته
 که عجب در مرز و سخوی میشود نیمفرسنگ راه است شاه تخته دیه است اینطرف ارس که خاک ما کو
 خوبی است صحرائش آنقدر کلهای مختلف و رنگارنگ از لاله قرمز و گل سفید و سایر الوان و پشت
 که چشم خیره میشد به معنی که بقدر پنجه فرسنگ مسافت تا مالاله قرمز و پنجه فرسنگ مثلاً گل سفید مثل اینکه
 فتره بفرقه در هر قطعه کاشته باشند خیلی تماشا داشت و ما به حیرت بود ما کو و قطعه ما کو هم توی فتره
 بود تمور پاشا خان ما کو سکشن را نشان داد و ما پیدا بود از اینجا ما کو بهفت فرسنگ راه است
 خلاصه سوار شده تدر اندیم دو فرسنگی که راه طی شد بکله محال شد و رسیدیم که حالا حکومت علیده
 قرار داده اند و حاکمی مخصوص دارد بسیار جای آبادی است قرا و دوات متعدد و اشجار و باغات
 زیاد



زیاد مزاج حاصل خیز پیوسته بهم چنانکه در یک صحرا و محوطه قریب شصت پارچه دیه و قریه دارد دکنه
دبات جمیعاً مسلمان و ارمنی هستند اما مسلمان بیشتر است آبادی دست چپ همه جانکار رود
ارس اتصال آب این محال تا ناز و دخانه آریه چایست که رودخانه غطیبی است و همه آبش سر
زراعت میشود منبع و سر چشمه این رودخانه از محال دره و کوه الاکوز است خلاصه از قوی دیه باغات
و زراعات عبور نموده سواد باش نورالین که منزل است پیدا شد در دست چپ راه واقع نمازخانه
فاصله بود و لابد باید یکفرسنگ بالاتر رفته ازل عبور نموده دوباره برگردیم را ندیم بطرف پل انیظرف
پل دیه دیزه و مسلمان نشین است پل بسیار خوب طولانی از چوب و آهن ساخته اند انظر پل دیه نور
آشی است که ارمنی می نشینند نزدیک وار و منزل شدیم خانه اسمعیل بیک که در همین ویه ساخته
و حاکم نشین است منزل ما بود بسیار خانه خوب و بطرز عمارات فرانکستان است فوج ساخلوایرون
سواره قزاق و مسلمان سرگردان و صاحب منصبان از هر قسم و هر طایفه در راه منزل حاضر و اینساده
و دسته دسته صف بسته بودند کمال خدمت گذاری را بجای آوردند از جلو فوج که میگذشتیم سلام نظامی داده
موزیک زدند **جمعه پنجم** باید رفت بایروان شبتاد و هفت ورس راه است چون راه دور
بود و در تری برای حرکت برخاسته حاضر شدیم کالسکه با ارم حاضر کردند سوار شده را ندیم تا مسافت
زیاد دی از راه شصت بدز یعنی بلکه شش و کوهها نزدیک سجاده بود دست چپ باز دبات زیاد دید
شد آخری دفعه از دست چپ پیدا بود اما برومه زیاد می داشت و مانع از تماشا بود و رود
ارس امروز خیلی نزدیک شدیم اما چون در کودی بود آب رودخانه پیدا نبود تا رسیدیم بصدرك
ما اینجا بستی و دو ورس راه بود در بزرگیت از آب رودخانه که از کوه دست راست جاری است
مشروب میشود اینجا اسبهار اعوض کردند از صدرک که میگذرد بلکه کم کم وسیع میشود و کوههای
طرف دست راست و در میافند یعنی کوههای دست راست بقدر یک دو فرسنگ دور
میشود و از پشت آن کوههای برنی پیداست و دست چپ یکسر جلگه هموار است تا منتهی بکوه
اقری و کوههای سرحدات روس و عثمانی می آید که انظر کوه خاک قارص و باریز بوده و حالا

غروب

و پنجم راه

روسها که اینجا باز گرفته سرحد را پیش برده اند تا آنطرف کوه خلاصه از جاده الی دامنه کوه آق قری تپ
 ده فرسنگ منافست همه جا رانده مار سیدیم بدو که پیچیده و رسا بود و در مجریست طایفه قبا
 قدیم و دولو اینجا با منی نشسته پایده شده از پله زیاد می بالا رفته داخل بالا خانه شدیم بنهار حاضر کرده
 بودند صرف شاداب این دیدیم از رودخانه ایست که از کوه دست راست میاید دبات اینجا دو
 باغات و اشجار زیاد دارد و بعد از نهار سوار شده رانیم هوا ابر شد باران زیاد می بارید اما ما و دو
 بایروان هوا باز و آفتاب شد از دو و لو بمقر لو رفتیم پیچیده و رس بود از قمر لو به آق حمزه لو که پانزده فرس
 است و از اینجا بشهر ایروان که سیزده و رس مسافت آبادی و مزارع و دبات و باغات و اشجار
 زیاد دارد و تو با منظر امروز دیده شد اغلب دبات را از منی می نشیند این محال محال می باشد
 و کرلی با سار و زنگی با سار و غیره بود کشت و زرع زیاد کرده بودند و ساعت و نیم بغروب ماند
 شهر ایروان پیدا شد مستقبلین از صاحب منصب و سر کرده سواره و پیاده قراق و غیره قراق از هر جور
 و هر طبقه و سکنه شهر از مسلمان و ارمنی و کوچک و بزرگ زیاد از حد بودند شهر ایروان در میان
 دره و تپه واقعست باغات و اشجار زیاد دارد محله مسلمان که از قدیم بوده در روی تپه و دره
 طرف جنوبی شهر را و سهاوار دامنه تازه عمارت و خانه ساخته اند که در حقیقت محله روسها و ارمنی
 سوا شده است و در اینجا حاکم ایروان عمارت خوبی ساخته است بطرز فرنگی جلوه عمارت که چه طولانی
 عریضی دارد آنطرف کوچه باغ خانه هم احداث کرده اشجار زیاد دارد و اما کوچک است یک
 همانخانه هم آنطرف باغ است که اغلب پیچیده متها و سایرین در اینجا منزل کرده اند خلاصه دارد
 کوچه جلوه عمارت حاکم شدیم کیفیج سرنا به با صاحب منصبان چنانکه پیش اشاره شد کنار کوچه صنف
 بسته ایستاده بودند از کالسکه پیرون آمده جلوفوج راه رفتیم جنرال کاروف که سر کرده فئون ساخلو
 ایران است صاحب منصبان را معرفی کرد بعد رفتیم با طاق تا لار سلام حاکم در بالائی تالار پرده
 بزرگی از صورت علیحضرت امپراطور گذاشته بودند اعیان و اشراف و وجه و معارف شهر و تالار
 ایستاده بودند حاکم ایروان یکی یک را معرفی کرد و نشان اوچ طلیسا که از جانب خلیفه آمده با لباسها
 بود.

بودند کیفر کیش اصغفانی نطق کیش بزرگ را که از جانب خلیفه آمده بود بفارسی ترجمه کرد خیلی مفصل بود
 بعد کاتر شتر هم که مرد قصیر القامه است باریش سیاه توپی و عینک آبی نطق مفصلی بنی بنیت و دو
 مادا کرد بعد با طاق دیگر فته استراحت کردیم شب باغ عامه و جابایی دیگر را چراغان بسیار مفصل
 خوبی کرده بودند **شنبه ۸** در ایروان توقف شد نهار را در منزل صرف کرده بعد از نهار
 بکالسه نشسته رفیقیم تهاشاد و پدین اوج کلیسا سپهسالار عظم در کالسه پیشان شده بودند
 قدریکه کالسه رفت توی شهر دم بازاری ایستاد پیاده شده اول رفیقیم به مسجد جامع ایروان
 بقدریکه قصد قدم راه مسافت بود که از توی بازار پیاده عبور کرده از بازار داخل محوطه شدیم که
 اشجار نارون کهن و بعضی درختهای دیگر داشت دورش حجرات بود حیاط را فرش کرده بودند
 همه جاسالکات قراول ایستاده بودند علمای ایروان که اسامی بعضی ازین قراولانست و وصفه
 ایستاده بودند ملا خلیل قاضی و صدر مجلس شریعتیانه ملا عباس سطلی ملا محمد باقر حاجی ملا احمد واعظ حاجی
 شیخ رضای واعظ آخوند ملا احمدی ملا صادق ملا حسین همه التفات زیاد شد رفیقیم توی مسجد
 این مسجد حسینیان حاکم ایروان پدر محمد خان بنا کرده است خطیب رفت بالای منبر خطبه
 خواند صحبت زیادی از مردوزن ایروانی مسلمانان از بر صنف و طبقه بالای باهما بودند بر کشته
 بهمانطور از همان بازار پیاده آمده بکالسه نشسته را ندیم عقب سر ما هم پیچیده تنها و سایرین میآمدند
 از دم قلعه حسینیان سردار که دست چپ و اقصت که ششم قلعه قدیم ایروان همین جاست دیوار
 عریض حجیم مرتفع بسیار مستحکم با برج معتبر دارد اما حالا کهنه و خرابست عمارت حسینیان از اندروز
 و پیرونی و مسجد و حمام و جای نوک و ساخلو و غیره همه در این قلعه بوده که حالا کیسه منهدم شده است
 سوامی تالار سلام حسینیان که از دولت تعمیر و مرمت نموده نگاهداری کرده و سرداری
 دار گذاشته اند که در آن تالار صورت خانان مغفور فتحعلی شاه و خود حسینیان و بعضی صور دیگر
 مصور است و این قلعه و عمارت از دو طرف که طرف مغرب جنوب باشد رودخانه زنگی
 منظر دارد که خیلی سخت است این نغمه را در حلقه روی تپه و کوهی از سنک بنا کرده اند یعنی طرف

رو د خانه بنایش از سنگ است که دیوار ارومی سنگ گذاشته اند یک پل دو چشمه بسیار معتبر خونی
 هم از قدیم بر روی رود زنگی بنا کرده اند که تماشا از سنگ است گفته اند در عهد قدیم زمانیکه پادشاهان
 در تصرف دولت عثمانی بود و دختری این پل را ساخته است آب رود خانه کل کو د سیاه نیت
 از تهره جیبی میگذشت و تخمناسی سنگ بلکه متجاوز آب داشت خلاصه از اینجا گذشتیم همه جا
 سواره قزاق ایستاده بودند راه را قدری شوسه کرده اند اما تمام است از ایروان الی اوج
 کلیسا دو فرسنگ و نیم راه است قدری که از پل دور شدیم بکوچه باغ افتاده بعد بصحرای رسیدیم
 صحرای وسیع سطح پر کرد و خاکست اول بدیهه کوهی کشید که در طرف دست چپ راه و دوهی
 پر سبز و اشجار است رسیدیم بعد از مسافتی از دیه شیر آباد گذشتیم دیه بسیار معتبر و پر اشجار و درخت
 نشین است دست چپ باز دیه چوبان کرده و خاتون رخی بود تا رسیدیم بآبادی اوج کلیسا که
 دیه معتبر است غیر از اوج کلیسا دو کلیسای دیگر هم دارد بسیار کهنه و قدیم جمعیت زیادی از
 ارمنی و غیره هم بودند تا بدو اوج کلیسا رسیده پیاده شدیم جمعیتی از کیشنان ایستاده بودند کیسایان
 بزرگ مرتفعی که چهار پایه داشت و دست چهار کیش بود بالای سر ما گرفته و در جلو هم چاهفر
 بچه ارمنی تنیست موز و نیکه تازه برای آمدن ما ساخته بودند بصوت و آواز خوش میخواندند و
 میفرستند بهر بان و ملقبین هم از ایرانی و روسی پیاده از عقب میآمدند مردم هم از بالا و پایین
 تماشا میکردند کیخوج سالوات هم با سواره قزاق زیادی ایستاده بودند خلاصه وارد حیاط
 جنب کلیسا شدیم همه جا روی زمین را فرش انداخته و کل چیده بودند کل باین شیر وانی تازه
 باز شده بود خیلی درده توی را هر دو چیده بودند خلیفه اعظم اوج کلیسا آمد و حیاط ایستاد و نطقی
 کرد همان کیش اصضانی سابق اندک ترجمه کرد خلیفه خانی باینه است و ریش سفیدی دارد دست مار
 گرفته از پلها بالا برده رفتیم در اطاق خوبی نشستیم اسم خلیفه گاورک است از اسلامبول اینجا آمد
 و رئیس تمام ارمنه است ترک اسلامبولی بسیار خوب حرف میزد و بسیار عظم او را در اسلامبول
 دیده و میشناخت خلاصه قدری استراحت کرد و بعد خلیفه آمد رفتیم پایین کلیسا در وسط حیاط واقع

و در جبهه حرات نشین و منزل کیشان و راهبان است کسب کلیسا خیلی بزرگ و مرتفع و تماش
از سنگ نباشده است بنای کلیسا بسیار قدیم است یکصد و چهار صد سال قبل از این نباشده و میگوید
از بنا بای جرجیس بنی است توی کلیسا چند پرده اسکا ل کار قدیم از اسکا ل حضرت عیسی و جویون
ویده شد بعضی جای توی کسب هم سفید کاریست محراب نماز و عبادت گاه متعدد دارد
همه بار پرده و پوششهای نقره و دوز و غیره جانی دیگر بود پشت همین کسب متصل باین از دربی و خل
آنجا شایم خلیفه میکفت اینجا بار امن تانه ساخته ام دو کسب بود توی آنرا از کج سفید کرده و
بعضی اسبابهای کلیسا را اینجا پشت شیشه ها گذاشته بودند از قبل عصای خفای سابق که خلیفه
یک عصای خلافت باید داشته باشد و بعد از مردن او نگاه میدادند عصای زیادی با انواع
و الون مختلف بود قریب یکصد و پنجاه عصا بنظر آمد و همچنین بجای خلفا که در اعیاد و روزهای
رسمی هر میکذارند که از پارچه مفتولی و کله وزی و طرح غریبی است بعضی سکه های سلاطین قدیم را هم
جمع کرده زیر آینه گذاشته اند از اینجا بر کشته رفتیم مدرسه که خلفا برای تحصیل اطفال را منته ساخته است
راه دور بود با کالسکه رفتیم مدرسه بسیار خوب معتبر متحرکی بطرز مدارس فرنگیان ساخته است از
پله های دو طرفی بلند بالا رفته در آن بالا کسب مانند جانی بود صندلی بزرگی برای مال گذاشته بودند
رفتیم نشتم خلیفه هم روی صندلی نشست کینفرار منی بچه اصفهانی رعیت ایران باد و نظر از منی به
تبریزی در مقابل ایستاده اصفهانی کاغذی در دست داشت خطبه برای ورود ما بر زبان قرار
میسسل خوب خواند سپس لار عظم و صاحب منصبان روس و سایرین هم همه ایستاده بودند بعد
بر خاسته جای خواب و غذای شاگردان را دیدیم اما شاگردان حاضر نبودند حالا چند ماه علی اکرم
ایام قیلیل است و شاگردان برخص هستند شخصت نفر شاگرد در اینجا تحصیل میکنند هر قسم علوم
و فنون و از غیر ارمنی و خارج مذهب هم احد برایشان که ذمی قبول نمیکشند بعد سوار شده از تهران
راهی که آمده بودیم مراجعت بایران و منزل کردیم وقت رفتن باوج کلیسا کوه فارانی یاریق
دست راست از دور پیدا بود و رفند آنجا در رشته کوههای برنی بود که محال آباران

در حوالی آنکوه است کوه اقوی داغ امروزه چندانی نداشت خوب پیدا بود اقوی بزرگ خیلی بلند
 و قطور است از دماوند بنظر من قطور تر و خیلی بزرگتر آمد یکشنبه ۹ بایدار ابروان برویم و اینجا
 صد و سی و نه و قریب پانزده فرسنگ است جمیع صاحب منصبان نظامی و غیره و حاکم ابروان نشان
 بر حسب شان و رتبه هر یک دادیم با خیرال کار و وف قدری صحبت شد پیش رجمی در جنگ
 زیون ارغمانی برداشته است خلاصه سوار شده رانیم با نیش روز و روز و جمعیت زیاد بود کو
 چای ابروان همه پست و بلند است بعضی کو چهار تا زره و سه یا میخو اینند صاف و سطح کنند
 محله مسلمانها سو است یعنی یکد محله خالص مخصوص مسلمین است و مابقی مخلوط است جمعیت ابروان
 همه حبه از مسلمان و اینی و روسی از دوا زده هزار نفر متجاوز نیست این را بی که از توی شهر سرباز
 میرفتیم آخرش باغات روی تپه و کوه منتهی و متصل میشد شکوفه به وسیله حالادریجا دیده شد
 اگر چه هوای ابروان گرم است اما از طهران بید سر در باشد ملاقاتیکه من در چهل و دو سال قبل
 ازین با امپراطور نیکلای مرحوم در ابروان کرده بودم جو یا شدم معلوم شد که منزل ما آنوقت در
 همین جایی که حالا جلوه خانه حاکم باغ ساخته اند و آنوقت میدا نگاهی بوده در چادر بوده است
 و امپراطور در توی قلعه در خانه های حسین خان سردار منزل داشته و من اینجا امپراطور را دیدن کرده ام
 خلاصه رانیم راه خیلی سربالا بود راه کالسکه را از ابروان با نظرف دولت با حجاج کراف
 شوشه کرده و ساخته است راه پرچ و خمی را کالسکه به هولت و راحت بالا رفت خیلی خوب
 ساخته اند از آن بالا منظر خوبی شهر ابروان و اطراف دارد که تمام شهر در زیر پا افتاده است
 و کوههای اقوی و سرحدات عثمانی و غیره در جلوه عجب عالمی داشت امانه برای مسافر جاباری
 بلکه برای کسیکه مجبور ب حرکت نباشد و آن بالا نشسته با دور بین اطراف را تماشا کند عظمت
 بشما و خلاصه رانیم رو بشمال همه جاده سربالا بود و کم کم هوا سرد و یلایق میشد و کوههای
 طرفین راه و تپه با خیلی سبز و خرم بود انواع گلها داشت بعد از آنکه مسافت زیاد می سربالا
 رفته قدری سرازیر شدیم تا اینجا پارخانه ایلا رسی دیدم راه شوشه اینجا با کمی خراب شده است

خیلی کل بود مال برخت میرفت و باتی که زایردوان تا ایلا ر دیده شد از بقرا است اول کنه گیر است
 ذیه ایمنی دُوس نشین است اینجا حقیقت اردوی نظامی روسها بود از سر بار و هر یض عراده
 و سر بارها نیکه در جنگ عثمانی زخمی و مجروح شده بودند همه را اینجا آورده چادر و صحرا زده بجا
 میکردند از اینجا رانده تا رسیدیم بجا پارخانه فونستانقا اسب عوض کردند هوا بسیار سرد شد
 از چا پارخانه ایلا ر قدریکه آمدیم طرف دست راست دبی بود همش کوک چیه و دبارت و یکتریم
 از دور در دامنه که بهای بر فی سیاقی نمایان بود تا رسیدیم بدیهی که اهل اینجا همه روسی و طایفه
 مالاکان هستند از شهر ایروان تا اینجا همه جاسر بالامیا آمدیم از اینجا هم بقدر یکفر سنگی سر بالا رفته
 بعد تا چا پارخانه فونستانقا سر ازیر شده از اینجا هم بقدر یکفر سنگ و نیمی بانگی سر بالا رفته بعد
 سر ازیر شد و در کو بهای طرف دست چپ جنگل مانند درخت داشت از فونستانقا که گذشتیم در
 طرف دست چپ بدیهی رسیدیم که کاکسی نام داشت و در دره واقع بود و رودخانه زنگی که
 بایروان میرود از میان این دیه گذشته در زیر دست دیه بدره که و عمیقی میریزد که هیچ آب رودخانه
 پیدانیت و از کاکسی که میکزد و قدری درختهای جنگلی بیشتر شود خلاصه رانده تا باخنی رسیدیم
 اینجا نما خورده بعد سوار شده تا به یلی نو فیسقا یار رسیدیم اینجا اول دریاچه کوچکی سیاق است اسب
 عوض کردند سکنه این دبات همه روسی هستند بواسطه رطوبت هوا و باران زمینها بسیار گل و
 تومی ده خیلی کثیف بود از اینجا که اول دریاچه کوچکی سیاق است و راه طرف دست چپ دریاچه
 افتاده همه جا از لب دریاچه میرفتیم راه شومسه است و بغل بُرد دریاچه را خیلی خوب ساخته اند
 کالسه که راحت میرفت دریاچه بسیار با صفا و آب آن کبود رنگ و شیرین بود موج کمی بهم داد
 و ضعا کم عرض و خیلی طولانی است ماهی قرال لای خیلی بزرگ دارد اطرافش کوه است بعضی
 برف دارد بعضی بی برف دلی دور و کنارش باز بقدری سطح و وسیع است که چادر و اره و میوه
 و بعضی طرف راه وسیع است و مایه اطرافش بعضی جاها وسعت و سطحی دارد و بعضی جاها دماغه
 و بدنه که بهما داخل دریاچه متصل است و از همه طرف از دامنه که بهما چشمهای زیاد بدریاچه

جاریست یکدور و در خانه بهم دیده شد که داخل دریاچه میشد یکت کوه کوچک با سبزه مثل کوه دوتسا
 تپه جزیره مانند در وسط دریاچه بود کلیسایی در اینجا بنا کرده اند چند خانواری هم سکنه دارد بعد
 هزاره دروغ از ساحل دور است اما حیفت که گشتی و قایق در این دریاچه نیست که شخص بتواند روی
 آب سیر و بفرج کند و در سده نوبت بسیار کوچک در کنار دیده شد قدریکه رفتیم هوا ابر شد و مه از
 رودین دریاچه و کوههای طرف مقابل بر خاست هم مهیب بود و هم بسیار با صفا باران هم بارید
 کوه و صحرا طرقتی مخصوص یافت تمام دشت و کوه سبزه و کل بود اما هنوز سرمای زمستان باقی و کلاه
 جا با برف بود این ماکن از نیلایا قات بسیار سرد و در وسط تابستان هوا ایش خیلی خوش و منیش
 مرغ و چراگاه چو اناست است دامنه کوه بهار زم و بینک و محل زراعت دیم است تا عصر تنگ
 کنار دریاچه میرانیم هوا از منتهیره و تاریک و ما منزل هم خیلی راه بود کالسهک های طرین و بهرمان هم
 خیلی عقب مانده بود که هیچ پیدا نبودند تا رسیدیم بدیه چو پوق لو که در انتهای این دریاچه در دهنه
 کوهی واقع است سکنه ش همه از منی هستند از چو پوق لو کمی راه سربالاشد تا رسیدیم بجا پارخانه و در
 سینوفقا یا پیاده شده رفتیم توی اطاق سپهسالار اعظم و پرسنجیکوف هم عقب سربا بودند و
 رسیدند جزای با بکلاه خود و لباس تمام رسمی دیم کالسهک مانده بزبان روسی عبارتی گفت هیچ نفهمیدم
 و را پورتی داد بعد معلوم شد (چاف چادایر) که اصلش کرچی است حاکم ایالت الی زابست
 پل است یعنی کج و قرا باغ و شکی و غیره و خودش در کج می نشیند اینجا خاک ایروان تمام اول
 خاک حکومت اوست بعد از آنکه حاکم را پرسنجیکوف معرفی کرده و شناختیم حال التفات و احوال
 پرسی را او شد خلاصه سوار شده را ندیم از اینجا راه سرازیر شد هوا مه غلیظی داشت جانی دیده نمیشد
 مگر طرین اه الی ده قدم و همین قدم معلوم شد که اول جنگل است و جبهه حسته درخت دیده میشد
 این راه خالی از غلغله و تماشا نبود اما حیفت که هوا را مه داشت و آفتاب هم غروب کرده خیلی
 تاریک شده بود و چشم جانی را نمیداد کالسهک از دامنه کوه بسیار رفقی سرازیر شده رو باین
 میرفت اما از بس راه را خوب و هیچ هیچ و با فاعده ساخته اند هیچ رحمت سرازیری معلوم نبود
 لدا

و کالسکه با کمال سرعت و بدون خطر میرفت اما تمام زمین و کوه چنگل و خاکش هم نرم بود و خلاصه شب تاریک شد عتاب کم رنگی از زیر ابرها تابید و غمتان امیدم شکوفه زیادی از سیب و به و امرو دو آلو با لبه درختهای کنار رودخانه بود و بسیاری دره که رسیدیم رودخانه از وسط دره جاری بود که بقدر رست سنگ آب داشت همه جاده از کنار رودخانه بود و ما رسیدیم بدیه کلاو نو که از منی نشین است نیم فرسنگی که از این دیه گذشته رسیدیم بمنزل که دلچان است عمارت بسیار مجزل کافار آتیه که در اینجا ساخته است منزل ما بود بسیار عمارت خوب است کلمه مرالی را هم با شاخ بسیار بزرگ که قلاجای غریبی داشت بدو اطاق نصب کرده بودند گفتند این جنگلهای مرالی دارد و همین جازده اند چون بسیار خسته بودم زود خوابیدم و **دوشنبه** ۱۰ باید بمنزل آل گت برویم یکصد و پنج و رس راه است صبح زود و برخاستم حاکم ایروان از اینجا مرخص شده رفت سوار شده رانندیم همه جاده را بین و از دره میرفتیم رودخانه دلچان دست چپ و دره بود و عرض طرفین دره کوههای بلند پر چنگل زمینها همه سبزه و کل و پر حاصل کوههای دست راست مرتفع تر و جنگلش انبوه تر بود این کوه و جنگلهای سبزه کوهها و دره با و جنگلهای ما زنده است اما عرض جنگل گت تا سر کوههای جنبین درخت دارد و دیگر پشت کوهها جنگل نیست از هر قسم اشجار جنگلی دارد به خصوص سرو و کاج کوهی که آخر جنگل زیاد است اما طول جنگل که الی آخر این دره باشد پنج شش فرسنگ میشود شکوفه زیادی هم بود یعنی کنار رودخانه و راه کنگل درختهای بارور داشت ما رسیدیم بر ترس چای اسب عوض کرده باز رانندیم اینجا رودخانه دیگر هم داخل بود و دلچان شده اش خیلی زیاد میشود از اینجا قدری گذشته از پلی عبور کردیم و رودخانه بدست راست افتاد و همه جا همین طور آب و سبزه و شکوفه کوه و جنگل بود ما رسیدیم به کاروانسرا که دیهی بود و هیچ کاروانسرای ندانست و اسم بی مستی بود اینجا هم اسب عوض کرده رانندیم تا اوزون تا لا بازا اسب عوض کرده فیتیم به نو و فیتانا اینجا پاده شدیم جمعیت زیادی از بزرگان روس و مسلمان و ارمنی و غیره بودند و ما هم اینجا حاضر کرده بود و مدصرف کردیم همین چایارخانه ایست که بخمال قبل در معاودت از سفر اوقالی فرستاد

بکشت در اینجا خوابیده بطرف کجده باد کوبه رفتم بر نش قمارین حاکم قلمی شهر تفلیس از تفلیس تا اینجا استقبال آمد
بود حضور رسید بعد از نماز سوار شده رانده تا رسیدیم بجایا خانه زور آرخ اسب عوض کرده رفتم
بجایا خانه صلاح او غلی اینجا جمعیت زیادی بود از پل و دو خانه خرام که آب زیادی داشت گذشته
وارد صلاح او غلی شده اما آنکال سکله پیاده نشدیم اسبها را عوض کردند جمعی از بزرگان طایفه قراق پای
کال سکله ایستاده بودند قدری با آنها صحبت شد این قراقها در کنار همین رودخانه خانه و دوبات
و فراخ زیاد دارند بعد روزه هزار خانوار میشوند یک قدشان از طرف کجده یعنی سمت پارین رود
خانه بطایفه شش آدین لومیرسد و از طرف بالا که سمت تفلیس باشد پنج کپی و طایفه بزچلو منتهی
میشود طایفه بزچلو جمعیت زیادی میباشند از این آنها هم حاضر بودند مذهب این طوایف قراق
هم شیعه است هم سنی هم از منی این قراقها داخل بقرای اصلی روس ندارند و در مذهب و سبک
تفاوت کلی ندارند خلاصه رانده تا رسیدیم بالکت که منزل بود و هوای اینجا با خیلی سرد و رطوبتی
سه شنبه الا با تفلیس برویم چهل و چهار ورس راه است صبح برخاسته سوار شده راندم تا دو
فرسنگ از راه تمام صحرا و جلگه و زمین پر از گل و سبزه بود بعد طرفین راه دره و مابهور با می خاکی
شد طرف چپ لاله زیاد هم روئیده بود و تا مسافت زیادی همین وضع و بیات است یعنی وسط
راه دره مانند و طرفین ته و مابهور و پست و بلند نیست بعد چند پیچ خورده سرازیر میشود و جلگه
تفلیس رودخانه گرفتار میگردد در جایا پارخانه با علوجیه اسب عوض شد از اینجا رانده تا رسیدیم
سو قالیق امین الملک که چند ماه قبل از ما مامور روانه فرانک شده بود اینجا با قونول ایران
مقیم تفلیس و میرزا محمد علی کاشی که در فقاریه رئیس یعنی صاحب اسب و کاری دکا سکله چاپار
است قوی صحرا در کنار راه پیاده ایستاده بودند حضور رسیدند امین الملک لباس تمام رسمی
پوشیده و نشان زیاد زده بود کال سکله ایستاد قدری صحبت شد بعد راندم در سو قالیق اسب
عوض شد از اینجا قدری که راندم شهر تفلیس که در میان کوه و دره و تپه واقع است پیدا شد
همه جا آمده تا رسیدیم کنار شهر در سر راه فرش انداخته دورتر از حضرت زده و تشریفاتی نداشت

سجا آورده بودند و آنجا پیاپی شده راه افتادیم سپس لاری عظم و سایرین هم آن عقب میانه نذ جنرال
استار و سنسکی که چنبال قبل حاکم بود که به بود و حال آنس کل فرخان قفقاز و آدم بسیار خوبی است با صفا
منصبان و کلانتر و اعیان و نجبا و ابالی شهر تفلیس و نجبای کرچی و غیره ایستاده بود و سایرین را
معرفی میکرد پرس منجکیوف عقب بود رسید سوار در شکله سربازی شده را ندیم تا از کوچه و معابر شهر گذریم
زن و مرد زیادی در دم با عمامه و منظر با و پنجره با و کنار معابر بودند رسیدیم بکلیو خان عمارت پشین
همان عمارت است که سفر اول هم در مراجعت از فلکستان منزل کرده بودیم فوجی از سالدات توی جلو خان
صف کشیده و پرس میرسکی که نایب جانشین و مردیت بسیار قابل پولتیک دان و زبان
فرانسه را هم خوب حرف میزند با جمیع صاحب منصبان قفقازیه از نظامی و علمی و غیره ایستاده بود
کثرت غریبی بود پرس میرسکی همه را یکان یکان معرفی کرد و دو پسر که اندوکت شیل جانشین قفقاز برادر
امپراطور با لاله های نظامی خودشان و غیره ایستاده بودند با آنها دست دادیم هر دو بسیار با جفا
های مؤدب تربیت شده آراسته هستند سنشان چهارده پانزده سال اسمشان یکی که بزرگتر است
میخائیل میخائیل اوئوچ و دیگری کورکی میخائیل اوئوچ بعد رفتیم توی اطاق نشستم شاه زادگان هم آمده نشسته
چینی صحبت شد خود جانشین اینجا نیستند باز وجه خود را بطرف بطرف اندوخته اند و ما را هم با جمیعت زیاد
از معارف و اعیان ایستاده بودند که پرس میرسکی آنها را معرفی کرد و بعد رفتیم سر بنار بعد از صرف
بنار قدری در باغچه جلو عمارت گردش کرده با این الملک صحبت داشتیم کلماتی بسیار خوب با انواع
والوان مختلف در باغچه بود شب هم رفتیم با طاق دیگر که منظر کوچه و صحرا داشت پنجره را باز کرده
قدری تماشا می کرد و چراغان و آتش بازی و جمیعت مردم را کردیم چراغان و آتش بازی بسیار مفصل
خوبی کردند حتی مردم از دور و دما قلیا سا دو خرم و خوشوقت بودند و کار گذاران روس در خدمت
بهیچ وجه فروگذار نمیکند از بربابت کمال تعریف و توصیف را دارد چهارشنبه دو اندهم
در تفلیس توقف شد امروز باز پرس میرسکی صاحب منصبان و معارف و وجه را در تالار حضور
آورده معرفی نمود بعد رفتیم بازید شاه زادگان یعنی پسرهای جانشین از همین اطاق با اطاق و منزل

تفلیس

آنهارا بود قدری آسجاشسته صحبت کردیم اطاقشان چشم انداز خوبی کوجب و صحرا داشت پر دبا
 دور نما و اشکال مختلفه متعلق تفقار و بعضی اسلحه وزین و یراق سب از ابالی خوق و بخار بدو دیوار
 و اطراف اطاق و نیمه بودند بعد بر خاسته پائین آمده در باغ بزرگ داخل عمارت کردش کردیم شام
 را و بار هم ننه ایشان بجهت گردش باغ آوردند شاه زادگان کلن میچیدند و دست مامیدادند بعد
 مادر اینها بی بکر خانه کرده رفیقیم اینجا و از اینجا در آمده بموزه تفلیس که یکت کوجه فاصله باین باغ دارد
 رفیقیم دیرک تور یعنی نیس موزه که فرانسه را خوب حرف میزد همه جا را نشان مامیداد شاه زادگان
 هم همه جا با ما بودند و همه را زبان فرانسه صحبت میکردیم بعضی حیوانات و طیور زنده از قبیل قرقاقل
 و قراج و سیره و غیره در اینجا دیده شد طیور زنده که بود اما در داخل موزه اسباب و نمونه با و آلات و
 اشیاء نفیسه و غریبه از قدیم و جدید و از طوایف و ملل مختلفه و انواع جانور با و اقسام طیور و حیوانات
 مرده و مصنوعی که انصراف بود و تلاشی و فنا حفظ و نگاهداری کرده و مثل زنده بیاد داشته بودند خیلی بزرگ
 و کمال غریب و نامرئی را داشت مثلاً انواع پروانهها و اقسام جانور با می بزرگ و کوچک و پلنگ
 و ببر و خوک و بز و گاو و میش و گوسفند و ماهی و یوس بزرگ بحرسیه که جانور غریبی است بود
 یک شتر مصنوعی مرده افتاده و لاش خور و کلاغ و روباه و شغال و یادی هم روی لاشه آن شسته
 گوشت آن را بخور دند که الحی هیچ با شتر مرده و وحوش و طیور زنده فرق و امتیاز نداشتند و نمائی
 بود دیگر انواع نمونهای معادن و نباتات و جوهای جنگلی که اغلب این نمونها از فقار است بهر
 باز ترتیب و نظم چیده بودند بعد آمدیم بیرون باران میآمد رفیقیم تا آخر باغ بحکم بسیار خوبی که از اینجا است
 حمامیت بطرف فرنگی کوچک و گرم و خوب از حمام بیرون آمده مراجعت بمنزل کردیم شب را بعد
 شام کالسکه شسته رفیقیم باغ تماشا خانه باران شدید می از عصر شروع بباریدن کرده که قدری
 تحمل امر چراغانی و تماشا خانه و اجتماع مردم شده بود پیاده شده رفیقیم بالا در لڑ کوچکی نشستیم بسیار
 اعظم و پرش میرسی و اریلیانی که از شاه زادگان کر جستان است و سابقاً در فرج آباد ماندند آن مخصوص
 رسیده بود در لڑمانشند این شاه زاده بقادر و چنبال فرداردان باز خیلی با بنیه و با دماغ و سر زنده است

خلاصه تماشاخانه کوچکی است زنهای صاحب منصبان روس دختران آنها و بعضی از زنهای که بجای در بر
 بالای تماشاخانه نشسته بودند یک ساعت و نیم بازی درآوردند بسیار خوب بازی کردند صاحب
 منصبان هم در مرتبه پائین نشسته بودند پرده که پائین افتاد قدری برخواستند دوباره آمدیم و ششم
 پرنس میرسکی خانمهار امترقی کرد بعد از اتمام بازی رفتم بیایم تماشاخانه اسباب چراغان بسیار
 چیده بودند از اینجا مراجعت کرده آمدیم بچادری که بالای باغ زده بودند استراحت کردیم
 پنجشنبه ۱۳ باید برویم بمنزل طلیت که یک صد و هشت درس اه و نزدیک دامنه کوه قفقاز
 است ابوالقاسم خان نوه ناصرالملک را باز اینجا دیدم دیروز وارد قفقاس شده است خلاصه
 بشاه زادگان سپهرهای جانشین نشان و حایل ایران داده بودیم اول که تبار آمدیم آنها را پذیرفته
 دست داده و اظهار تشکر کردند بعد راطاق دیگر که پرنس میرسکی همه صاحب منصبان روسیه جمع
 بودند رفته و در خور هر یک اظهار التفات کرده آمدیم پائین کالسکه نشسته را دیدیم تا از شهر قفقاس
 خارج شدیم از قفقاس بیجا پاخانه اولی که مسخت نام دارد و بیت درس اه بود و این راه بواسطه
 باران زیاد کلن زیادی داشت در چارخانه مسخت اسب کالسکه را عوض کرده را دیدیم تا رسیدیم
 بچاپادخانه ترلقان اینجا پیاده شده رفتم با طاق عمارت خوبی بودند نما صرف نموده بعد سوار
 شده را دیدیم برای چارخانه قصبه و دو شیت این قصبه در دامنه کوه با صفائی افتاده اما چار
 خانه دور از دیه یعنی رودخانه بامین چارخانه و دیه فاصله است از اینجا بچاپادخانه تا ما اور و
 از اینجا بر طلیت که منزلت رفتم امروز از قفقاس که دور افتادیم همه صحرا با سبز و خرم و پر گل و سبزه
 و دشت که جوی نشین آباد معتبر طرغین اه و رودخانه کز بود و کوههای بزرگ و کوهچک و جنگل و
 شکوفه و حاصل دمی و بلی و انواع گلها و لاله همه جای راه پیوسته بهم بود الحق بسیار با روح و صفای
 و با تماشا بود و هوایم متصل ابر و مه و ترشح باران میشد از چارخانه مسخت که حرکت کردیم ابتدا
 راه همه جار و دخانه کرد دست راست و راه آهین هم که به بندر پوتی میرود سمت راست و دیده
 شد معماران عبور مایک ترن سوار هم راه افتاده به سرعت رفت بطرف پوتی قدریکه رفتم یعنی

دو فرسنگی از نقیص با طرف راه آهن افتاد بدست چپ و رفت و بطرف مغرب تا از نظر محو
 و ناپدید شد و ما از پل گذشتیم و روئمال اندیم از بس وضع زمین و بهیئت ارضی قدم بقدم تغییر
 و تفاوت میکرد یک لحظه نمیشد چشم از تماشا پوشید تا رسیدیم بجای خانه انائور از اینجا الی منزل
 راه بدو تنگی افتاد که زیاده از سیصد قدم عرض نداشت و در و در عظیمی مستی باران و از ته دره
 جاری بود که از کوههای قفقاز میآید و در آخر غمتی و مقبل بر و در کوه میشد و دیگر صفای این دره از
 تعریف و توصیف خارج است طرفین راه کوههای بلند پر جنگل تا استجار جنگلی همه کوهانه و سبز و
 خرم و زمین کبیر سبز و کل درختهای باران و جنگلی و غیره تازه شکوفه باز کرده و صغیری شکوفه در میان سبزه
 صفا و عالم غنایی داشت از هر دره و کوهی از چپ و راست یک نهر آب صاف سرد و خوشگوار
 بسیاری بر دو خانه جاری بود د بات و مسکن و عمارات متعدده از کوهها در قلوبا و بغلما و دره
 کوهها بعضی متقل بعضی متصل از هم بود بعضی بسیار خوب همه جا نمایان بود و کله کوه سفید که اغلب
 سفید هستند و کله کاه و کوهها و خاکهای خاکی و مادیان همه جا در این سبزه و مراعی بجز امشول
 بودند و کاه کاه کوههای برف و در عظیم و حبیب قفقاز که معروف بکوه قاف است از میان
 دره با و شکاف کوهها پیدا بود حقیقه شخص از غایت و بدایع خلقت خداوندی و اله و متعجب میآید
 خلاصه وقت غروب وارد ولایت شدیم یکفوج سرباز روس که در همین جا ساکن و ساخلو است
 جلوعمارت صف کشیده بودند سر کرده آنها امش پتروفسکی الکسندر یوانوچ است اینجا جنگلی
 کوهها تمام شد چون خیلی سربالایه بودیم بواسطه ارتفاع زمین بواسطه سردی سرد بود که هر قدر
 هم درخت پیده میشد هنوز برکت نگزیده بود عمارت اینجا منزل دولتی و بسیار عمارت خوبست
 که با مر و ولت بنا شده است از پله زیاد و بالارفته و ارد عمارت و اطفا شدیم چشم انداز
 خوبی بر ده خانه و دره و کوه دارد و هوایش بسیار سرد است جمع چهار و نیم امروز باید
 برویم به ولا قفقاز و سرب راه آهن صبح که برخاستیم بواسطه سرد و بار بود بکانه که بسی همه روز نشسته
 را ندیم راهی بود از دامن کوه بسیار رفی بالا میرفت مثل راه کوه ابر ز طران که بشهرستان

میرود ناقدری بزرگتر و مهیب تر و مرتفع تر و پر برف تر ولی راه پیاپی صج و خلی خوب ساخته اند که کالسکه راحت میرفت همه جاده های سبز حرم با صفا از هر طرف چشمها و آبشارهای خوب جاری بود و الخی جای میلاق این بهتر نمیشد و اما از سردی هوا در اینجا با چکل و علف گسست بلکه هیچ نیست کرد تا بنشیند که علفش بلند میشود همه جاده ها را با بجا پارخانه و آبادی خود او را رسیدیم اینجا اول برف بود از اینجا هم الی کفر نسک سربالای فتم تمام کوه و دره با پوشیده از برف و طرفین جاده مثل دیوار با بلند و هر قدر تصور شود عریض و قطور برف بود و خیلی بزم خطر و جای حیاط بود که دیواره برف بروی جاده و سر کالسکه با خراب شود یا راه از طرف پرگاه خراب کرد و یا دیوار با و نسک چینهای بلند کنار راه که اغلب ترک خورده بود بریزد از هر طرف بهمن برف مثل کوه توی تری بار نیخته بود یک جانی را از نسک نباشی کرده بودند مثل دالان و کوه سر پوشیده که هر چه بهمن بیاید و بریزد روی آن بریزد و راه راست نکند که یا از اول بهمن برف اینجا را پر کرده بوده بعد زیرش را خالی نموده و بهما بطور بنایی کرده و سقف زده اند که کالسکه از میانش میگذرد و در بام آن کوه کوه برف ریخته بود و آب از سقف میچکید خلاصه کفر نسکی که از خود او را سربالای فتم بعد کم کم راه سرازیر شد تا رسیدیم بجا پارخانه و آبادی توبلی که زیر دست این کوه در دامنه افتاده است منبع و سر چشمه رودخانه ترک از این کوهها و دره باست که کم کم زیاد شده تا میرسد از میان شهر و لا و فقط میگذرد اما تا شهر آبش زیاد از لث رود و گرفت است بطرف کوه زینیا همه سطح و اطراف همه کوههای سخت بلند مهیب است و بات کوچک و آبادیهای مختصر جسته جسته در دامنه ها و دژهای کوه دیده میشد خانه ها از نسک ساخته اند همه جاده دره با و دژها که بهما چشمهای خوب آبشار شده بطرف رود ترک جاری بود تا رسیدیم بجا پارخانه و آبادی قاضی بکت پیاده شده فتم با طاق حاکم ترک چای حاضر بود و پورت داد و زبان فراموشه حرف میزد و اما تا این جا پارخانه خاک و غلیس بود و بنا را صرف کرده سوار شده و رانده تا رسیدیم با بازی و چا پارخانه لاس اسب عوض کرده راه افتادیم از اینجا تا با و می و چا پارخانه تا بلب

رسیده و از بالت بشهر ولاد قفقاز رفتم امروزین راه از چندین پل که روی همین رودخانه خست
بودند عبور شد که رودخانه گاهی بطرف راست گاهی بدست چپ میافتاد تا از آخر پل که گذریم
دیگر همه جالی شهر طرف راست بود از بالت پائین کم کم کوها عقب مانده زمین وسیع و مسطح
و جلگه شد و کوها آنچه بنظر میآمد چکل داشت و زمین و صحرا سرسبز و چمن و گل بود اما از دره
که آمدیم هیچ چکل نداشت تمامش سنگ سخت و اطرافش فلزهای بلند بود خلاصه وارد شهر شدیم
از وسط شهر با لاسکه گذشته دم گاریغی سر راه آهین پیاده شدیم فوجی با موزیکان صف کشیده حاکم
و صاحب منصبان با جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی و ارمنی و غیره ایستاده بودند پیاده اید
فوج و صاحب منصبان و سایرین عبور کردیم یکی معرفی شدند از رعیت و تجار ایران هم در این شهر
زیاده هستند و همه حاضر بودند نظراً که وزیر مختار ایران هم در پاریس آمده چند روز است
ایجا حاضر شده بود و بحضور رسیده خلاصه آهسته آهسته از میان جمعیت آمده داخل کالاسکه بنجار شدیم
ترین بسیار خوبست قرار شده است همین جا بمانیم تا شش ساعت از شب رفته حرکت نکند این
شهر از شهرهای جدید البناست یعنی بسیت و چنبال است که وضعیت شهری هم رسانده که چاک
راست و وسیع در سه نظامی معتبر بعضی عمارت عالی و بناهای خوب و یک دره که بعضی دولتی و بعضی
دیگر از بزرگان و معارفست باقی خانههای رعیتی همه کمر نیست مثل خانه و عمارات رعیتی دارند
این طرف که قفقاز در کنار دره باو دانسته با قلاع کوچک محکم و بعضی برج معتبر ساخته اند که حالاً
ساخند و اردنهای این قلعه جات و گذاشتن ساخو بجهت این بوده که سابق برین چراگنه و گرگها
گاهی از کوه گذشته شهر ولاد قفقاز را میچاپیده و اسیر میبردند اما حالا امنیت است و وضع
شهر آهسته آهسته حاکم این شهر تا چارخانه اخوی با استقبال آمده بود و بانیش از راه بشهر آمده و در چار
حاضر بود فرانسه حرف میزد در کرجستان هم چون تمدنیا همیشه از طرف ایران و غیره در عهد میر
تیمور و اعراب محل تاخت و تاز بوده و در همه کلیساها معا بد را قلعه محکم کشیده و برج ساخته اند
شام را تومی واگون یعنی کالاسکه بنجار صرف کرده بعد خواستم بخوابم از پس از دوام مردوزن

دور واکون بودند لندالانشته تا وقتی زن راه افتاد خوابیدیم صبح زد و برخاسته بنماشانستم تمام
 صحرا بنز و خرم بود صفای غریبی داشت تا رسیدیم باستایون ^{*} میزال نیا گوری که دست چپ نوی صحرا
 واقع بود که بهای اینجا آب گرم معدنی دارد کل و چمن و سبزه و صفای صحرائی اینجا بوجصف بنیاید
 خلاصه سه شبانه روز متوالی از کالسکه پردن نیایدیم متصل در حرکت و شام و نهار و خواب و بیداری
 نشست و برخاست همه در زیرین بخار بود استایونهای بسیار خوب در عرض راه دیده شد به بهر
 استایون که میرسیدیم و کالسکه میایستاد جمعیت غریبی از زن و مرد میشد و همه صداهور بلند میکرد
 فوج و قوخانه و آذوقه و اسباب و ما بحتاج قشون متصل در راه و نیمه راه بود که بقفقاریه و غیره قوت
 و در استایونها کلبه های آرد و آذوقه و اسباب حمل و نقل زیاده از حد دیده شد صحرا بای روستیه همه
 جاسزه و چمن است و انواع گلهای خوب دارد و در حوال جوش هر شهر و دیه و قریه و آبادی هم
 زراعت داریم است و کنار رودخانه ها و دامنه کوهها اغلب جنگل و اکثر اشجار جنگلی توسکا و سرو
 و کاج است درخت سید هم خیلی دیده شد نوی جنگلها ببل زیاد بود و چنان میخواندند که صدشان
 را نوی اکون می شنیدیم نزدیک مسکوبرف زیاد هنوز در زمین با بود و در جوار و دخانه و آبی دیده
 میشد شهر یا قصبه و یا دیه و آبادی هم لابد با آن بود و شهرهای معتبر و قصبات و د بات بزرگ
 و کوچک زیاد در راه دیده شد آسیای ایصفیات همه بادی است و خیلی هم دارند از دور پر با
 چرخ آسیا بهار که با حرکت میداد که درش میگردید و خیلی تماشا داشت هر شهر از شهرهای روس چند
 کلیسای خوب معتبر و چند آسیای بادی دارد و خانه های خوب تک تک نوی چمنها دیده شد که روی
 انهار از چوب و نی پوشیده و دور خانه را از کچ سفید کرده اند تا اینها بناهای رعیتی است خانه
 بزرگان و ازمینه دولتی را رویش را از آبن پوشیده بعضی اسخ رنگ و بعضی را سبز رنگ می کنند
 شهرهای روستیه از دور بسیار قشنگ است آنچه از ازمینه نظر میآید سفید و سرخ و سبز و بعضی از
 کنبه های کلیسائی شهرهای معتبر مطلقا است خیلی دور نمای خوبی دارد و راهها را همه شده کرده
 گله گله خوک و کوسفند و بره و گا و کوساله دسه دسه اردک و بچه اردک قاز و بچه قاز

دیگر کله نادیان واسب الیجی و صحرائی که در چمنها بچند و سایر دواب و وحوش بطوریکه بچرا و پرواز مشغول هستند و وضع و حالت کله با بنا و شباهنا که بعضی بچه و بعضی بزرگ و پیر هستند دیگر اطفال خوک چران و قاز چران و اطفال لیکه کنار رودخانه با نخت شده بازی میکنند و زن و مردیکه در کالسه با نشسته نومی راه شپشه گردش میکنند و حالت سبزه و چمنها در رودخانه و آبها بسیار عالم خوب و خوشی دارد و از رودخانه باغی عظیم مثل رود دون و رود توله و غیره عبور شد پلهای آبنی خوب بر روی رودخانه ساخته اند از چندین شهر عظیم گذشتیم تا از بعضی شب عبور شد که ندیدم مثل شهر تغان روق و روسو شهر خوکوف را روز عبور کرده دیدیم بسیار شهر آباد و بزرگ از بر قسم ابنیه و آبادی و مدارس دولتی و عمارات معتبره دارد و همچنین شهر بزل کرده که سر راه بود بسیار خوب شهرست رودخانه آب و چمن سبز خیلی با صفای خوبی دارد و همچنین شهر کورسک که میکنند خیلی شهر معتبر خوبست اما ندیدیم تا به مملکت کوبان که بعد از استاد پول است دارد شدیم باهی تخت کوبان کاژین اودا است این مملکت هم جزو حکومت قفقاز و سپرده بکراندوک میشن برادر امیر حضرت امیر طور است تمام اینجا با قراق می نشیند حاکم اینجا جبال کایالین است فرانسه خوب میداند سی و شش قراق ابوالجمع اوست جمیع قزاقیکه در قفقازیه دیده شد از اینجا مانور شده اند خلاصه روز و شب همه هم جادای لا اولی و دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد مسکو شدیم چهار فرسنگ بسکومانده در استاسیون آخری که کالسکما ایستاد هوا ابری تیره شد و شروع باریدن شدیدی کرد قاقازوف مترجم خاص علیحضرت امیر طور که از پطرمانور شده بود اینجا به حضور آمد میزرا ملک خان ناظم الملک الیجی مقیم لندن هم اینجا به حضور رسید در و رو بکار پرسن دال توکی حاکم مسکو که در سفر سابق هم حاکم مسکو بود و او همچنین دیده بودم با همه صاحب منصبان جزالها با استقبال آمده و حاضر بودند پائین آمده با همه تعارف کردیم از جلوی یک دسته سرباز عبور شدند و مرد زیادی با وجود باران آمد به اجتماع کرده بودند اما لدی لور و با گار و سوار کالسه ایسی شدن فوراً باران بلبله ایستاد ندیدم برای

عمارت کرملین انقدر کثرت مردوزن و در سر راهها و معابر بود و بطوری بود که هر کسی که میخواستند و فریاد میزدند
 که بوصف نیاید و الحق همه از روی محبت سادی میکردند و بی اختیار بودند که ما بده بود زیر عرو
 دوست و پای اسب بودند بکامه بود حاکم و سپس لار اعظم نوی کالسکه پیش من نشسته بودند ما بد
 عمارت رسیده پاده شدیم حاکم نظامی هم با سایر اجراء حکومتی و سرایدار باشی کرملین پیچیده
 و خدمه و غیره همان اشخاص پچمال قبل و عمارت بهمان وضع مسر سابق است هیچ تغییری نگرفته و چون
 تفصیل اخبار از اشخاص و ابدیه موطا در روزنامه مسر سابق نوشته ام دیگر اینجا حاجت با عاده نگز
 تفصیل نیست وارد بهمان اطاق و جایگاه شدیم شب را بعد از شام جو استیم و بوم دکا کین اتمانشا
 کنیم سواد کالسکه شده قدری راه رفتیم دکا کین بسته بود هوایم بسیار سرد بود و بر کشته رفتیم خوابیم
 امروز در عرض راه تو می صحرا و بغل تپا معادن کچ زیاد دیده شد که همان کچ را بر میدارند و بدو
 پنجن بدو بار بای خانه های شهر و سایر جا با میمالند امروز از شهر طولانی که گذشتیم اینجا کارخانه تفکات
 سازی دارند سه شنبه بعدیم در مسکو توقف شد بعد از نهار رفتیم بوزه پائین عمارت سپس لار اعظم
 و ناصر الملک و امین السلطان و ناظم الملک و صاحب منصبان روس از پرس منخیکوف و سایرین
 همه بودند که درش کردیم تاجها و سایر اشیاء همه دیده شد تفصیل این بوزه هم در روزنامه سابق
 نوشته شده است اغلب تالارهای معروف و بزرگ و خوب کرملین را امپراطور نیکلای هجوم
 بنا کرده است دور کرملین قلعه و تو می قلعه باغ عامه دارد بنای این قلعه خیلی قدیم است شب
 بتماشاخانه رفتیم باله دادند یعنی مجلس رقص و تقلید بدون حرف زد و کینفرزن که رفاص بسیار
 خوبیت و در روزنامه سابق هم وصف او شد و پچمال قبل از این هم همین جا میرقصیده باز شب
 بود و در رقص میکرد بعد از تماشاخانه بجان حاکم رفتیم مجلس نال بود زن و مرد زیاد می را معارف
 شهر و صاحب منصبان جمع بودند یکی یکی را حاکم بایک زنی کوئش منصوف نام که دختر عموم
 حاکم و شوهرش در پطر خود او صاحب خانه بود معرفی میکردند بعد از اینها عتی مراجعت بمنزل
 چهارشنبه نوزدهم را هم تا خوب در مسکو توقف کرده بعد از صرف شام رفتیم براه این نسبت

* TOULA.

* KREMLIN.

سه شنبه

چهارشنبه

بطرح حرکت کردیم وقت رفتن بکار پرنس و القورکی و حردار کل فئون مسکو و سایر جنرالها و معارف
 و صاحب منصبان همه بشایعت حاضر شده بودند جمعیت مردم بهمانطور بود و صدای هورا با آسمان
 میرفت بکالسکه بخار که نشیتم بعد از آنکه راه افتاد و ترین همان است که بود شب معلوم میشد که از
 رودخانه‌ای بزرگ و پلهای معتبر میگذشتیم روز دیگر بخیابانت بغروب مانده باید وارد پطر
 برغ شویم صبح که برخاسته دیدم که طرفین راه همه با چکل سرو و کاج و غیره است این اشجار چکل را
 تمام آدمی بکار نند و بزرگ که شد بریده بمصرف میرسانند باغی که این اراضی همه چکل طبیعی
 بوده بعد بروی هورا اشجار کن چکل را بریده و میبرند و بجای آنها درخت تازه غرس میکنند و
 چون بین همه لجن و باتلاق و رطوبت و باران هم متصل میآید و درخت زود رشد نمیکند و خوب
 عمل نمآید خلاصه تمام راه چکل بود اما آبادی و عمارت زیاد دیده نشد هوا ابر و بسیار سرد بود
 نزدیک پطر بورخ لباس سی پی پوشیده نشان دولت روس را زدیم باز هم چند ساعتی راه طی شد
 و بهمانطور لا ینقطع چکل بود بعضی آبادیها هم دیده شد در استاسیون آخری که آبادی لو بان بود کا
 ایستاده مامورین اداره شرفیه وزارت خارجه که اسامیشان را این قرار است بحضور آمدند
ملینکوف لودکودسکی حاکم قلمی پطر بازی لوسکی بکیر کخوفسکی و ارلاموف میلوید
زیمیرمان اسکریا بین که حاکم نیژنی نوگروود یعنی مکاریه که با مامورین شهر انجمنان و نمک
 آورده بودند بعد از ملاقات آنها و اخبار التفات نسبت بهر یکت باز رانده تا در ساعت معین
 وارد کار پطر شدیم امپتحصرت امپراطور بالباس سی و نشان ایران و همه شاه زادگان خانواده
 سلطنت از بزرگ و کوچک و جمیع صاحب منصبان با نشانهای ایران با کار که توقفا که کالسکه بخار
 با استقبال آمده ایستاده بودند فوراً پائین آمدیم با امپراطور دست داده رسم تعارفات بجای آورده
 صحبت داشتیم علیحضرت امپراطور و لائما شاه زاده کان خانواده خودشان را از این قرار معرفی
 کردند نواب ولیعهد سپرد دیگرشان کراندوکت الکسی سپرد دیگرشان کراندوکت ولاد میر سپرد دیگر کراندوکت
 سرژ سپرد دیگر کراندوکت پول بعد نوه با ایشان را بعد کراندوکت نیکل برادرشان را که در جنگ عثمانی

سردار بودند که اندوک بیل برادر دیگرشان که جانشین قفقاز هستند که اندوک قسطنطین برادر دیگرشان که امیر البحر است بعد از آنها و صاحب منصبان و سایرین که از حد پیرون بودند معرفی شدند بعد از آن علیحضرت امپراطور و مادر یکت در شکله سر بازی نشسته در شکله را نذر اندوک و چه نوشکی که خیلی طولانی و مستقیم است عبور کرده رسیدیم بعمارت زمستانی ارحمی تاج که منزل است در همان اطاق قمار و تالار باینکه خجبال قل هم منزل کرده بودیم حقیقت زیاد می همه جا در طرفین راه ایستاده بود و میکشیدند تا دم عمارت صدا قطع نشد امپراطور و من با مردم تعارف کرده جواب سلام میدادیم تا پای عمارت رسیده پیاده شدیم پیشخدمتها و نمایانیشک آقا ینها و غیره هم همه بالباسهای رسمی خوب کلا بون دوز در جلو ما میرفتند شاه زادگان ارفع و صاحب منصبان ارفع و شاه زادگان و من و علیحضرت امپراطور پهلوی هم صحبت گمان میرفتیم همین طور از تالار با گذشتیم که باز در بریکت جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی و قلمی و غیره ایستاده بودند و امپراطور و من با هر یک تعارف میکردیم از اطاق قمار و تالارهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق امپراطرس دم در غلام بچه های بسیار مزین خوش لباس آراسته ایستاده بودند چند غلام بچه سیاه خوشگل هم بالباس مصر بودند داخل اطاق که شدیم علیحضرت امپراطور بجهت احترام امپراطرس عقب مانده امپراطرس آمدند جلو با ایشان دست داده تعارفات کردیم جمیع شاه زاده خانمها و دام و نوزاد با عینی مصاحبت و سایر زنان را امپراطرس معرفی مثل زوجه نواب ولیعهد و زوجه کراندوک بیل جانشین قفقاز و زوجه کراندوک الکی و دیگران بعد نشستیم علیحضرت امپراطور و امپراطرس و سایرین هم نشستند صحبت امپراطرس بسیار خوش صحبت با وقار شخصه هستند بعد پنج شش دقیقه برخاسته باز همان ترتیب با امپراطور و شاه زادگان و صاحب منصبان رفتیم باطا قمار باینکه منزل ما بود علیحضرت امپراطور همه جامه االی منزل مخصوص همراهی کرده داخل اطاق نمودند باز قدری ایستاده کمال مهربانی و دوستی بجای آمد پس از آن وداع کرده ایشان رفتند مخفی نماند که اطاق و محل نشین علیحضرت امپراطور و امپراطرس و بعضی دیگر از خانواد سلطنت همه در همین یکت عمارت است اما وسعت عمارت و تعداد

اطاقا و تا لار با بقدریست که مثلاً هر وقت کسی بخوابد با طاق امپراطور یا دیگر کسی بر وجه باید سافت
خیلی طولانی طی کرده اند اطاقها و دالانهای بسیار مزین عالی بگذرد تا بانجا برسد سپس لار اعظم و سنا
مکرمین رکاب ما هم در مراتب سخانی و فوقانی همین بدن عمارت منزل دارند خلاصه بعد از همه
کالسه کشیده با سپهسالار اعظم و پرنس مخکوف رفیق منزل خواب و لیجه و زعفران مراجعت بعمارت
کردیم دیگر آنچه مافوق آن تصور نیناید علیحضرت امپراطور اسباب احترام و تشریفات و پذیرائی بعمل
آورده بودند که خیلی اسباب آفتاب باشد بعد از شام کراندوک الکسی پسر دوم علیحضرت امپراطور
آمدند با اتفاق رفیق تماشا خانه و بحره پایین پهلوی سن شستیم زوجه کراندوک الکسی هم اینجا نشسته
بود مجلس قصه باله بود اما قاصدهای خیلی خوش لباس و خوشکل بودند و بسیار خوب میرقصیدند و درین
ضمن پردهای خوب نشان میدادند و در هر پرده ساز و رقص تغییر میدادند قدریکه گذشت و لیجه
و کراندوک و لاد میروزوجه و لیجه هم با کراندوک قسطنطین همین حجه آمده بعد از علیحضرت
امپراطور هم آمدند همه نشسته بعد از اطاقن پرده برخاسته رفیق با طاق دیگر قدری نشسته صحبت
زیاد می داشتیم سپهسالار اعظم و قافازوف و کراف و لوز برق هم که محرم و وزیر دربار امپراطور است
بودند بعد باز به محل تماشا آمدند شستیم دوباره رقص شد و در آن طول کشید پنج دقیقه بعد از تمام علی
حضرت امپراطور برخاسته فقط ما هم بعد از تمام برخاسته باز با کراندوک الکسی سپهسالار
در یکت کالسه کشیده رفیق منزل امروز پرنس باریاتسکی که مردیست در خدمت علیحضرت
امپراطور بسیار مقرب و محترم بحضور آمد سفر سابق که به بطور بخ آیدیم این شخص با خوشی نفس داشت
و در آنی بستی بود و هماهنگی او را عبادت کردیم حال صحبت یافته و بتیاش خیلی قوی شده است
و از صحبت او خیلی خوشحال شدم پرنس کرچکوف وزیر اعظم مدتیست با خوش و در خانه خوابیده است
امروز هم هیچ دیده نشد روزیکه از مسکو حرکت میکردیم میوه پهنه دندان ساز مخصوص دیدم که
از راه کیلان آمده بود با ابوالقاسم خان نوه ناصرالملک که از طرف قفقاز میآمد همه دیگر را در راه
طلاقات کرده بودند یک دفعه وارد مسکو شده بودند از اینجا هم دو دور راه آهین با آمده و وارد

پطرس ند و دندان ساز موقتاً مرضی گرفته به سو و وطن خود رفت که باز مراجعت کند **جمع ۲۱**
 پطرس توقف شد امروز بخوانستند عرض لشکر به بند مانع از باران شد حاجی محسن خان ملک فیر
 مختار که از اسلامبول بطریق آمده بود بحضور رسید میرزا مالک خان ناظم الملک بر حسب تأییدی
 که داشت از مسکو برلین رفت آبادیهام و قزاء و شهر با نیکه از مسکو الی پطرس در عرض راه دیدیم ازین
 قرار است کلین تور اسپید و بولکویه او کولودکا مالایا ویشرا لوبان خلاصه امروز باز دیده
 علیحضرت امپراطور رنتم از عمارات و اطاقهای متعدد گذشته ماریسیدیم با طاق کا بنه یعنی دفتر
 خانه مخصوص امپراطور نشینیم سپس لار عظم و قازوف هم حضور داشتند و غلام سیاه خوش سیما
 بالباس مصری غلیان لی پیچ آورد ندیکه با علیحضرت امپراطور دیگر را برین دادند کشیدیم بعد از
 قدری صحبت بر خاسته مراجعت کردم پس از آن سوار کالسکه شده بعقد باز دید برادر بای امپراطور
 رنتم شام را مخصوصاً شب در منزل علیحضرت امپراطور موعود بودیم نزدیک وقت شام از منزل
 خود مان رفتم اول با طاق امپراطرس ماری الکسندر با ایشان باز و داده قدری راه رفتیم
 کاهی ایستاده کاهی نشینیم صحبت زیاد شد علیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و سایر پیر
 و عروسها و چند زن دیگر از شاهزاده خانها و عیبه و پرش بار یا تنسکی و پرش آذربغ و جمعی دیگر
 از خانواده سلطنت هم حضور داشتند رفتم سر نیز نشینیم علیحضرت امپراطور دست چپ ما و امپرا
 طرس دست راست و سایرین هم بر یک بجای خود نشستند سپس لار عظم هم سر شام بود شام
 بسیار مفصل و خوبی صرف شد در سر شام موزیک هم میزدند بعد از شام بر خاسته باز با طاق امپرا
 طرس رفتم پس از چند دقیقه صحبت و دایع کرده باز از تالار با و اطاقهای موصوفه گذشته بمنزل آدم
 بنساعتی که گذشت که اندوکت الکسی سپر امپراطور آمدند با اتفاق رفتم تماشا خانه اوپرای روس باز
 و حجره پایین نزدیک سن نشینیم این تماشا خانه بسیار خوب تماشا خانه ایست بجز تبه عالمی وسیع
 است ساز و آواز در قص بود بسیار خوب خواندند و خوب قصیده نذا افسانه و داستانها
 جادوگر با بازی در آورده که پسر پادشاهی و صحرایرقت بچل جادوگر که بر سید روی تخت

شبه
CERS.

پایان
عبارت از این
قشون که در
حضور سلطان
وزیران راه
میشود

زن جادویی نشسته و یوانه شد بعد خوابید پس از آن دخترهای جادو و پری آمده برای شاه زاده
غلیان و آقا بهر لکن و غیره آوردند و زنهای خوشگل زیاد با لباسهای خوب دور شاه را گرفته
رقصیدند و زن و خواند شاه زاده عشق بازی کردند باز مفعوف شدند خلاصه بهمین طور با آن آخر مجلس
بازیهای خوب نمودند و قصهای خوب کردند و از بازی خوش خواندند خیلی طول کشید در وسط تماشاها
اعلیحضرت امپراطور آمدند با سایر پسر با و عروسها و خانواده سلطنت و همه در همان حجره نشستند
بعد از آن تمام اعلیحضرت امپراطور رفتند و بعد ما بر خاسته بمهرل آمدیم ما اینکه نصف شب بود هوا
از روشنی حالت بین الطلوعین داشت و شهر و کوچهها بقدری روشن بود که هیچ احتیاج بجراغ نبود و از
روشنایی هوا کاندیشد خواند شب ۲۲ مرد صبح میوگر سر معادن الوزاره خارجه بحضور
آمد قدری صحبت شد بعد مصمم رفتن میدان مشق شدیم که پارادو میگویند کالسه که حاضر شد میوایسیم
سپهسالار اعظم هم پیش نشست از کوچهها و معابر عبور شد همه جا جمعیت زیاد میباده بود و میایسیم
بمیدان شان دو مارس یعنی میدان مرغ چون مرغ در آب النوع جنک میداند باین جهت میدان
مشق را میدان مرغ مینامند خلاصه در محلی چادر زده بودند که تله میخور و بالا میرفت پیاده شده فینیم
بالا از وجه نواب و لیعهد و زنهای سایر پسرهای اعلیحضرت امپراطور و شاه زاده خانها همه
نشسته بودند امپراطریس هم آمدند صحنه صبان و خبرلهای زیاد پیاده ایستاده بودند و همه
الملک و حاجی محسن خان معین الملک و ساعد الملک و وزیر مختار ما که مقیم بطراست با حکیم الممالک
توی چادر ایستاده بودند قافا زوف مترجم هم حاضر بود خود اعلیحضرت امپراطور با نواب و لیعهد
و سایر پسر با و خبرلهما و غیره سواره میان قشون راه میرفتند که اندوکت قسطنطین هم توی چادر
نشسته بودند اعلیحضرت امپراطور بعد از مدتی که میان قشون در حرکت بودند آمدند جلو چادر
باشمشیر با امپراطریس سلام نظامی داده ایستادند هوا امروز صاف و آفتاب بود قشون مشق
حرکت کرده از جلو چادر گذشتند قریب سی هزار پیاده و سواره و دو اول فوج پیاده و اطفال
و شاکران مدرسه نظامی آمدند بسیار خوب و با نظام توپخانه هم شتاد عراده توپ بود بعد سواره



آمد قبل از آمدن افواج سواره کرجی و دغستانی از سان گذشته توپخانه هم از عقب سواره بای مزبور آمد توپخانه بای توپخانه همه فولادی و برنجی گروپ بود سواره کوراسیه زره پوش همه با کلاه خود و چار آئینه و با قبای مایهوت سفید و اسبهای سیاه یک رنگ و یک اندازه و خوب و ممتاز بودند خلاصه قشونی بود بسیار منظم و خوب و آراسته خیلی وقت طول کشید تا همه از سان حضور گذشتند علیحضرت امپراطور از اول آلی آخر خودشان فرمان میدادند بعد از اتمام برخاسته سواره کالسکه شده رفتم خانه پرسن المدبوره که نزدیک همین میدان یعنی متصل و مشرف بمیدانست کنار او را اینجا باید صرف کرد و خربای متعلقات مدرسه که تحت حمایت امپراطرس هستند همه معاف کشیده ایستاده بودند جمیعاً زبان فرانسه میدانستند و تربیت شده هستند شاهزاده خانمها و شاهزادگان کلاً آمدند رفتم سرسبز کنار علیحضرت امپراطور آمدند کنار بسیار خوب مفصلی صرف شد امپراطور درین کنار چون کار گذشته برخاسته رفتم تا بهم بعد از نماز آمدیم منزل الجپهای مقیم بطور بحضور آوردند با همه احوال پرستی ملاطفت کرده صحبت و شتم از بدولتی سفیر کپرو وزیر مختار و شارد و فردر اینجا اقامت دارد و اغلب الجپیان همان اشخاصی هستند که چنبال قبل ازین بهم در اینجا دیده بودم مثل الجپ الکلیس و فرانسه و بعضی دیگر اسامی الجپیان کپرا ازین قرار است فرانسه جزال لوفلو الکلیس لار و لوفلوس اطریش بارون دولار و نو که یک پانزده و هشت سال قبل ازین در جنگ مجارستان پایش را کلو کرده اما با پای چوپن خان راه میرود که هیچ معلوم نیست پانزده ولی عصائی در دست دارد المان میونخونیتز ایتالیا میو نیگرا بعد از رفتن حضرات وقت شام رسید استیبا در منزل مخصوص علیحضرت امپراطور شام رسمی دعوت شده ایم رسماً با اینجا رفتم امپراطرس و شاهزاد و شاهزاده خانمها و غیره جمعیت زیادی بودند از ایرانیها و طرینین رکاب ما سپهسالار اعظم و عضد الملک و نظراً قانام صر الملک بودند شام ملوک بسیار مفصل با عظمی صرف شد از صاحب منصبان و جزالما هم جمعی بودند علیحضرت امپراطور بسلامتی ما جامی نوشیدند خود را از قلعه بطور و پاولوسکات شلیک توپ کردند یعنی بواسطه ملوکاف با اینجا فرود آمدند بعد ما هم جام شرابی بسلامتی امپراطور و امپراطرس شامیدم خیلی خوش گذشت بعد از شام

آیدیم منزل بعد از چند دقیقه سوار کالسکه شده بسیرک رفتیم که مثل تاشا خانه جانبست و انواع بازیها مخصوص
اسب بازی در میان آوردند و تفصیل وضع آنرا در روزنامه سابق فرستادیم تا نوشته ایم اما عجب سیرکی است
امثال تاشا شده است یعنی چند نفر ایتالیائی و انگلیسی عذره کپانی شده ساخته اند مثل سیرک پاریس است
زیادتی بود در حجره من اول همین که اندوک الکسی سپر علیحضرت امپراطور بود و بعد از چند دقیقه امپراطور هم
آمدند شاه زاده خانمها و سایرین هم در حجره بزرگ دیگر بودند شش میزها و طغزین با هم هم آمده بودند بازیها
عجیب از حرکات اسبها و بازیگر از قبیل شنگ زدن و معلق زدن و روی اسب در سرتاخت بطور با
مختلف و با کمال تردستی و سرعت و مهارت نمودند که عقل حیران میاند اسبها را طوری رام و طبع کرده و
رتبت داده اند که گویا زبان میفهمند باندک اشاره میدهند میایستند دست بالا میکشند از نور زمین
سلام میدهند و بکذا انواع و اقسام حرکات خلاف طاعت حیوانیت میکنند دیگر آدمهای فوی بعضی
بچهار بطوری در روی دست و سر خودشان بازی میدهند که بقصور نمیتواند کسی بخواهد و پنج
شش بچپه دوازده ساله را در روی دست و پا و سر خود بازی میدهند مثل اینکه چند بچه که بر با یک خوشک
را بازی بدید پسرها و دختر خود صاحب سیرک هم با اسب بازی میکردند دخترش خیلی خوب بازی میکرد
در سرتاخت اسب از طبقه با و دایر با میپرد و باز روی اسب سیاق و دیک دختر نیکی دینی بسیار
وجه خوشگلی که جزو اجزاء و بازیگرهای سیرک و همش من است روی سیم ملگراف بند بازی میکرد و راه
میرفت بی مدد و لنگ و اسباب دیگر که خیلی امر عجیبی بود و الحق دختر بسیار خوش شکل خوش اندام همه خیر تمام بود
بعد از روی سیم پائین آمده بنای کلوله بازی گذاشت با همی که چهار پنج کلوله بعد از پنج در دست داشت
اینهار امتعاف هم بسرعت هوا میانداخت و میکرفت و باز نسته بطری شیشه هوا میاچشت و میکرفت
با کمال سرعت و تردستی بعد از بازیهای غریب دیگر زیاده را آوردند نماشای کامل کرده فرستیم منزل
یکشنبه ۲ صبح رفتم حمام بسیار خوبی بود آبهای سرد و گرم شربابی متعدد و سایه محضات قلمی همه را
جمع بود از حمام آمده بعضی نیکه بمنزل آیدیم بروی در و برق شد و باران شدیدی بارید مثل سیل بعد قطع گشت
شد بطوریکه روج کلدان پستی بسیار زیاده خوب بجهت ماهی فرستاده بودند دیده شد امشب در خانه نوا

ولیعهد دعوت شام سہمی است نزدیک شام رفیقیم اینجا عمارتی دارند بسیار خوب معروف بعمارت اینچون
 باغ مخصوص خلی دار و زو جو تواب لعیهد و شاه زادگان خانوادہ سلطنت ہمہ بودند سپہسالار اعظم و غصہ الملک
 و ناصر الملک و حاجی خان معین الملک و سایر ملکہین ہم ہمراہ ما آمدہ بودند رفیقیم نشیمن زوجہ ولیعہد
 دست چپ و کونیش باید کہ از منوان محترمہ معروف است دست راست نشستند شام صرف شد بعد از شام
 بمنزل آمدہ رفیقیم تماشا خانہ بالہ بود شبیہ مونثکرو بار آورده بودند لباس آنہا را پوشیدہ و ورقص آنہا
 میکردند بسیار خوب زدند و خوب قضیدند پردہای خوب از طلوع آفتاب و ماہ نشان دادند و عیضرت
 امپراطور ہم آمدند با ایشان سن رفتہ کشیم در میان ساز با می تماشا خانہ یک کماچہ بسیار بزرگست یک
 کماچہ قدری از ان کوچکتر یک چکت کہ ہارپ میگویند چندین پوزیکان یک طبل و سنج باقی ہمہ کماچہ
 کوچکست اما کماچہا شبیہ تارایران است قدری بہن ترکہ با تیر کماچہ کش میزنند خلاصہ بعد از تماشا با
 کراندوک الکسی باز در یکت کالسکہ نشستہ رفیقیم منزل امشب نشان امثال خود را کہ ممکن الماس بود
 بہ کراندوک الکسی دوم دو شنبہ ۲۲ امروز رفیقیم بہ پترہوف با کالسکہ بخارستہ ربع ساعت راہ
 در بین راہ جا با می بسیار خوب دیدہ میشود در کار پترہوف پیادہ شدیم جہال و مباشترین و موصنین
 پترہوف بہان نخاصی ستبذ کہ در سفر سابق ہم بودند جہال منستی است پرسن منجیکوف و سایرین از
 رجال روس تہا و از ملکہین ما ہم چند نفری آمدہ بودند رفیقیم در عمارت نہا حاضر کردہ بودند صرف کردیم
 تومی عمارت یک پردہ گبلن کار استادان فرانسیہ نصب کردہ اند صورت پتر کہہ است کہ در قایق
 شکستہ نشستہ و در نظر طلاح از خوف و ہم غرق غش کردہ اند اما خود پتر سکا تر از کوفتہ و فرمان میدہ بسیار
 خوب پردہ ایست نظیر ندارد خلاصہ بعد از نہا پائین رفتہ قدری پیادہ کشتہ کنار حوضہا و فوارہ با
 راہ رفیقیم از جمیع فوارہا بہمان طور کہ در روزنامہ سفر سابق وصف شد آب حجت الخی سلاقی از این بہتر
 میشود بعد کالسکہ نشستہ با بنفصلہ در جبا با ہنوا لب حوضہا وجد و لہا کردش و تماشا کردیم باز مردم تماشا
 از بچہ و بزرگ چینی بودند ہوائی اینجا اینقدر سرد است کہ حالانہ اہتجار برک میکند اگر نقشبہ و بیشک
 اینجا مایہود حالا اول آن بود عصر بلندیم بجار آمدہ کالسکہ بخارستہ مراجعت بمنزل کردیم شب اقبل از

سین
 محبت تہا
 سائہ اندر جہا
 خصوصاً
 بایزید

ورشاو
مستند

صرف شام تنها خانه او پرای روس رفتم بعد از چند دقیقه امپراطور و شاه زادگان و سایرین بهم باز می بسیار طول کشید من چون بهرم در و میگرد و اندکی کسالت داشتم پرده آخری برخاسته با امپراطور وداع کرده با اتفاق کارند و الکسی منزل آیدیم سه شنبه ۲۵ از پتر باید بوارسا و می برویم ساعت ظهرا باید حرکت کرد حاضر و منتظر وقت شدیم نیم ساعت قبل از وقت عیوضت امپراطور با سایر شاه زادگان و همه سپهباشان بمنزل من آمدند بسیار مهربانی و گرمی راه افتاده از تالار تالار گذشته تا رسیدم با طاق مخصوص عیوضت امپراطور نشستم خیلی صحبت شد بعد برخاسته با عیوضت امپراطور رفتم با طاق امپراطورین بنجام قدری نشسته مجلس با محال خوبی و گرمی طی کردیم بعد برخاسته از پله عمارت امپراطور پایین آیدیم پالتو من حاضر نبود عیوضت امپراطور پالتو خودشان را بدوش من انداختند پوشیدم و گفتم چون درین وقت پالتو شمارا پوشیدم اغور سفر من خیر است پس از آن با عیوضت امپراطور بدرشکه مهربانی نشسته را ندیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند و هر یک میکشیدند از زبان او در روز که کار پتر بهوف رفته بودیم رفته نزدیک کار پتر بهوف تحریف نموده بدست چپ آمده تا رسیدیم جگر دارسوی پیاده شدیم نواب و لعیبد و سایر شاه زاد و با و برادرهای عیوضت امپراطور جمیع سردار باد صحنه مصبان بهم حاضر شده بودند با یکلیک از شاه زادگان و خانواده سلطنت دست داده وداع کردیم دیگر با عیوضت امپراطور مکرر دست داده وداع میکردیم و باز عاده میشد تا آخر وداعی با محال افسوس کرده رفتم توی واکون یعنی کالسکه بنجا باز عیوضت امپراطور بهم آمدند توی کالسکه مجددا دست داده اظهار محال محبت و مهربانی نمودند و از طرفین شرایط تو دست و دوستی کا ملا بعل آید پس پیاده شده باز شاه زادگان آیند تا کالسکه حرکت کرد چند قدمی بهم با حرکت اول کالسکه متابعت و همراهی کردند تا حرکت کالسکه سرع شد و از نظر غایب شدند و ما را ندیم این برین بسیار ترن خوبست کالسکه من بسیار وسیع و پاکیزه و محل راحت است منزل لفر نیز من برابان هم خیلی خوبست و همه کالسکهها بهم راه دارند و هر حرکت ترن خود بهم نهار خانه در عقب واکون ما واقع شده بود که پسرالار عظم و ناصر الملک و سایرین لابد باید بیایند از کالسکه ما گذشته بروند و از طرف نهار بخورند و ما چار آمدند و

ورفتند در ستایون اول که کالسکه ایستاد و اکنون پس از عظمی باز کرده بر دند عقب بستند این ستر را باز کردن و پس پیش نمودن در رفتن و آمدن کالسکه تماشا می داشت خلاصه اندیم همه صحرا چمن گل است و رودخانه و چکل جنگلی است انبوه ولی آنها و اغلب اشجار آن درخت کاج است این جنگلها را دستی تربیت میکنند بر کاسوخت راه آهن و تعمیر جویهای پوسیده که کالسکه های سنگنا می بخار که هر دو سال گمر بنه باید عوض شود و طرف عصر شهر نیکی و رسیدیم حاکم شهر و جنرالها و اعیان اشرف و کارگزاران حکومت و سکنه و رعیت از زن مرد و نیم فوج سر باز و شاکردان مدرسه نظامی این شهر که قریب سیصد نفر میشدند همه در استایون ایستاده بودند کالسکه ایستاد و این آمده از جلوه صف سر باز و نصف شاکردان مدرسه گذشته با حاکم قلمی نظامی اظهار التفات کردیم برگشته کالسکه نشستیم و حرکت کرد شب را در راه این خوابیدیم از شهر و ولایت که از شهرهای نظامی و شهری بهتر است و قشون و مدارس و ابنیه دولتی و غیره زیاد در اینجا هست در شب و قشون خوابیده ام عبور شده بود حاکم شهر و مستقلمین و صاحب منصبان باز همان شبانه دم استایون برای احترام دیدن ما حاضر بوده اند افوس خوردم چرا شب از این شهر عبور شد که جانی و کسی اندیدم خلاصه صبح که از خواب برخاسته دیدم عجب صحرائی با صفای خوبیت بهمان وضعی بود که ذکر کردیم قدری بهتر ولی هر چه بختاک بر انسان نزدیک میشدیم هوا گرم تر میشد یعنی نسبت به پطر قدری گرم تر ولی باز خیلی سرد بود و یاس شیرین در استایون بین راه دیده شد که تازه شکفته و دست آمده بود علف کزدم اینجا با بلند شده و خوشه بسته ولی هنوز بزرگ است اما در پطر علف کزدم هنوز زیاده از چهار انگشت از خاک بلند نشده بود و ساعات روز و شب و ارسوی همیاعت با پطر تفاوت دارد یعنی همیاعت زود در طلوع و غروب و شب با معقول شبی دارد که تاریک میشود و در پطر بوز که هیچ در تابستان شب تاریک نمیشد خلاصه غلّه را درین جا با خیلی خوب و با دقت میکارند زمین را با کمال قشکی کروندی میکنند خیلی خوب نظر میاید در روز وقت غروب آفتاب محرمی غریب در هوا پیدا شد خیلی تماشا داشت امروز هم طلوع آفتاب بسیار قشنگ و با تماشا بود در این صحرا که کوه گستر و نزدیک قطب شمالیست آفتاب در طلوع و غروب چشم را کمتر میزند و رنگهای غریب پیدا میکند که خیلی تماشا دارد خلاصه در استایون آخری حاکم قلمی شهر

و از سادای که همش با آن و بدم و مرد خوش روی بلند قامتی است توی و اکنون بحضور آمد و ساعت
فرنگی که کی ساعت و نیم بغروب مانده و اردشیر و ارسوی شدم بین راه باران نایدی آمد تا در ورود
بشهر ایستادند و یک شهر گاری که باید در اینجا پاده شویم خراب شده بود و مشغول تعمیر بودند لکن باید
برگردیم بجای دیگر و در اینجا پاده شویم ترن را برایشی دیگر کردانده اند زیر پلهای آهنی بسیار که برای عبور
راه آهن ساخته اند گذاشته و از روی پل آهنی بسیار طولانی معتبری دیگر که بر روی رودخانه و سیول
ساخته اند عبور کردیم و رودخانه بسیار عرضی است و آب زیادی دارد که منتهی منصب بدریای شمال
بالتیک میشود و این رودخانه بواسطه جنگهای قدیم که ناپلیون آن را رو سها کرده و همچنین جنگهای نرل
و از دهم پادشاه شود با آلمان و روس و بعضی جنگهای دیگر که بسیار معروف و مشهور و در تواریخ
اسم آن ثبت و مذکور است خلاصه ازل گذشته بجای رسیده پاده شدیم حاکم نظامی صاحب منصبان
را ندانستند و فوجی از سربازان هم صف کشیده بودند حاکم نظامی شخصی است بسیار فضیله اقامه و کبودیم
ریشهای سفیدی در گونه ها دارد و چانه را می تراشد و هشتاد و سه سال از عمر او میگذرد و مرد بسیار محترک و از نو
رشدیت و خیلی طرف اعتماد و عظمت پذیر طو است می گفت در عهد خاقان مغفور فتح علی شاه که پناه سال قبل
از این باشد برای سرتو داد اسرای روس را بگیری که در آنوقت ما نورایران بود با صفهان فتنه و طرد
را هم دیده ام همش گنت دگور بنو حالا در حقیقت فرمانفرمای آلمان روس است خلاصه اصف سر
گذشته بکالسکه رو بازی نشسته را ندیم از کوچای متعدد و عبور شد همه جا جمعیت زیاد از زن و مرد و
بجز می کشیدند فریاد میکردند افواج هم اکی نصف راه ایستاده بودند و ارسوی شهر بسیار قشنگی است
کوچا همه با چراغ کار است میدانهای خوب و یک باغ عامه دارد و حوض بسیار بزرگی در باغ است
فواره خیلی قشنگی از وسط آن میجهد هم باغ را از اردان و ساکس میگویند خلاصه عمارت باغی که برای
منزل معتق حاضر کرده بودند در اینتهای شهر واقع و ما اینجا کی ساعت راه بود مسافت زیادی طی
کرده تا با بخار رسیدیم این عمارت قصر لانسکی میگویند و از بناهای بسیار مندا اس کوس است که تقریباً یکصد
سال قبل ازین پادشاه آلمان بوده است اینجا بناهای بسیار خوب پر درخت که بخارش خیلی دهمه بزر

خرم بود و اندک گردش کاههای خوب پیکره گذشته تار سیدیم بدر عمارت که در میان این باغ وسیع شجر واقع است
 اینجا هم جمعیت زیادی از زن مرد بود و حاکم اغلب صاحب منصبان امترقی که بعد رفتیم بالا که چو این عمارت
 و پیش عمارت دولتی مسکو و پتر نفلی نذر و آتا بسیار خوش وضع و از روی سلیقه ساخته شده است و از حیثیت
 اثاث الپت و اسباب اطاق هم از آئینه و میر و صندلی و مجسمه های مرمر نهایت اعتبار و تنقیح را دارد و
 منظرش بدریاچه و باغ و حیاط با نهایی خوب با صفاست و اصل عمارت دو مرتبه است و دو شبانه
 موزیکانچی بسیار خوب آمده پای عمارت موزیکان زدند بعد از آنکه یک سه سازنده و مطرب مانند ما شاخانه هم
 که با کما پنجاه موزیک و غیره ساز بسیار خوب میزدند آمدند تا قتی همان پای عمارت زدند و خواندند
 شب تمام باغ را چراغان کرده فانوسهای شیشه بالوان منخله بدرختها آویخته بودند و قوی آنها چراغ
 زیاد و وضعهای مختلف بود مثل چراغان پر بها بسیار خوش آید بود بعد از شام سوار کالسکه شده قدری
 قوی باغ گردش کرد و بعد رفتیم قوی شهر شهر را هم چراغان کرده و همه جا پر قوی ایران و روس زده بودند
 تماشا و گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم در این عمارت چون زنهان عهد قدیم روسی که یک
 صورتی از یکی شهرهای چین کشیده اند همین جهت تمام این اطا قمار اطاق چینی میگویند یک مجسمه
 نیم تنه از مرمر قوی اطاق است که بسیار خوب چاقای شده است صورت زن بسیار خوش شکل کلاه خود بر
 سر دارد و قرا قوشی بالای کلاه خود است لفظا از زیر کلاه خود ریخته خلاصه ججاری باسن جوی ایتبار
 کمتر دیده بودم و این زن از معشوقهای پادشاه قدیم این مملکت یازن او بوده است که استانیلاس
 او کوست باشد و اسم این زن کونش گرابوسکا است هر قدر شخص باسن شکل بیشتر نگاه کند بیشتر باطل میشود و آن
 پادشاه خیلی معشوقه باز بوده است در این اطا قمار اغلب اشکال معشوقهای خود را داده است چه چقا
 کرده چه در پرده کشیده اند اما این جبار بیانه این است که بجای نضب و حبسیده باشد همه را علیحد
 ساخته روی میر و کوشهای اطاق گذشته اند شهر و روسی خیلی آباد و جمعیت است دوست و پنجاه
 هزار سکنه دارد و مذهب این مملکت آنچه عیسوی است کاتولیک است مابقی یهودی سبتیه نصف
 این شهر تقریباً یهودیت و کلمته در مملکت انسان روس دو کرو و یهودی دارد خلاصه در عبور از راه

آهن از پترالی مملکت پولون که استان باشد از این ولایات حاکم نشین و ایالات روسیه که ششمین است
پسکو و بعد می تسک و دیگر کوه لو پس از آن ولینا بعد که دو نو آخر و ارسوی چهارشنبه مسیت
و رارسوی توقف شایع که بر خاستم بود ابر بود و باران شدید میبارید نهار خورده بعد از نهار
پایه قدری در باغ و خیابانها گردش کرده الی مارنچستان و باغچهای نزدیک عمارت بلو در رفتم باغچها
بسیار قشنگ بود و کلهای خیلی خوب داشت این عمارت هم از بناهای قدیم پادشاهان استان و در حقیقه
داخل همین باغ است حاکم و ارسوی در اینجا منزل دارد بعد سوار شده از نزدیک این عمارت گذشته
را ندیم برای مناشای شهر و قلعه نظامی که امپراطور یکلان بنا کرده است و در روز شنبام و رود و قشنگ از رودخانه
که ششمین این قلعه است دست راست از دور پیدا بود خلاصه راه زیادی طی کرده تا رسیدیم بقلعه فرو
تمام دیوار با دوباره و خندق قلعه و سبزه و چمن است از طوبیت هوای این مملکت است که همه جا
طبیعتاً سبز است هوای کیلان و مارنچستان را دارد پیاده شده همه باستانیها و انبارها و توپهای قلعه
دیدیم گردش مفضل کرده بعد سوار شده از راه دیگر رفتم باغ خانه شهر که در روز اجمالا وصف آرا کردیم
باغیست کم عرض و طولانی حوضی دارد که فواره بزرگی از وسط آن بسیار بلند میجهد و درختهای بسیار قوی
و سبزه خیاها و میوه و طولانی زمین باغ همه چمن همه جهت باغ بسیار خوب است زن و مرد زیاد در باغ گرد
میگردند بعد از گردش معاودت بمنزل شد شب را در ساعت هشت بعد از ظهر رفتم تماشاخانه راه
دوری داشت بسیار عظیم و سایرین هم آمدند حاکم نظامی بعضی فرما فرما هم اینجا بود از پله رفتم بالا در
حجره نزدیک بن ششمین بسیار عظیم و حاکم هم پیش نشسته تماشاخانه خجسته و در وسعت هم متوسط است
امشب باله بود بسیار خوب بازی در آوردند و رقاصهای لطیفی یعنی استان بسیار خوشگل بودند و خوب
رقصیدند بعد از تمام بر خاسته بمنزل دیدیم پنجشنبه ۲۷ باز در و ارسوی تراق است امروز با خوب بود
بعد از نهار کالسکه شده قدری در باغ گردش کرده بعد رفتم تماشای موزه شهر در این شهر موزه است از
بناهای سلاطین قدیم استان که در شصت هفتاد سال قبل بنا کرده و بعد در وسایل و تکمیل نموده اند از
هر نوع حیوان یکی دیناسور و فریق و سایر ممالک و اقسام طیور و انواع صدفها و ماهیها و غیره در اینجا

جمع کرده اند یعنی همان جوان برده را مثل نذبه با همان پر و پوست و بیادت نکا داشته و در پشت قفسه
آینه گذاشته اند گردش و تماشای کلی کرده بعد سوار کالسکه شده قدیمی در شهر قدیم داروسوی که داخل
همین شهر است گشتم پس از آن فیتیم حجام حجام بسیار خوبست البته بعد رص دیورت و فضا دارد که هر
یک حجامی است پروند آده رخت پوشیده برخواستیم برویم صاحب این حجامها که شمش میوفا مانس
است گفت حکما خانه بالای همین حجام است بیا نید عکس بنیازید فیتیم بالا لا ابر او آه خوب چشم اند
بسیار خوبی بود خانه و دستور از شهر داشت چند شیشه عکس را از انداخت بعد سوار شده آیدیم
منزل الحمد لله خوش گذشت شب را به سیرک فیتیم سیرک اینجا را تا ما از خوب ساخته اند از سیرک بطور
قدیمی که چکر است اما حقیقت زیاد دی بود صاحب سیرک سالامون نامی است المانی زن بسیار
خوشگلی دارد که خوزن هم بالبا سهای مختلف اسب بازی میکرد میگفتند در فن سواری مهارتی کامل دارد
بازیگرهای این سیرک تکیس هستند و معلق زدن و حرکات و بازیهای مضحک در آوردن مهر که میکرد
خیلی خنده شد اسب بازیهای خوب کردند اسب اشل آدم بلکه تیر از آدم تربیت کرده اند دیگر سکنا
بازی میدادند چه قدر خوب هر چه میگفتند سکنا با کمال نظم و قاعده بجای میآوردند خلاصه فرافرا با هم
بود پس سالار عظم و سایر ملترین با هم آمده بودند بعد از آنکه بازیهای زیاد کردند و با تمام رسید بر خاسته
آیدیم منزل در جلوه عمارت تو می باغ یعنی لب دریاچه مجتبه بای بزرگ مر مر بسیار خوب متعدد و چیده اند
توی دریاچه جزیره کوچکی است نزدیکت بکنار دریاچه تماشا خانه سرباز تاستانی که کوچکی ساخته اند
ستونها دارد و بطور رومن بای قدیم و کنار دریاچه در مقابل تماشا خانه جایی هم برای نشین تماشاگران ساخته
که آنهم سرباز است صندلی زیاد در اینجا چیده اند در فصل که ما و تابستان اینجا سوار و آواز و رقص
و اسباب تماشا خانه را هم هتیا می کنند جز آن بزرگ را که در سفر اقل هم اند را ما بود یعنی پارس
پنجیکوف برای میگرد روز دوم و روضه بطور اینجا دیدم جز آن شده و در جنگهای عثمانی هم در اردو
جز آن کوز کوبوده است مدتی که در بطور بودیم باز همه روزه جزو هم انداز ما بود جمعه ۲۸ باید برویم برلین
صبح زود بر خاسته برای حرکت حاضر شدیم در ساعت نه از نصف شب باین طرف موافق ساعت

در این حجامها که شمش میوفا مانس است بیا نید عکس بنیازید فیتیم بالا لا ابر او آه خوب چشم اند بسیار خوبی بود خانه و دستور از شهر داشت چند شیشه عکس را از انداخت بعد سوار شده آیدیم منزل الحمد لله خوش گذشت شب را به سیرک فیتیم سیرک اینجا را تا ما از خوب ساخته اند از سیرک بطور قدیمی که چکر است اما حقیقت زیاد دی بود صاحب سیرک سالامون نامی است المانی زن بسیار خوشگلی دارد که خوزن هم بالبا سهای مختلف اسب بازی میکرد میگفتند در فن سواری مهارتی کامل دارد بازیگرهای این سیرک تکیس هستند و معلق زدن و حرکات و بازیهای مضحک در آوردن مهر که میکرد خیلی خنده شد اسب بازیهای خوب کردند اسب اشل آدم بلکه تیر از آدم تربیت کرده اند دیگر سکنا بازی میدادند چه قدر خوب هر چه میگفتند سکنا با کمال نظم و قاعده بجای میآوردند خلاصه فرافرا با هم بود پس سالار عظم و سایر ملترین با هم آمده بودند بعد از آنکه بازیهای زیاد کردند و با تمام رسید بر خاسته آیدیم منزل در جلوه عمارت تو می باغ یعنی لب دریاچه مجتبه بای بزرگ مر مر بسیار خوب متعدد و چیده اند توی دریاچه جزیره کوچکی است نزدیکت بکنار دریاچه تماشا خانه سرباز تاستانی که کوچکی ساخته اند ستونها دارد و بطور رومن بای قدیم و کنار دریاچه در مقابل تماشا خانه جایی هم برای نشین تماشاگران ساخته که آنهم سرباز است صندلی زیاد در اینجا چیده اند در فصل که ما و تابستان اینجا سوار و آواز و رقص و اسباب تماشا خانه را هم هتیا می کنند جز آن بزرگ را که در سفر اقل هم اند را ما بود یعنی پارس پنجیکوف برای میگرد روز دوم و روضه بطور اینجا دیدم جز آن شده و در جنگهای عثمانی هم در اردو جز آن کوز کوبوده است مدتی که در بطور بودیم باز همه روزه جزو هم انداز ما بود جمعه ۲۸ باید برویم برلین صبح زود بر خاسته برای حرکت حاضر شدیم در ساعت نه از نصف شب باین طرف موافق ساعت

* FAIENCE

فکنی با سپهسالار عظیم بدر شکسته نشسته را ندیم برای کار چون صبح بوی نور مردم بهمدار خواب برخاسته بودند و معابر و کوچه خلوت بود و تا رسیدیم بکار برلین فرما فرما و همه صاحب مضبان کل اشراف و اعیان شهر حاضر بودند بعد از اظهار التفات بکلی سوار و اکنون شدیم چون راه آهین الماننا شک ترا ز راه آهین رؤسهاست و این ترن کبیره باید بر برلین بر جو و ترن را عوض کرده بودند این ترن بال علیحضرت امپراطور المان است خوب و او کمنا دارد و اما بواسطه تنگی راه آهین کالسکهها کم عرض است خلاصه بعد از جا بجا شدن طرینین و همراهمان راه افتادیم نهاده و اکنون صرف شد طرفین را به همه سبز و خرم و پر گل و آبادی و پر حاصل است مملکت لسان چیلی آباد تر از مملکت روس است آسیای مادی در آبادیها زیاده دیده شد لقلقی و صحرا با فراوان بود و یکو حبس بین خالی لم بزوع در تمام صحرا پیدا نیست یا حاصل است یا چمن زراعت و حاصل را چه قدر خوب و با سیلته کاشته اندالی باز پوزه و مسیت فرسنگت از راه طرفین معجز چکل و درختی نداشت مگر میسنا زیاده ای از دور بنظر میرسد بعد از طی میسنافت باز مثل سابق چکل سر و کاج و غیره انبوه و پیوسته و متصل بر آن شد و دیگر آلی برلین تمام صحرا همین طور یا زراعت غله بود یا چمن و سبزه و کلن با چکل در تمام خاک لسان روس و حقیقت دیده و قریه و آبادی متصل بهم بود و سختی نهایی آبادی را دارد و او اغلب زراعت بهم دیم است بعد از شش ساعت طی مسافت باراه آهین سبر حد پروس رسیدیم برلین منچیکوف ملوین آمده عرض شده فتنه سرحد روس و المان الکسندرانما است هماندار پروس آمدنوی و اکنون خبر ان پیش سفید قوی میکی است همش بارون و لون میرزا مالکم خان ناظم المملکت بهم بحضور آمد امروز در دستایو نهاده عرض راه لسان روس که کالسکه دو سته جا اینسا و آفقدرا زن و مرد و کوچک و بزرگ کنار راه آهین از دوام و جمعیت کردند که نیم خطرونزدیکت چند بچه و دختر زیر دست و پا هلاک شوند آخبر آنها را دست بدست از بالای سر مردم در بردند از بس مردم بهم میگرفتار میدادند و زور میآورد که مانده بود همه زیر کالسکهها بروند خلاصه از الکسندرانابراه افتادیم اما الکسندرانامال دولت روس است تا رسیدیم شهر قورن که مال پروس است و قلعه سخت معتبری دارد و گویار و دو خانه و سیول هم از اینجا میگذرد و از اینجا بشهر و نبرک در بر و نبرک کالسکهها اینسا ده حاکم و خبرال شهر حضور

آمدند بعد از آنکه در شهر کوستربین در آن سیون شام حاضر کرده بودند بعد از صرف شام راه افتادیم کم کم شب
 طالع و هوا ناراحت شد باید در ساعت دوازده که نصف شبست برلن بسیم از سر قدروس هم با بنظر
 طوری کالسکه را اندامیر اند که ساعتی ده فرسنگ راه طی میکرد و با دهم از جلو بود که دو دوغال و غیره را
 بر چه بود کالسکه میریخت تا اینکه نصف شب وارد کاخ بفرلن شدیم باز در آن نیمه شب جمعیت و ازدحام
 بود و او میزد و میهور میکشیدند علی الخصوص اطفال که تا عمارت دولتی همه جا با کالسکه و دیده نصف شب
 قوی که چاد او میزدند و در عمارت شدیم همان عمارت دولتی است که سفر سابق هم منزل کرده بودیم
 اما خیلی بنظر خوش وضع و بارینت و قشنگ آمد بسیار عمارت باشکوهی است یکشنبہ سلج جادوی الاولی
 صبح در عمارت برلن از خواب برخاستیم امروز از روی عجب و غیب دنیا محسوب میشود ساعت
 دوازده که ظهر باشد علیحضرت امپراطور کلیوم اخبار داده بودند باینکه بدین من حاضر و مستعد و ره
 ایشان شدیم علیحضرت امپراطور در کالسکه سینه نشسته جلوس عمارت ماکه شدند مردم ایستاده بودند
 به تعظیم کرده با هم برخاسته تا نزدیک پله عمارت جلوس فیم امپراطور با نهایت قدرت و قوت و بشا
 از کالسکه پیروان آمده آمدند بالا تا بهم رسیده دست دادیم با کمال محبت و مهر باقی از چند طاق گرفته
 و اطاعتی روی صندلی نشستیم پرس فردیک شارل پسا لار هم که برادر زاده علیحضرت امپراطور است
 با سپر کوچک نواب و لیعهد که شمشیر پرس باز نیست و در مدرسه بحری تحصیل میکند و پرس ژرژ
 خواهر زاده علیحضرت امپراطور حضور داشتند علیحضرت امپراطور الحال شاد و و چنبال تمام از عرش
 میروند اما باین کبریا حالت و قوت و بنیه قوی خوبی دارند قد و کمرشان بهیچ وجه جمیده نشده
 و علی بهیچ وجه در فرج ایشان راه نیافته بود از هر طرف صحبت شد از مجلس نگره که چند روز دیگر در
 برلن برای اصلاح امور واقع ما بین دولت روس و انگلیس عثمانی منعقد خواهد شد صحبت بمیان
 میکشیدند میخواستیم باب کرم اتین بروم و برای همین کار کنکره معطل شدم خلاصه دیگر میکشیدند یک
 کشتی خوب ما این روز بار در دریای انگلیه کشتی دیگر خورده و کشتی غرق شده است و این بدبختی
 در دریای ما روداده است دیگر میکشیدند و لیعهد ما همه اولادش سوامی این یک پسر که اینجا است

سر ساعت
معین

در آن مجلس مستند امپراطرس هم و روزی باو است پرسش بزرگت صدر عظم هم در بلیاق خودش ناخوش
 اغلب شاه زادگان و وزیران و برلین بنشیند و ما در اینجا تنها هستیم بعد از صحبت بای زیاد برخاستند
 با کمال ادب و مهربانی تا دم در مشایعت کردم صاحب منصبان و جزایمهای خودشان را معرفی کردند
 و ما بکشیم بعد از نیم ساعتی کالسکه حاضر شد و سپس لار عظم و خزان هما را سوار شده رفتم باز و بعد حضرت
 امپراطر که در عمارت علیجده پانین تر از این عمارت می نشستند از پله با رفتم علیحضرت امپراطر تا دم
 پله استقبال کردند رفتم در اطراف که چنانچه قبل هم با شما ملاقات اتفاق افتاده بود روی صندلی نشستم
 سوای سپهسالار عظم کسی دیگر حضور نداشت از هر طرف خیلی صحبت شد بعد برخاسته امپراطر گفت در ساعت
 پنج ملاقات دوباره در سرشام همی خواهد شد با کمال خوشحالی قبول دعوت کرده پانین آمدیم سوار کالسکه
 رفتم منزل نهار آوردند صرف شد بعد از نهار کالسکه خود هستیم که سوار شده قدری گردش کرده برای وقت
 شام مراجعت کنیم درین بین الملک با کمال زیبایی داخل اطاق شده گفت نشیند و ای کفتم چشمت
 گفت علیحضرت امپراطر با آن تفکرت زدند و ایشان افتادند و بدوش گرفته حل نمیشدان نمودند بسیار
 تعجب و حیرت کرده پرسیدم چه واقع شده تفصیل صحبت گفت بعد از مراجعت شما از منزل علیحضرت
 امپراطر چون ایشان عاده باید سوار شده پیش از شام قدری بگردند در کالسکه و باز می نشیند از همان
 کوچه خودشان که اسم کوچه نیلوال باشد توضیح اینکه نیلوال درختی است مشابه بنارون ولیکن کل
 معطری دارد) سر پانین رو بطرف آثار میل فتح که تازه ساخته شده است میرفته اند از دم حمام
 خانه که در دست راست کوچه واقع است میگذشته کلاه خود بهم بر سر داشته و تنها با یک نفر پیچید
 بوده اند که ما که از مرتبه سوم حمامخانه در می بار شدیم شخصی با تفکی که با چهار پارچه زیاده کرده بوده است
 سر امپراطر را فراوان گرفته و تیر خالی میکند چهار پارچه با سر و گردن و تن علیحضرت امپراطر خورد
 میافتند پیچیدت ایشانرا بغل گرفته بمنزل میبرد و دیگر معلومست از رو دادن اینجا چه حالتی را
 ما دست میداد در برلین در وقتیکه ما حضور داریم همچو قضیه بزرگی اتفاق افتاده از حد بین به
 گذشت و الفور همه و میجان غری در شهر رخاست تمام اهل آنجا از زن و مرد و بزرگان اعیان شهر
 و...

و سفرهای خارج و غیره میدویدند و بطرف عمارت علیحضرت امپراطور مثل مور و بلخ مردم جمع شده میماندند و میرفتند بولتن احوال امپراطور را (یعنی ساعت بساعت تفصیل و شرح حال) فوراً براج و حکما چاپ کرده بمردم میدادند و مردم جوته جوته در کوچهها میخواندند تا این آمد و رفت و هجوم مردم و قائل مقال بدون هیچ بی نظمی و اغتشاش و صدائی بود و حالت مردم و رعیت و سپاهی و شهری و بزرگ و کوچک هیچ تفاوتی نکرده بود و بهمان حالت سابق باقی بودند مگر اینکه در کوچه عمارت امپراطور جمع میشدند و از جام میکردند و فی الفور جراحان و اطباء خوب شهر را حاضر کرده مشغول معالجه شدند جزا همانداران ساعت بساعت خبر میآورد و کوپاسی و چهار چار پاره بسر و گردن و بدنشان فرود رفته است سه چهار عدد را بیرون آورده بودند و آنکه کلاه خود سرشان بود و آلتا برنی بود جمیع کلاهشان سوخته شده است از احوالی شان و گردن جمیع لباسشان پاره و سوخته گردیده و یکس خبر درست صحیحی از علیحضرت امپراطور نمیداد که واقعا معلوم شود چه طور و در چه حالت هستند خلاصه مکتیفرن هم تومی کوچه بعد از حدت این واقعه داد میزد است که خوب شد امپراطور را زنده کرده است یا مرده است از زن بد ذات را گرفتند و آن شخص را هم که تفنگ انداخته است خواستند بگیرند با طبا پنجه مکتیفر پولیس را هم زده بعد طبا پنجه هم بسر خودش زده است اما گفتند زنده است اسم این شخص دکتر شارل بوبلیسنگ و از خاندان معروفست و برادر او هم در قشون خدمت میکنند اما اینها از طبقه موسوم بیالیست و دو کرات هستند که برضه قوانین سلطه جدید علیحضرت امپراطور و پرسن بزرگ هستند چه در قانون مذہبی چه در دینی سه بقیه پیش ازین هم یکی از همین طبقه مذکور طبا پنجه شش لوله با امپراطور انداخته اما صدمه و آسیبی نرسیده بود خلاصه همانی و دعوت شام و تماشا خانه و غیره همه بهم خورد ما هم از روی دلشنکی و بجهت مشغولیت قدری اطاقها و اماکن این عمارت را گردوش و تماشا کردیم اطاقها بسیار خوب با پردهای نقاشی و بلبل خیلی تماشاء (که عبارت از اثاثا الحبیت است) و اسباب منفی دارد و هر اطاقی یک رنگت پارچه با چهار چوب بدیوارها نصب کرده اند بلبل هم همان رنگست ؛ سنگهای ساق و الوان یکبار چنه بزرگ و کوچک بدیوارها و غیره خیلی نصب است بعد بر تبه بالافته

ویدم انبار پردها و صورت های یاد است که هر چه پرده نقاشی خوب بوده در اینجا انبار کرده اند یک پرتو
 بزرگ صورت من هم اینجا بود بعد منظرهای ششگانه و غیره را قدری کرده اند منظرهای بزرگ و فنان
 خواندیم کیساعت دهم بغروب مانده کالسکه بسته حاضر گردند سوار شده رفیقم کبودش تا رسیدیم میدانگاه و
 باغچه و اول پارک دور آثار فتح جدید اینجا از کالسکه پیاده شد من و مرد و بچه زیاد و دور مارا گرفتند
 و بری مناسا کرده از مرتبه اول هم بالا رفیقم این آثار را بعد از فتح فرانسه بنا کرده اند و سرفراوان اینجا
 که با اینجا دیدیم این بنا تمام بود و سه سال است که تمام شده خرج زیاد کرده اند همه از سنگت چینی که مثل
 جواهر است اجنبی سنگ سماق آثار سنگ برنگ و پارچه های گلغت و حجم طویل و عریض چند ستون قطور
 بزرگ بلند دور این بناست که همه از یک پارچه سنگ سماقت میل بالای بنا که آنهم ستون بسیار
 بلند است از یک پارچه سنگ بالای آن میل یک صورت ملک بال داری از مفرع ریخته و ساخته
 و نصب کرده اند که واقعا کویا ملک است که وصف نمیکند بسیار بزرگ و عجیب است صورت
 جنگهای بافرانسه و منسه و امارک را از بر و ز و مفرع در اطراف بنا آورده اند بسیار خوب
 و ممتاز و همه جا که علیحضرت امیر طور و پرس نیز مارک و سر در بارا کشیده اند کمال شباهت خوبی را
 دارد و از ایتالیا خاتم ساز آورده بالای این اشکال و هر جایگاه بار از سنگت موزایک و خاتم ساز
 کرده اند آنهم اشکال جنگ و غیره است بسیار خوب ساخته اند روی هم رفته آثار و وضع بنا از این
 بهتر گوید و دنیا بنا شد و از تومی ستون که محجوفت راه دارد بان بالا که ملک انصب کرده اند نظم
 خلوت عرض میکرد تا بالای آن ستون رفته ام دو پست و چهل پله مجور و خلاصه دوباره سوار شده
 در پارک و خیابانها کشته رفیقم الی شارلوتان بورخ که مقبضه است خارج از برلین و این آثار فتح و باغ
 پارک بابین شهر برلین و مقبضه مزبوره و اقصی در این مقبضه عمارات قدیم پادشاهان پروسی
 و باغ بسیار خوبی هم در جلوه عمارت دارد و آثار فتح الی اینجا منحصراست راه است از رودخانه کوچه
 که پل داشت که شتم که در حقیقت سرحد برلین شارلوتان بورخ است را ندیده تا بعمارت رسیدیم پیاده
 شده اول تومی اطافهای تختانی را گردش کردیم یک پرتو زنی که کویا سراید را اینجا بود آمد و در بار باز کرد

پردهای کهنه قدیم کو بلبن فرانسه بدیوار بالنصب بود (پرده کو بلبن عبارت از پردهای بسیار ممتاز است
 که با ششم بطرز بسیار خوب و نفیس میباشد که از حیثیت نقاشی عدیل ندارد و خیلی کرانهها و کمرباست چون
 در کارخانه کو بلبن فرانسه بافته میشود بان اسم موسوم است) مثل و اسباب خانه از فرش میزد و صندلی
 همه از همان عهد قدیم است که نگاهداری کرده اند بعد پرون آمده پیاده در خیابانها و باغ که غنمای آن
 معلوم نبود قدری راه رفتیم بهمچین کل است خیلی پیاده راه رفته تا رسیدیم بمقبره پدر و مادر علیحضرت
 امپراطور که کلبوم موسوم هستند پدر امپراطور معاصر ناپلیون اول بوده است همه مقبره با ستونهای یکپارچه
 از سنگ ساق است چیزیکه در این مقبره خیلی عجیب است تجاری مرمر است که روی قبر پادشاه و زوجه
 اش کرده اند که روی قبر پادشاه صورت پادشاه و روی دیگر قبر صورت زوجه پادشاه است و
 صورت بربک شکل مرده است که بر پشت خوابیده و دستهایش را روی سینه گذاشته بقدری خوب
 تجاری کرده اند که شخص از تماشا سیر نشود بخصوص شکل زوجه پادشاه که در آن اوقات بچون و جاهت
 معروف بوده است خلاصه غروب شد آمدیم پرون باز پیاده از خیابانها رفتیم تا کالسکه رسید
 سوار شده را ندیم برای منزل دست منجا و از کیف رنگ راه است رضی قلخان سپهر جلده که
 در برلن تحصیل میکند و منزلش در همین مقبضه شارلنای بورخ است امروز بحضور رسید فردا طرف باید
 برویم ببادن با اسم پسر نواب و لیعهد که امروز دیده شد پرسن با برست و دوشنبه غره حمادی
 الاخری صبح برخاستم امروز از احوال علیحضرت امپراطور خبر صحیحی نیست کسی نمیرود و بنیاید امپراطرس
 از بادن با دو کو یار رسیده است مقل شاه زادگان و اقوام و وزرا و غیره از خارج و داخل میرسد خلاصه
 میوبوگو وزیر امور خارج پروس بحضور آمد مرد پیر قوی سبکلبانیه است سبیل و رنجر از آشفیده بودند که
 صحبت شد بعد سعد الله بیک ایچی که عثمانی بحضور آمد کیاست که مامور و معتم برلن است و اعلی عالم
 هیچ بخارج رفته و سفارتی نگوده بوده جو است بسیار شخص معقول سخنی بنظر آمد بعد از آن دو شاه زاده
 پروس که تازه از راه رسیده بودند یکی دوک و ساکس و بیار برادر امپراطرس المانیان و دیگری پسر
 باری دبی با که میولاند باشد بحضور آمدند پرنس باری دبی با میخواید دختر فردیک شارل اعر و می کند

Prince
 Henri

دوشنبه
 حمادی

خلاصه بعد کالسکه نشسته رفتم با کاربوم که سفر اول هم رفته و تعریف و تفصیلش در روزنامه سابق
نوشته ام محلی است که تمام وجودش طیور و حیوانات بر می و بحر پرانده نگاه میدارند قدری گردش کرده
پروان آمد سوار کالسکه شده خواستیم سیاه و شش و پنج و چون دور بود فتح غنیمت کرده بار دیگر رفتم نزدیک
مناره و آثار فتح پیاده شده گردش کردیم باز بالا رفتم مفضلاً بالا را تماشا نمودیم چهار ده ستون سنگ
یکپارچه دارد و بعد سوار شده رفتم منزل بعد از یک ساعت یعنی در ساعت شش بعد از ظهر که دو ساعت
بغروب مانده بود سوار کالسکه شده رفتم همراه آهن که برویم برای بادن باور رسیدیم گار سوارترین
یعنی کالسکه بخار شدیم این رین تازه است و دولتی است جزال همانند اهرام با قمر بنین و همزمان با سوا
شده همه جای باشند کاسینگرگان هندس بسادی هم که مدت تمام می در ایران و نو کردیوان بود
و در برلن بحضور رسید در رین است و همراه ما میاید خلاصه براه افنادیم همه جا آبادی و سبزه و چمن
و کل و زراعت و باغ و جنگل بود و در اینجا چاهی متعدد بسیار با صفا دیده شد که گشتی بخار و بادی و
قایق و غره روی آنها کار میکرد و در این دریا چاه همه آبادی و جنگل و چمن است از شهرهای معظم که
کارنجات زیاد داشت که ششیم و یکی ازین شهرها هم قلعه سخت و باستانیها داشت کالسکه بخار در هر
هر یک از شهرها و استایونها ایستای کرده براه میافتا و همه جا همین طور چشم کار میکرد سبزه و چمن
و آبادی و زراعت و جنگل بود و مشغول تماشا بودیم تا شب شدند شب را در و اکنون خوابیدیم بسیار
تند میرفت و خیلی گان میداد صبح که برخاسته نگاه کرده دیدم وضع و بیات و حالت صبح تغییر کرده
یعنی کوه و پشته های زیاد دیده میشد ولی جنگل و سبزه و آبادی و زراعت و چنایانهای راست و کلهای
زکار نک با زمینها بسیار بود و علف چمنها تا شکم می رسید و زمین خشک و سنگ و بی گیاه و نیکو
در هیچ جا دیده نمیشد تا رسیدیم به شهرهای دل برکت که در وره جنگلی واقع است در اینجا قدری ایستاده
بعد راه کمی شد بطرف بادن باور پس از طی چند فرسنگی شهر کارلر رسیدیم که پای تخت والی مملکت
بادست خود والی محبته واقعه امپراطور برلن رفته است کارلر و شهر بزرگ آباد و خوبست از اینجا
بعقبداوس و از اینجا به شهر بادن باور رسیده در ساعت ۹ بعد از نصف شب که سه ساعت بظهر ماند

Heidelberg
Carlsruhe



بود و از دکار شدیم حکیم الممالک که پرشپس آمده بود برای آمده کردن منزل کالسکه و غیره به حضور
 همه چیز را خوب و بقاعده حاضر کرده بود و در کار الهی روس حاکم شهر وزن پرش منچکوف و جمعی دیگر حاضر
 بودند رفیقیم در بوتل یعنی همانخانه موسوم با کلچینسن ل کردیم و همه تشریف در همین بوتل جای گرفتند
 پرش منچکوف در روز وارد برلن شده است که به یادن بادیایدام و راز برلن اول شهر پشندام دیده
 شد بعد بشهر ماکه برگشت رسیدیم که قلعه معتبر و کار خا سجات زیاده و در قبل از ماکه بویغ به براندن بویغ رسیدیم
 بعد ماکه بویغ بعد کوین کن بجار ز رودخانه و زر گزشتیم بعد فرانکفورت سورین بعد وارسنا و بعد لایپ
 برکت بعد کالسنر و بعد باون سه شنبه دوم جمادی الثانی بود که وارد باون باد شدیم نهار در همانجا
 صرف کرده بعد رفیقیم تمام همان جماعتی بود که چنبال قبل ازین هم در سفر اول دیده شده بود از حمام بنزل
 آمده بعد از میانجی سوار کالسکه شده رفیقیم بکشت و تفریح امروز در جنگله دخت افا قیای سفید که گل
 زیاد دیده شد اینجا هم حالا اول کل زر و کل محل و افا قیاست در باغها گلهای بسیار خوب بدیع عمل
 آورده اند که کمتر دیده شده بود و از کالسکه پیون آمده قدری پیاده در ویلاها که عمارت بیلاقی مردمان با
 سلیقه معمول است گردش کردیم عمارت بسیار خوبی ملاحظه شد که مسکن بیلاقی یکی از تجار روسیه بود
 که صاحب خانه خودش در بطر آما از اقوام و بستگان و اولاد و اطفا لش بعضی در خانه بودند قدری
 درین عمارت گردش کردیم بسیار از روی سلیقه و خوش وضع نباشده باغچهای بسیار خوب داشت
 صاحب خانه شمش بهو تیر است دختر صاحبخانه که شمش او بتلی بود قدری پیانوز چون بسیار جوان بود
 از جمال سرخ میشد از اینجا پیون آمده بکالسکه نشسته در عمارت دیگری پیاده شده گردش
 کردیم بسیار با صفا بود صاحب اینجا نه کار و نام پیودی بود بعد باز بکالسکه نشسته رانده در بیلاقی
 یک شخص صراف معتبری که خودش در پاریس بود پیاده شدیم اسم صراف هوف مورژت است
 عمارت با صفائی دارد پس از گردش سوار شده آیدیم منزل شب را بعد از شام رفیقیم در دکانیکی که آب
 و امتعه نفیسه خوب دارند قدری خرید کردیم بعد رفیقیم بنا لاری بسیار عالی که اطفا قیای متعدد دارد
 و در حقیقه یک دست عمارت بسیار بزرگ عالی معتبر محبوب میشود که سابقا قمارخانه بوده و در فصل بهار

از همه فنکستان در اینجا جمع شده قمار برد و باختهای زیاده از حد میشده است چون مصداق انواع بی
 نظمیها و شایع از عیای کلی بوده دولت المان منع کرده است که دیگر قمار نشود حالا این تالار و عمارت
 گلوبت یعنی شهر مردم جمع شده از هر قسم روزنماجات اینجا میخوانند و هر قسم صحبت دولتی و غیره
 دولتی میکنند نزدیک این تالار جانی در پیرون ساخته اند از چوب بسیار شکست اغلب اوقات شها
 ساز و کما پنجه و موزیک در اینجا میزنند و هفتد کیش هم در این تالار وسیع و عمارت مجلس است کل
 اینجا و اعیان و خانها و مردم محترم جمع شده ساز میزنند و میرقصند یعنی ساز را موزیکای چینیان و اهل آسیای
 رده خانها و اعیان و محترمین قش میکنند و بال میدهند چها داشتند سوم نهار را در منزل صر
 کرده بعد از نهار سوار کالسکه شده اگر کنار رودخانه که از بالا دست آمده از پایی منزل نمیکند و در پنجوب
 بادن با دو قشیم این رودخانه همه جا مستقیما جاریست و پلهای متعدد و خوش وضع باریک بجهت عبور و مرور فاصله
 بقا فاصله بروی رودخانه ساخته اند و کنار رودخانه از دو طرف عمارات بیلاقی تکنگ زیاده است
 همه بسیار با صفا و پر کل و سبزه که بربیک بواسطه یک سدی و حایل بی بسیار شکست از دیگری سو است
 و هر صاخانه بازن و اطفال اهل البیت نوکر و اسب و کالسکه و طویل و کرخانه و همه سباب و اوضاع
 زندگی و تیش و استراحت مخصوص و ممتاز است در اینجا انواع کلهای خوب عمل آورده اند و در کرخانه
 افتام میوه جات و فوا که ممتاز از رتیب میکنند عصر با اطفال بسیار شکست خوش روی خوش اتوی کالسکه
 بای سنی کو چک نشاندند و ایها در خیابانها و چمنها بگردش میگردند زنهار و دخترها و خانها و مردم با پایا
 و سوار کالسکه صبح و عصر در گردش میهند درختهای سرو و کاج جنگلی و سایر اشجار بسیار بلند و قوی سایه
 انداخته است کوها جنگلی هوا همیشه طوبی اغلب اوقات باران و تگرگ میبارد و در عدد و برق میشود قش
 و فرج نمودار میکند و اینجا کلیستان و درخت و باغچه و باغ را بهیچ وجه آب نمیدهند و آبباری نمیکند
 از اتصال باران و رطوبت هوا همیشه تراست آمانه این است که باران متصل بار و مثلاً در مدت است
 و چهار ساعت ممکن نیست که دو ساعت نبارد و هوا بعد بار شده آفتاب میشود اما تا چهار روز باران
 و شب نیم را دار و جمعیت این شهر در اوقات تابستان که مردم حاج و منفرد هم جنبی است تمام آب گرم

چهارشنبه

معدنی و سیاق می آیند بر پازره الی بجهه هزار نفر میرسد لیکن جمعیت اصلی این شهر با قرا و دوبات دینک
و حوالی شهر نباید زیاده از ده هزار نفر باشد آب رودخانه این شهر چون از چنهنا خارج میشود و میگذرد بسیار بدست
رنک آب بایل سبرخی و تیره کیست اما بعضی چنهنا دارد که آبش کوار است خلاصه از گنار رودخانه رفته
بعد از رودخانه که بشیم و حقیقت آنطرف رودخانه انتهای شهر است و خانهها کم کم بوضع خانههای عتی و
و بهمانی میشود بعد قدری فاصله و مسافت پیدا کرده بدیه لیش تا نال میرسد اینجا معبدیست که دختر بایان
دینا در اینجا از فواوسکنی خستیار کرده اند بعد از این دیر مکانیست در طرف دست راست عمارت
بسیار خوبی دارد و رودخانه کوچکی از اینجا میگذرد و در این بین بایان شدیدی مار گرفته از کالسهک پیاده شده
باین مکان پناه بر دیم این مکان برای عمل آوردن ماهیت هر قسم تخمهای در شیشهها کرده و حوضها ساخته
و آنها آورده و تعبیه با کرده که تخمهایی را کم کم مایه نموده و پس از آنکه نوی این عمارت و حوضها کوچکی یک
قدری تربیت شده و جثه هم رساندند میزند بخوضهای بزرگ خارج که در صحرا ساخته اند میریزند تا بزرگ
شده آنوقت مردم میفرشند و صرف میکنند و این ماهیانو غار قبیل غزل لای میخیزد است متعده
و مباشرت را این ماهیان بکنیف خوجان انگلیسی است عمارت اینجا بسیار عالی و قشنگ است و محلی هم دارد که هو
خانه است که مردم در اینجا صرف چای و قهوه و غیره میکنند الحال هم باز بنا در اینجا مشغول ساختن
حوضهای دیگر بود خلاصه مکانهای چایی باصفایست بعد سوار کالسهک شده بازار و ببالا راندیم تمام راه
همه جا مثل هشت جنگل سایه گل چمن سبزه و اینقدر پاکیزه است که در این ایهایک پرگاه ریخته بود
همه جا مثل کف دست پاک و با صفاست و اطراف راه تا چشم کار میکند تمام آوارخهای کاج و سایر
اشجار جنگلی با جمال خضارت و سبزی سر با بمان کشیده هوا از طراوت مثل هوای هشت خلاصه تفرج
کنان میرفتیم خلوت هم بود احدی آمد و شد نمیکرد تا رسیدیم بک چشمه بسیار خوب باصفائی که اینجا
حوضچه کوچکی از سنگ ساخته اند آب سرد صاف و بار یکی از لوله که در آن بالا نصب است قوی
حوضچه میریزد اینجا پیاده شدیم این صدای آب نازک و کللهای زکار رنگ اطراف و زمین چمن و گل و
آواز مرغهای خوش الحان یک عالم غریبی داشت قدری نشسته و دست دروشته دوباره سوار

شده باز سر بالا ندیم یعنی راجح و خم بسیار کمی داشت که کالسکه کمال سهولت و راحت میکرد و عرض راه
 همه جا چهار ذراع است و شش تنگی ساخته اند تا روی راه خاک سرخ چسبده میفت ریخته و کوبیده اند
 که ابد در باران گل نشود و سهلست اش را داده کالسکه زمین مرکوز نمیشود و مطلقاً در آن معلوم نیست مثل این است
 که کالسکه روی فرش حرکت نکند خلاصه قدریکه از چشمه دور شدیم دست راست راه نزدیک کالسکه
 توی چمن شوکانی دیده شد چون مارا دید فرار کرد و تنگی هم نبود که صید شود از اینجا قدری دیگر رانده تا رسیدیم
 بقصر کهنه که اندوکت باد که نایب السلطنه این محکمت است و حالانش در روزنامه سابق فرهنگستان نشیم
 این قصر منزل شکارگاه دوکت است که در فصل شکار اینجا آمده منزل کرده شکار میکنند درین جنگلهای شکار مرال و
 خرگوش و شوکا زیاد است مرغی است بزرگ جثه که گوشت و پر و ریشکوند و در حقیقت کبک درمی جنگلی است
 از این مرغ هم دیده میشود اسم این قصر ابریشمن است دیوارهای تنگی بلند کهنه دارد و رفتم بالای قصر
 چشم انداز بسیار خوبیت طرف باین خوب و مشرق شهر کروس باخ که شهر بسیار خوشگنی است افتاده
 و رودخانه مورک از وسط شهر میگذرد آب زیادی دارد و اما مثل رودخانه بادن باد آتش زرد
 رنگ و بدست این رودخانه هم در صحرای مخلوط و صمیمه رودخانه بادن باد شده و رودخانه بادن
 داخل شود طرف مغرب که سمت بادن باد است و در ابریشمن پدیدست که همین رودخانه
 مورک از میان این دیده هم میگذرد و اما در حقیقت نه این دیده است نه آن شهر مرد و قصبه بسیار
 بزرگست و جمیع زیاد و عمارات عالی دارد و این مکان بسیار بسیار با صفا و زمینش تمام چمن کل
 اطرافش جنگل کاج و درختهای سیب و گردو و غیره است تمام با محتاج زندگی از اسباب خانه و آشپز
 خانه و غیره در این قصر برای دوکت حاضر و موجود است کیفر مرد با نشن سر ایدار اینجا بودند خلاصه
 باران که ایستاد و هوا بار شد آمدیم باین کالسکه نشسته از راه قصه ابریشمن مراجعت بادن
 باد کردیم کی ساعت راه بود باز از همان محلی که ماهی تربیت میکنند گذشته از همان راه آمده رفتم
 بمنزل شب ابریشمن خانه رفتم تا شاخه کوک چنگل بخرتم به است با چراغ کار روشن شود جمعیت
 زیادی از زن و مرد بود در یک آن مخصوص تنها نشستیم مرد و زن خوشگلی آواز خوانده یک حکایتی را

در اینجا
 حد

بازی و بشبه در آوردند و بدو دسته اگت یعنی سده پرتیم بعد بر جاسته آیدیم منزل در این منزل که نامزل
 وادیم پرسس نرو بکامی و س هم چند سیت باشو برش و دو دختر بزرگ و یکت پسر کو یکت در اینجا
 منزل از نرو بکامی از بجای روس است اما دوشش چند سیت معیوب شده اوراندیدم شوهر
 این خانم است و خود خانم میان سن است پرش منجکوف دور و راست با اینجا آمده است در اینجا
 خانه و عمارت بیلافی و زن و زندگی خوب دارد و پنجشنبه ۱۴ قبل از نهار رفتم بحمام فرد یکت که
 همین والی بودن با دست و مدت نامی است بخرج خود و ملت این حمام را بنا کرده اند ولی تنها بام
 والی معروفست ازین بومل بحمام دو سیت قدم است این حمام از بهمان بخارات گرم معدنی که از
 زیر کوه و میریاید گرم میشود دیگر آتش و حمامی لازم ندارد آب بسیار گرم معدنی از حلقی بلند در آید و حوض
 جاری میشود که آن حوض منیع جمیع حمامها و خزانه باست و حمامها را مرتبه مرتبه ساخته اند که آب از حمام
 بالا دست بجا تهمای زیر دست در راه آنها و خزانههای نشینند و جاری میشود و این آب با لولهها
 و غیره تمام حمامها تقسیم کرده اند البته با فصد حمام است اما همه در یکت عمارت و یک بنا یکطرف
 زنانه است یکطرف مردانه و هر دو طرف یک طرح و وضع و بزرگت با تا لا رمتعد برای هوا خور
 و رخت کهنای خوب و عجزه در حمام مردانه یکت حوض مدور بزرگ آب سرد یعنی نیم گرم دارد
 بسیار بزرگ با سقف بلند عالی مدور و نزدیکت باین حوض کوی است که آب معدنی از آن
 میجوشد و در یکت در آن ریخته اند که مردم برای معالجه با سنجار فته در یکت بتن میمالند و زمین همه اینجا
 با از حوض و عجزه مرمر است اما بسیار صاف و لغزنده از دایا پاک کن مثل شکر چربی ساخته روی
 مرمر با انداخته اند که پای آدم لغزد که مرمر خانه در جنب این حوض بسیار خوش و عالی و تمام از
 مرمر سقف مدور بلند رنگین حوض استیل بزرگ بسیار عمیق که تمام حوض از دیواره و کف و عجزه
 مرمر است آب گرم معدنی بسیار صاف که ابد ابوی آب معدن میند به قدری لب شور است
 مجرایست مشرف باین حوض که اتصال بخزانة آب گرم و دهن آن شیر می دارد آب بسیار گرم
 و انمی از آن جایت اما آب حوض ملائم است و این آن شیر در بدنه همان دیوار و راج وسیعی است

فرنگستان

هیچ وستی از خارج دارد که برگاه آن هیچ را حرکت بدهند آب گرم جوش از انوارخ زیرخانه داخل می
 شود در آبی حاضر را خالی کرده باز پر میکنند که مخاها می معدود دیگر جنبین این حمام است که در همه با نیجا
 میشود آنها را سجدی از بخار آب گرم گرم کرده اند که نمیتوان با پنبش گذاشت اما فرنگیان بجهت معالجه باین
 که مخاها رفته نیم کتا و صندلیها در آنجا چیده اند روی آنها بخوابند تا عرق زیاد کرده قریب بهلاکت
 میرسند بعد باین جوضهای نیم گرم و سرد آید خود را میسوزیند ولی امروز قرق بود احدی نبود دیگر بعضی
 اسباب و آلات تعبیه کرده اند که بعضی حرکت و هیچ دادن آب از بالا باین میریزد مثل انگار غرابی
 بریزد آدم زیرش میآید بسیار بالندست خلاصه از حمام بیرون آید رفتم منزل بنهار خورده سواک لسه
 شده عنایت همان چشمه را نمودیم که روز شکار دیده بودیم شکارچیهایی اینجا را بهم خبر کرده بودند یعنی شمشیکه
 مستحفظ جنگلهای دوکت و شکارگاهها هستند و خودشان هم بلد راه شده همراه بودند از چشمه تا بطرف
 قدری پیاده بالای جنگل بارفته چمنی ندیده مراجعت کردیم راههای پیاده رو خوب همه جا تو می
 جنگل و کوه ساخته اند از اینجا سوار کالسه شده مسافت زیادی شیر رفته جنگلی رسیدیم شکارچیهایی
 گفتند اینجا شکار دارد باید پیاده شد پیاده شده بار راه زیادی پیاده و جنگل که درختهای کاج
 بسیار و سایر درختها خیلی بلند در هم داشت رفته تخی را نشان دادند ایستادیم چهار نفر شکارچی با دو سگ
 جنگل را بهم زدند بسیار بودند خسته شکاری از جانی بیرون نیامد بعد مراجعت کرده راه زیادی پیاده
 رو بپایین آمده بجاده رسیدیم و از طرف دیگر جنگل کوهی را گرفته بالا رفتم بار جایز شکارچی نشان داد
 ایستادیم و آنها بنا کردند با سگها جنگل را بهم زدند و شکار در گردن من قدری ایستاده و اطراف را
 نگاه میکردم که یک دفعه دیدم صدای سگ بلند شد و یک شوک مثل برق از بالا گذشت من بعبت
 رو ببالا رفتم شوکهای دیگر آمد بسیار تند میزد و صدای سگها هم مانع از دیدن بود و فکلی
 اند ختم نخورد بعد باز سگها از جنگل باین جاده صدایشان بلند شد رفتم باین جهت قلعیان و فرنگی
 شکارچی و بعضی دیگر از پیشیندها رو بپایین دویده همد قلعیان و فونگی تفنگ انداختند زده بودند
 پس از آن رفتم همان عمارت ما بهی خانه شکارچیهایی گفتند بالای دره باین عمارت شکار دارد

آن دسته سکار چهیا که از کروس باج آمده بودند با سکار قند ما هم بارش جنگلهای بادن باد که سمش لونی
 و جوان نجیب خویشیت و اطلاع از سکار دارد و دسته نفر دیگر از عقب رفیم حالانغرب هم خبری نمائند
 در بای بسیار با صفای خلوت کل و حسن آب و جنگل مثل بهشت بعد از طی مسافتی از پیاد بای جلوه آمد
 گفتند شوکانی در حسن بالا میچرد پیاده شده رفیم دیدیم راستست من میدیقلیخان پیاده از راههای
 بد رفیم نوی جنگل برای بارق تا بان محل رسیدیم چار پیاره انداختم باز چون دور بود و نخورد بر کشته بکالسه
 نشسته رفیم بالاتر دوباره پیاده شده در حسن دیگر شوکانی دیدیم اما وسط حسن بود بلند بار دیده و
 شده بود مارق هم نداشت از دور کلوله انداختم نخورد بسیار عرق کرده خسته سوار کالسه شده ایم منزل
 سکار کاههای اینجا در این فصل تابستان و بهار قدغن و قرق است احدی تفکات نمی اندازد تا اول
 پاییز که خود و کت آمده فستاج بشکار کند اما معلوم میشود شوکا عادتش این است که صبح بسیار زود
 و عصر تنگ از جنگل انبوه در آمده بجای علف زار که وسعتی دارد و بچراغی آید از این جوان در مانند
 خیلی است اما این عادت او را نمیدانم امروز قبل از سواری صدر اعظم مملکت با دار جانب کرانده
 مأمور شده بود که بحضور بیاید آمد صحبت شد سمش میو تور بان است جمیع تخم امروز بعد از صرف
 نهار رفیم بدیهه افزینیم از منزل الی اینجا کفر تنگ سکین اه و در باین محراب و شمال طرف و دخانه
 رین واقع است رفتن با اینجا بجهت کبوتر زنی بود که در فرنگستان کمپون تیر اندازی است بجهت امتحان
 تفنگچی و تیر انداز با سوار شده رانده تا از آبادی بادن باد که نشسته بصر او مزارع و دبات فوایدیم
 و مرد زیاد در میان مزارع مشغول کشت و زرع بودند اغلب زراعتشان سیب زمینی و لوبیا و گندم و
 غیره است تا رسیدیم بدیهه مزبور اینجا محل میدان اسب دوانی هم ساخته اند یعنی اطافهای چند برا
 نشستن تماشای مردم و محوطه آن برای اسب دوانی میشود اما وضع و محل کبوتر زدن این است که قدر
 باین تراز اینجا یک سایبان طولانی از چوب تعبیه کرده اند و در اینجا رفته نشستیم وزیر مختار دولت
 روس هم که در باد است اینجا بود و بعضی دیگر اینجا مطرینخ نام هم که جوان بلبد بالا و از اجزای مجلس
 این جمیع کبوتر زنهار است اینجا بود حکام ما هم بودند شروع به تیر اندازی شد شخصی موسی صندلی

نشته اسبابی در جلودارد که از زیر زمین بطوالتصال دارد با قوطی که برای کبوتر با ساخته اند و از نظر
بفاصله سی قدم راه بقدر ده قوطی در روی زمین و در هر قوطی یک کبوتر زنده پرده بال دارد که نشسته
هستند تفکیکی جلوان مردمی است و بقراول میرود لفظ پول میگوید فوراً آمدن آن اسباب را که مثل یک دسته
باون است بر زمین میزند یعنی فرو میرود و بلافاصله از آن طرف یکی از آن قوطیها که مثل قفسی است باز شده
کبوترها میروند و تفکیکی در محال جلدی و چابکی او را میزند و اول بفرنگیها تکلیف شد هر چه انداختند زنده
و حال آنکه منزل ساجمه نزدیک بود و باید با ساجمه زد بعد من چهار تیرپی در پی زدم و به یک خطانند
یک تیر محمد قلیخان و بعد یک تیر هم جعفر قلیخان غلام بچه باشی زدن فرنگیان هم بالاخره یک تیر زدیم
ساعتی اینجا توقف کرده مراجعت بمنزل کردیم قدری استراحت نموده نماز کردم بعد کالسکه حاضر شد
رفتیم برای شکار شوکا از همان عمارت خانه گذشته رفتیم بطرف درهای بالاکه دیروز هم رفته بودیم اول
درها بخای و دیو زنی شکار بود اما شکار چنان فرنگی انگشده که نراند بعد از اینجا پیاده شده راه
زیادی پیاده رفته تا چینی رسیدیم که همان شکار بود چیزی دیده نشد ما اینجا که جای بسیار با صغای
نشسته محمد قلیخان و جعفر قلیخان باشی و سه نفر از فرنگیها را گفتیم بروند بالا اگر شکاری دید خبر بدهند
بعد مسلولی باشی جنگلها رسید اورا هم گفتیم رفت عقب محمد قلیخان و خودمان نشسته مشغول صحبت
بودیم که یکبار عضد الملک گفت یک شوکا از جنگل آمده رفت پشت انخانه چوبی که آخر چمن و لب
جنگل است (توضیح اینکه این خانه را محض زدن شکار ساخته اند خانه ایست تنگ که شکارچی اینجا پنهان
شده هر وقت شکار عصر بچراچی آید میزنند) من هر چه دور بین انداخته دور خانه و چمن چینی ندیدم
عضد الملک گفت میروم بیرون می آورم راه زیاده می بود تنها رفته دم خانه که رسید شوکا از
پشت خانه پنج قدمی عضد الملک در آمده که تحت افسوس خوردم که چرا من خود با عضد الملک رفتم
والا او را دیده میزدم درین بین مسلولی آمده گفت شوکا فی در جلو تو می چمن است بر خاسته راه یاد
پیاده سر بالا رفتیم بعد من و مسلولی و این سلطه و میرزا محمد رفتیم برای مرق مسلولی نشان داد
که شوکا درین چمن است از جنگل ما بین دست رفته به چمن که رسیدیم چیزی نبود مسلولی دست بدست
سرا

سج

علامه بچه

گفت نیست من نگاه کرده دیدم یک دژه مانندی در جلوه است که تمام از آهن گرفته است اما توی چین معلوم بود که دژه و خرشته است فهمیدم که شکارچراگنان آن خرشته رفته است تفنگ چهارپاره را گرفته تنها با شکار فم درین صدهای صحت ممد یقینان از آن طرف آمد یقین کردم شکار بهمان جاست که میروم قدری دیگر رفته سرو کوش شوکار را توی چین دیدم از بس علف چمن بلند بود شوکار در علف غرق شده بود تا خاتم تفنگ بیدارم فرار کرد زمینیم همه خرشت و دژه بود دیگر هیچ شکار را ندیدم بهوای دست و جنبیدن علف تفنگ انداخته هیچ نفهمیدم که خورده یا نخورده باشد ممد یقینان از آن طرف فریاد زد که افتاد بسیار تعجب کرده شش فته دیدم شوکای ز شاخ و دایر بسیار فکشی افتاده است کار د آورده سرش بریده و همه تعجب زیاد کردند خیلی عرق کرده و خسته شده بودم سوار کالسکه شده رفتم رو بمنزل حالا وقت غروب است بقدر یک دو میدانی که راه رفتم کالسکی که جلومی نشیند پائین جبه گفت شکار پیدا شد نگاه کرده دیدم در چمن وسط جنگل بالا یک شوکا میخورد خود را آدم پائین من ممد یقینان دو نانی تفنگ را گرفته از توی چین که همه آب بود بالا رفتم کالسکها و همراهان همه توی جاده پیاده خنلی پیاده سرا بالا رفته تا رسیدیم بهار ق بسیار خسته بودم علف چمن هم زیاد بود شوکا پیدا نمود تا بهم بان افتاد که سخت رو بجنگل بزرگ رفتی انداختم اما معلوم نشد خورد یا نخورد ممد یقینان گفت یک شوکای دیگر بالا تراست دویده دیدم نزدیک جنگل بالا با فاصله دو سیست قدم بیشتر یک شوکا ایستاده تا خاتم بزم که سخت لوله دیگر تفنگ را بان انداختم جا بجا امید امان دیدم که بفید ممد یقینان رفت بالا به قدر گشت پیدا نشد آخر فریاد زد که تیر خورده توی نهالی افتاده است این هم بزود سرش بابریده آورد بر گشته کالسکه نشسته آیدم منزل صحبت زیادی ازین و مرد و فرنگی و غیره دم منزل جمع و منتظر بودند که ما چه می آوریم دیدند در این زمان کم دو شوکا شکار کرده آورده ایم بسیار تعجب کردند شب ششم صبح قبل از نهار رفتم بحمام فرور یک پروان آیدم رفتم منزل نهار صرف کرده بعد پیاده نفع کنان رفتم سحانه پرینس مخکوف درین روز ما مسافر غریب هم از اطراف فرنگستان خیلی باین شهر آمده و اشخاص معروفه خیلی در راه و نیمه راه دیده میشد رسیدیم سحانه بیلائی پرینس مخکوف

خود پرنس انجا بود باز و جانش که بسیار زن زن نک خوش با نیست زن تلخی و سینه هم که مقیم ایتالیا است
 بی شوهرش انجا هوا خوری آمد و در خانه پرنس خیلی صحبت شد بعد عمارت و اطافهای پرنس را کرد و
 تماشا کردیم پرنس بخکوف و دوازده سال است زمین انجا را خریده و بعد خودش عمارت کرده از باغچه و
 کالسکه و طویل و غیره ساخته است بسیار با صفا بود بعد باز پیاده مراجعت بمنزل نموده منار کرده و بعد
 کالسکه شده رفتم بقصر که سمش و نوشاتو آلت اس شلوس و لد کاستل است از کوچای نوی شهر
 سرا لارفته تا آنقدر گذشته افتادیم راه خیلی همه جا می خورد و باتانی رسیدیم بالا و پای قصر پیاده شدیم
 از منزل الی انجا بن ساعت بیشتر راه بود رفتم بالا جمیع طبقات و اما کن قصر را گردش کرده طبقه آخر را
 که فوق طبقات و برج باریکی بود و میانش پله تنگ چوبی داشت دیگر من رفتم لیکن من بهمان طبقه زیر
 برج که رسیدیم همه پیدای بود عجب چشم اندازی دارد طرف ما بین مغرب شمال و دهانه دن که مثل مار سفید
 می چید نظری آید و شهر و قلعه را مستاد که جز ملک با دن باد است همه پیدا بود از طرف دیگر شهر
 با دن باد و همه جنگلها و هیت زمین و چمن نمایان بود بسیار جای با صفا نیست این قصر البته انکیزا
 سال قبل از این سلاطین فرمانستان بنا کرده اند اما مرء و بزرگان همین محکمت با و ساخته اند خیلی بلند
 است و از پای قصر تا بالا پله زیاد میخورد و همه جاز در زینسکهای عمارت کلهها و غلغلهای خوب در آمده است
 تمام این قلعه و قصر از سنگ است بنیان عمارت خیلی محکم است و هیچ عیبی ندارد اما ظاهر آن خراب است
 و همین خرابه را باز بطور بسیار خوب و پاکیزه نگاه داشته اند که مردم تماشا و سیاحت بیایند فرنگیان
 هم از زن و مرد زیاد در انجا جمع بودند یکت ساز با وی ساخته در روزنه و یواری گذاشته بودند
 سیم از پی ساخته مثل سیم کمانچه سیم این طرف سیم آن طرف کشیده بودند ساز بسیار بزرگی بود
 همینکه با میوزید صدای بسیار خوب و لحن آهنگ بسیار خوش بلند میگوشت میرسید خیلی چیز خوب
 بود بعد پائین آمده از راهی دیگر که خیلی با صفا بود مراجعت کرده غروب و وارد منزل شدیم امشب در
 تالار و عمارت کلوب که تفضیلش سابقا نوشتم مجلس بال و رقص است و چراغان کرده اند کیسا
 از شب رفته با کالسکه رفتم سهپالار اعظم هم بود داخل مجلس شدیم تا لار همه روشن زن و مرد و سبک

فرنگی غیره همه جمع بودند بخصوص در آن تالاریکه کوچکتر بود و در تالار اصندلی گذاشته مردوزن زیادی
از پیر و جوان نشسته بودند پشت سر اینها یک سازه بوده ما بهم رفیقیم بالایی تخی که مخصوصاً بجهت ما حاضر
کرده بودند روی صندلی نشستم اول مجلس قدری بسکوت گذاشت سپس تالار اعظم گفت خانها اجازت
میکشند که قصه کنند گفتیم هیچ مجال نکشیده شروع کنند ساز زدند و از دور تالار زنهار و دریا
بر خاسته بوبت میرقصیدند بسیار با تماشا مجلسی بود اما قدری گرم بود بعد برخاسته پیاده رفیقیم منزل
حقیقت زیاده و در خان خوبی بود شام صرف کرده خوابیدیم یکشنبه بهفتم باید ان شاء الله تعالی برویم
بپاریس در یازده فرنگی از نصف شب گذشته که کیساعت بظهر مانده بود حرکت شد رفیقیم با او نشسته
راه افتادیم چهار ساعت راه است الی سرحد فرانسه و المان یعنی سرحد مازده که در جنکت آخر مقرر
شد که آن سرحد همیشه آوری کو راست قصه بزرگی است از اینجا باز هزار قدمی هم پیش میرود که خاک
پرو س است اینجا بیک انسان یونی میرسد که خاک فرانسه است خلاصه را ندیم همه جا چمن و سبزه
و گل و چمن و رودخانه آب و بسیار بصرها بود اما جنگل سرو و کاج رفته رفته کم شده و سایر اشجار جنگلی
زیادتر بود بعد از دو ساعت بکنار رود درن و شهر کابل که در سابق سرحد فرانسه و المان بوده است
رسیدیم بل بسیار خوب طولانی اند آهن داشت نظروف رودخانه شهر آبادی استر از بوزخ است
که شهر بسیار معظمی است و کلیسای بسیار بلند و تفریحی دارد از سر میل کلیسا الی وی زمین از یکصد ذرع
مجا و راست کلیسای کلون المان و کلیسای میلان و بروکسل را که در سفر سابق دیده بودم اگر چه بنای
آنها بخصوص کلیسای میلان بزرگتر از این است اما این خیلی بلند و محرومی است که بالایی کلیسا بطور
تیر بالا رفته است خلاصه در گار کالسکما ایستاد و اینجا سه ساعت باید بمانیم که شهر را تماشا و گردش
کنیم کالسکما حاضر شدند و سپس تالار اعظم و امین الملک سوار شدیم حاکم نظامی و قلمی و رئیس اعتبار
شهر که از المان هستند با سایر بزرگان و جزالها همه لب کار حاضر بودند حاکم قلمی شهر پیش جزال اسکوا
حاکم نظامی پیش جزال بوزریش اعتبار که فرانسه خوب حرف میزد و همه جا را او نشان میداد
و معرفی میکرد و پیش ما درم داخل شهر شدیم قلعه بسیار سختی دارد که فرانسه با ساخته اند و این شهر

Strasbourg

در جنگ هفت سال قبل ازین ستمه تمام محصور قشون پروس بوده است بر داری خزان و در دکه بالاخر
 بعد از جنگهای باد و انداختن کلوله بای چهاره توی شهر تسلیم شده بود و ندیخی خسارت باین شهر رسیده است
 گمانجا شهر که بسیار معروف بوده است بالمره آتش گرفته و تمام سوخته است اغلب شهر خراب و زیر
 و زیر شده بود که دوباره از نو ساخته اند هنوز هم جای کلوله های توپ و چهاره دیوار بای قلعه و کلیسا
 باقی بود اغلب اشکال که از سنگ تراشیده و در بالای کلیسا و دیوارهای آن نصب بوده کلوله خرا
 کرده و بر زمین انداخته است حالا دوباره عوض ایسا زنده و چهار می میکنند و بجای اول نصب میکنند
 امروز هم دیدم چهار و بنا کار میکردند خلاصه قلعه شهر و قلعه تو دو است و خندق هم آب دارد و
 خانه از وسط شهر میگذرد که همش اهل است قدری پایین تر از شهر داخل نمیشود و از دروازه بای شهر
 پرون فقیه هنوز عقاب فرانسه بر سر دروازه بای شهر نصب است تا رسیدیم به پارک و چیا با آنها
 تفریح گاه شهر پارک خوبست چیا با آنها درخت چار دارد که الی حال چار در اینجا مانده بودم بعد فتم
 بجای که نادر بختان میگویند یعنی کرخانه است که در زمستان درخت نارنج و بعضی اشجار که میر بر آسجا گاه
 وادی و حفظ می کنند و تابستان پرون آورده جلوه عمارات و توی باغهای گذار ندر اشجار نارنج بسیار
 قوی که شاخ و برگ سرش رازده کرده و موزون کرده توی چلیکهای بزرگ کاشته اند و سچوقت در
 نمی آورند هم نارنج تازه داشتند هم بهار باغهای قشنگ و گل های خوب داشت قدری کشته پرو
 آیدیم این تابستان و باغ رانامه لیون اقول اهل شهر استرا بخنده است مردم شهر بسیار بخشنده
 یعنی آثار بشت در ویشان بود قشون پروس بقدره هزار نفر همیشه اینجا حاضر است خیلی خوش
 لباس و پاکیزه بودند که در هیچ جاقشون باین خوبی و تمیزی و جوانی ندیده بودم و پرون شهر باز
 اشکال مات و قلاع می سازند برگشته آیدیم کلیسای بزرگ بسیار خوب بنا نیست تمام از سنگ است
 و چهار می بسیار خوب کرده اشکال انسان و ملک و غره را بسیار خوب از سنگ در آورده اند و بقدر
 این بنا مرتفع است که از زیر نمیتوان نگاه بالای میل کرد کلاه از سرمی افتد و دو سیست و پنجاه پله
 بخورد و خواستم بالا بروم باران مانع شد توی کلیسا را تماشا کنیم از وحام زیاد و دی از زن و بچه شد

توی کلیسا را هم زیاده از حد خوب حجابی کرده بودند محراب بزرگ را کلوله توپ خراب کرده بودند مثل
تعمیر بودند پرده جلوان کشیده بودند که دیده نشود اما محرابهای دیگر که دیده شد بسیار زیارت بود و منبری
در اینجا بود بسیار قدیم و از سنگ تقریباً یک هزار سال قبل ازین ساخته اند خیلی بلند و خوب منبرست گیس
عجیبی هم توی کلیسا است که از کارهای بسیار قدیم فرنگستان است که بگذارد و پانصد سال قبل ازین گویا
ساخته اند خیلی چرخ و اسباب دارد و بدیوار کلیسا نصب کرده اند یک خوش مصنوعی بر روی دارد که وقت
ظهر سر را تکان داده و پرو و بالها را کشوده مثل خوش صدای بلند بخواند شخصی که تقصیل ساعت را عرض
میکرد وقت یک تکیان حالت خوش سید خودش مثل خوش خوانده و صد کرده گفت در وقت ظهر
این طو میخواند و تقاضا میل میکرد دارد که در هر ساعت آدم و سوار حرکت کرده راه میرود و از این طرف
با نظر میکند و یک کره بسیار بزرگی هم ساخته زیر ساعت نصب کرده بودند که نمایان بود خلاصه
بعد از نماشای همه جای کلیسا بر کشته سوار کالسکه شده معاودت بکار نمودیم چون یک ساعت دیگر
بوقت حرکت مانده بود بجهت گذراندن وقت بالا خانه معانخانه نزدیک کار فرم اطاق کوچکی
بود منظره بشهر داشت نشسته نماشای عبور و مرور مردم شهر را می نمودیم باران هم می آمد تا وقت
حرکت رسید پائین آمده کالسکه بخار نشسته رانده رسیدم بشهر کوچکی موسوم به ساوژن بعد از آن
بسیار برکت که اینها جزو مملکت آراس است که پرو و سواران فرانسها گرفته اند نقد این راهها با صفا بود
که در هیچ جا ندیده بودم رودخانه های کوچک چمنها گلها زراعت زیاده و آبادی بسیار تپه های بلند با
با صفا جنگلی مملو از درخت شهر ساوژن را میتوان گفت که از بادن با وقت شک تراست هیچ کناره
خانه و جنگلها و چنایان درخت آفاقای معین و گلهای خوب داشت حالا اول فصل گل آفاقا
و چون در اینجا باره امین از تپه و ماهورهای بلند میکند و از شش توئل که ششم توئل اول لاجیم بقدر
طول است که عبور از هر یک بقدر و وسطه دقیقه طول کشید اما توئل آخری زیاده از همه طول داشت و
خیلی مهیب و تاریک بود تقریباً چارده دقیقه طول کشید اما از آن عبور نمودیم و در همان مینی که از آن
توئل آخری میکشد ششم یک کالسکه بخاری از طرف فرانسه می آمد صدای مهیبی داشت و رو به

دوشنبه هشتم

بادن باد میرفت از توئل که قدری گذشته بود روی کور سرحد فرانسه و پروس رسیدیم آوری کور متعلق به پروس است مگر من و همراهان پیاده شده در استایون شام صرف کرده مراجعت کردند و اینجا از آن زن تبری که از جانب فرانسه آورده بودند حمل و نقل کردیم کالسکه ما خیلی خوب و ما به راحت بود بعد از اتمام حمل و نقل براه افتادیم ازین جا بعد همه جا خاک فرانسه است باز به منظور کل و جنگل و سبزه و زراعت و آبادی و رودخانه بود کم کم شب رسید ما هم شام خورده در روی نیم کتی خوابیدیم و دوشنبه هشتم باید صبح نار بک و ارد پاریس بخویم یکبار دیدیم کالسکه با ایستاده پیشخدمتها کفند گار پاریس سید ایم آدم پائین نظر آقا وزیر مختار پاریس و زرمیان خان و میرزا جواد خان سررتیب که اسباب الیگزندیون آورده است و میرزا رحیم پسر حکیم الممالک که سفر سابق با ما آمده بود و والی حال در لندن مشغول تحصیل بان انگلیس بوده و زبان را خوب آموخته است و ده نفر صاحب منصب از جانب مارشال لاکامبون که اسم بی کولونل لامول و دیگری لیوتان آبی است با میو بی پرستن ترجم السنه شرفیه که بنیابت میو و ادینک تون و وزیر امور خارجه فرانسه که امروز برای مجلس کنسره برلین رفته است آمده بود همه در نگار حاضر بودند خلاصه موارد کالسکه شده رو بشهر آمدیم جمیع مردم خواب بودند هیچ صدای نبود و ارد کران بوتل یعنی همانخانه بزرگ شدیم که برای ما و همراهان منازل و اطافهای بسیار خوب جاره و مقیم شده است و همه پادشاهان که پاریس می آیند در همین همانخانه منزل میکنند بعد از قدر استراحت این الممالک و زرمیان خان و محمد قلیخان را احضار کرده گفتیم کالسکه حاضر کنند که با کیسو زیسون برویم کالسکه چون قدری دیر حاضر شد و ساعتی خوابیده از کسالت چوالبی شب درآیدیم بعد برخاسته نماز خردیم مارشال لاکامبون رئیس جمهوری فرانسه بدین ما آمدن شسته قدری صحبت داشتیم بعد از رفتن مارشال کالسکه نشسته از در تر و کار و رفتم توی الیگزندیون یعنی و دخانه سن در وسط است اینطرف همه باغ است و باغچه گلکاری و قهوه خانه های متعدد و عمارات چین و بصر و ایران و تونس و حوضها و آبشارها و فواره ها و تالار بزرگ که منبر که از زیر آن آبشار جاریست و زیر دست آبشار حوضها و فواره ها است و در جنب تالار گلری و دالان است که شبها دکنه

قدیمه را اینجا گذاشته اند بعد از بل و دو خانه که رد میشود باز خیابان و باغچه و فواره باو چرخه است از اینجا داخل اصل اکسپوزیسیون میشود که در شان و دمار ساخته اند از درز و کادروالی دم اکسپوزیسیون مسافت زیاد است بعد از قصر جا رتا دور و دروازه طهران از کثرت و ازدحام مردم نمیشد راه رفت و جای مانما شاگرد همه بنای اکسپوزیسیون از آهین بلور است از هر طلت و دولت و مملکت متاع و آدم در اینجا هست اگر بخوانیم شرح تروکادرو اکسپوزیسیون و ابنیه و فواره باو آبشار باو باغچه و گلکاریها و خیابانها و چمنها و نماشا بنها و صنایع عجیبه غریبه کل دنیا و خرجی که در ایجاد این بناها و خرجیم آوردن این اسباب شده است یا مردم تحمل شده اند و منافعی که کمبانی این بازار و صاحب این کار میبرد و لذتها و دنیا را که در اینجا بچ و وضع میآیند و میروند و وضع دالانهای نوی اکسپوزیسیون و جواهرات نفیسه و اشیای نیکه از دو پولی صد هزار تومان قیمت و ارزش دارد و چرخه و غیره و غیره را بنویسیم و تفصیل بدیم باید یک کتاب عجیده و بقدر شان بنامه بدست گرفته تا ندانی که اکسپوزیسیون برپاست همه روزه از صبح الی صبح روز دیگر متصل بنویسیم با عرضی از اعشار و اندکی از بسیار از هر کز نخواهیم توانست بنویسیم تا تخفیف چشم خود ببیند محال است بتواند با خیال و تصور همچو وضعی را مجسم کند و مقصود سازد خلاصه با کمال خشکی مرا جفت کرده تا رسیدیم بدرت و کادرو و بیرون در آنهم یک حوض ساخته اند فواره افشان کرده و دارد که بار تفاع زیادی آبر افشان بالا میبرد و در اینجا هم باغچه و قوه خانه های زیادی و ابنیه متعدده دارد و سوار کالسکه شده رفیق منبر الی این بعد الی روز خروج از پاریس انشا الله و دیگر وقایع را روز بروز مفصلا نخواهیم نوشت همان مطالب و بعضی فقرات لازمه را بنویسیم این منزلی که ما داریم کران موبیل است بسیار عمارت بزرگ عالی است البته تقریباً دو هزار اطاق و تالار و پورت دارد و همیشه البته دوسه هزار نفر در اینجا غذا میخورند و میخوابند و با وصف این طور نیست که هیچ معلوم نیست کسی دیگر هم در اینجا منزلت دارد و صاحب اینجا بکفر نیست از قراریکه گفتند کمبانی اینجا را بنا کرده است چقدر با عملیات و تحریر و نو کردارد و همه طاقتها با اسباب و تئیل است در با همه یکبار چه آینه یعنی بلور بی جوده است و اطاقها همه چهل چارغهای بزرگ عالی دارد، کران موبیل بسیار زیاده و یکست کران او پر از اینی نماشا

بزرگ که پاپیون بستم بنا کرده و هفت هشت کرو تومان خرج آن شده و تازه سه سال است که با تمام
رسیده است و بقیه شب تماشا میدهند و ساز میزنند اما مکان و صندلیهای آن بسیار گران است
و طواین بوقل فلان تماشاخانه میدانیست که از پنج طرف راه کوچها و بولوار و باری مخصوص دارد
و از صبح الی هفت ساعت از شب گذشته علی الاطلاق بدون دقیقه انقطاع کالسکههای مختلف از هر
جور و هر قسم و امنی و بهای بزرگ یعنی کالسکههای گرانیه دو طبقه که ملواژ آدم است در رفت و آمد است
و صدای عراده کالسکه آبی قطع میشود مثل رودخانه ایست که صدای آن گوش برسد و از این عبور را
کالسکهها برای رد شدن پایده خیلی خطر دارد و در و زجوانی هجده ساله در همین کوچه زیر عراده کالسکه
رفته فوراً مرده بود در کوچه بجز صدای قرقر کالسکه و عراده و صدای کالسچی که بطرف خواصی صد میکند
و بکوش صدای لفظ او می ممتدی میرسد و صدای شرق شلاق و فچی کالسکه چها و صدای بوق منحنی
بوسها برای خبر داری مردم که زیر عراده نمائند و بکریه صدای در این شهر شنیده میشود و اطفال
حیرت و تعجب است که اینهمه مخلوق از هر جور از بزرگ و کوچک حتی در آخرهای شهر و کوچههای پست
حتی بچهای کوچک از صدای بقاعده بلند میشود و ابد کسی بلند حرف نمیزند و دو چشم هرگز
دست و پنجه نشده نراع نمی کنند هر کسی بی کار خود است و سر باین انداخته راه میرود و با یکدیگر
بخوی حرف نمیزند خلاصه روز دوم و روز دهم باز دیدیم بعمارت الیزه که منزل مارشال
ماکماهون است روزه مارشال هم بود قدری صحبت داشته برخاسته آمدیم منزل بعد شبماکسپو
رفتیم نظارتا وزیر مختار و زمین خان بودند از در تریوکا درو داخل شدیم اما امروز کوکول و احتساب
بود مردم این پیش میگردند خیلی کشته بعمارت ایران رفتیم بسیار بسیار خوب ساخته اند عمارت مصر
و تونس و چینی و ژاپنی نزدیک عمارت ایران است اسناد جینیغلی معمار صفهانی که سابقاً هم عمارت
اکسپو زیسیون وین را ساخته بود ساخته است خودش هم حاضر بود این عمارت شبیه برج عسرت
آباد است اما همان مرتبه اول یعنی کچو صحنه کاری در مرتبه تختانی است که حوض مرمر دارد و آب
از آن حجه بعد پله خورده بالا میرود روی حوضخانه اطراف آنه کاری هم ترنس بسیار بسیار خوبی ساخته

پنجه باو در باونجاری بن عمارت همدار از ایران ساخته آورده اند مردم خیلی تهاشای اینجا میسازند قدری
 نشسته ایم پایش رفیقم از پل نیا که ششم روی این پل که وسط تروکادر و و کسپو سیون است بسیار
 بسیار چشم انداز خوبی دارد و دهانه سن در کمال صفا از زیر میکذر و کشتیهایی که چکست بنجارو ایم در آمد
 شد است و از طرفین رودخانه که کوچه است که از زیر پل میکذر دو کالسکهای سیی داریم در تروکادر است
 در جلواز دور تپه ها و بلندیهایی خیلی خوشتر سید است که راه آهن از شهر بورسیا بل و از اینجا شهر از پل
 بلندی از توی خیلی میکذر و دو بنجارش مثل یکت مار سفیدی بچپیده میرود و دیگر با خطر راه آهن
 دیگر است که از اینجا هم کالسکه عبور و مرور میکند خلاصه رفیقم تا رسیدیم بنوی دالانها و قیمت های
 اکسپو سیون که هر مملکتی محلی مخصوص و قیمتی علیحده دارد از قیمت های انگلیس و فرانسه و ژاپون و روس
 و منسه و المان و نیکی دنیا و ایتالیا و دول کوچک نیکی دنیا و غیره همه جا گذشته قیمت ایران رسیده
 اینجا قدری نشستیم متاعهای خوب داشت حتی آلات طرب ایرانی قاتم و غیره که از قراریکه میکفند
 یکی از آن آلات و اسباب طرب را بچهل تومان خریده بودند زربهای اصفهان با چهای یزد و کاشا
 و غیره و غیره قالیها و فرشهای خوب متاع ایران خیلی در اینجا با مرغوبت و قیمت اعلی مخزن دیکت
 برده میفخت دارد و دولت المان این دفعه متاع نفرتناده است بهیچ وجه مرغوبی پر دانی نقاشی
 دولت عثمانی هم بواسطه حوادث که در آن مملکت رو داده است نه متاع نه ماموری فرستاده است
 خلاصه شرح امتعه و صنایع و اشخاص مختلفه را از زن و مرد حتی سیاههای افریق و عرب و شامات سیاه با
 خوب نیکی دنیا از زن و مرد با مالی جزایر اوسانی و صبی و ژاپونی و هندی و غیره و بهیچ وجه نمیتوان
 نوشت و شرح داد بعد با کمال خنکی از در قوه خانه دو وال سرون فته با خیلی راه پیاده رفیقم کالسکه
 رسیده سواری شده از دروازه و باغ انوالید و باغ وحش و حیوانات که متعلق با اکسپو سیون است
 رفیقم به منزل بلجی انگلیس لورد لیون و دیلجی و س پرس از کوف بحضور آمدند دو کت دوست پسر
 پادشاه ایتالیا که سابقا پادشاه اسپانول بود و کسال سلطنت کرد بعد سخنانی استعفا نمود و همین
 حکام مختلفه ما منزل آمد و دو بدیدن ما آمد * امروز به بود بو لکن رفیقم عصر با آنقدر کالسکه تردد

میکنند که حد ندارد و نمیتوان حساب کرد که چه میآید و چه میرود که دشگاه عصرهای اهل پاریس اغلب بخت
 که بر اینچو گردش که بهای دیگر دارند که بحساب نیاید روز دیگر با کپو سیون رفتم از در قنوه خانه دو
 داخل شدم امروز مبلغ زیادی در کپو سیون از امتعه هر دولت اسباب متیاع نمودم از در تروکار در
 بیرون رفتم مراجعت بمنزل کر دیم روزی به بوت و سوتون رفتم تا صحر الملکت و عصف الملکت
 فقط همراه ما بودند این مکان باین شمال و مغرب پاریس است و جائیست که آب اغلب محلات
 شهر را از اینجا قنوت میکنند و بواسطه ارتفاعی که دارد و مشرف بشهر است و تپه بای مرتفع دارد
 این سمت شهر و محلات اینطرف سابقا بسیار کثیف و خراب بوده است در زمان امپراطور
 ناپلیون سوم ابتدا آبادی و ساختن اینجا شده و روی تپه با که طبیعتا چین و کل است چنانها ساخته
 و همه را سنگ فرش کرده و ده کالسکه احداث نموده و کلکارها کرده و آبشارهای مصنوعی ساخته اند
 دیگر دریاچهها و پلها و دره ها و قنوه خانهای متعدد و جاهای خوب بنا شده بسیار بسیار جای با
 صفائیست و بواسطه ارتفاعی که دارد نصف شهر پاریس منظرگاه است خیلی پادیه و سوار کشتیم
 حقیقه برای گردش و تفریح بهترین گاهناست اگر خوبی ترکیب وضع و هیئت استعمار که چه قدر مطبوع
 و از روی سلیقه ساخته شده بخوانیم نویسم باید کتابی عمیده نوشته شود پس گفتار همین اشاره
 بشود برای چراغ برقی که الکتریسیته میکنند که قوه چرخ الماس است بکفر چندین روسی که آتش
 یا بلوچوف است یعنی مسیوب چه زبان روس یا بلوچکوسیب را میگویند این اختراع عجیب را
 کرده و در پاریس رواج داده است در خود شهر بطریق یا جای دیگر فرانستان هنوز رواجی
 ندارد و در همین که چه پاریس که فقط از جلومهمین محاسنه و کران او برای پالمر توپال که بازار
 معتبر است بقدر چاه شصت فانوس از این چراغ میوز و انیکو چه را مثل روز روشن کرده است
 هیچ معلوم نیست که شب شده است مثل روشنی پن الطلوعین بلکه روشن تر است و چراغهای دیگر
 که از بخار گاز و غیره است پیش این چراغ مفاد و مصداق این شعر است (الهی کور روز روشن شمع
 کافوری مند) از اتفاقات این روز بایکمی هم این است که پادشاه سابق با نور که مملکت آنرا

دولت المان تصرف کرده است و حالات او را در روزنامه سابق فرانکستان خود نوشته ام
 مدتی در پاریس بوده و در روز غفلت فوت شده است و مشخص عمومی تنی پادشاه انگلیس است و
 در همین روز ولیعهد انگلیس پرنس دو گال میخواستند بدیدن باینکه هیچ این اتفاق افتاد و از آن
 عذر خواسته و بعد از سه روز بدیدن ما آمدند چون ولیعهد پرنس اسپوریون متاع انگلیس هستند
 مدتیست در اینجا توقف دارند روزی رفتیم بان کن سوار شده و رو بتهالی پاریس اندیم با کالسکه
 ابسی تجاوز از کیساعت و نیم راه است را ندیم تا از قلعه پاریس خارج شدیم از دیهی عبور شد همه جا
 آباد است و این سمت کارخانه های زیاد دارد که از همه میلهای بنجار و دود بلند بود از کارخانه
 شیشه سازی و غیره و غیره گذشته تا رسیدیم به سنت دنی که شهر کیست و سه هزار نفر تقریباً جمعیت
 دارد و قلعه مثلثی دور آن ساخته اند یکطرف این شهر را کورون و سنت دنی میگویند از اینجا گذشته
 بدیر و آبادی دیگر رسیدیم یعنی از سنت دنی قلعه بریش دیده میشود پس از آن بان کن رسیدیم نقطه
 بزرگ کیست معاشخانه های خوب دریاچه بزرگ حمام بزرگ و آب معدنی کوگردی دارد و مردم
 معمول پاریس دور این دریاچه و تومی این جنگل و جنگلها بنای محوطه اینجا خانه های کوچک و بزرگ
 بیلاقی ساخته اند پرنس روزنامه فنگار و و امیل ژیراردن هم که یکی از نویسند بای معروف پاریس
 نزدیک این دریاچه خانه بیلاقی دارند آب دریاچه قدری سبز رنگ بود اما گفتند بعد از این
 صاف میشود قایقهای متعدد خوب روی دریاچه است که مردم سوار شده گردش میکنند
 دور دریاچه دو هزار ذرع میشود و وضعا طولانیست قوی سفید و سیاه در دریاچه زیاد است
 که دستی انداخته اند جزیره کوچکی وسط دریاچه است درختهای زیاد دارد و وضعا در و بسیار
 قشنگ و معروف بجزیره قواست یکی از چشمهای آب کرم کوگردی که بحام میرود از میان همین
 دریاچه بیرون بیاید لوله ابی از تومی آب کشیده اند که آب بواسطه آن لوله بحام میرود چشمه
 آبی از خود حمام هم در میآید اما حمامش بوی کوگرد دارد و حمام وسیعی است که مردم بیشتر برای
 معالجه میآیند خلاصه قدری در اطاق معاشخانه نشستم بعد برخاسته بقایقی نشسته تهرمان هم در

قایق دیگر و قدری روی آب گردش و تفریح کردم و ابرو دباران هم گاه کاهی بسیار یک قهوه خان
 بسیار تشنگ و مرتبه بطرز وضع خیلی خوب لب آب ساخته اند اول نفیتم بالا گردش و نماشای قهوه
 خانه را کرده بعد بقایق نشسته اندیم تا آخر دریاچه یعنی انتهایی آن تنگ و بارکیست که بر روی آن
 پلی ساخته اند و از زیر پل وصل دریاچه کوچک دیگر میشود که همش سنگت گراست از زیر پل عبور
 کرده و داخل اندر یاچه شده و نفیتم کنار و باغ و عمارات پر نس مائید و خرعموی مابلون بیوم و خل
 شدیم این باغ و خانه سیلانی شاه زاده خانم است خودش پاریس است اینجا نبود گردش کنان نفیتم
 تا بالای باغ و عمارت آن رسیدیم خیابانها کایستانها چمنها درختهای قوی مرغان همه بخوانند اما
 احدی در این باغ نبود مگر یکی دو نفر سراید از درب اطفا را باز کردند نشستم یکی یکی از اطفا می
 شاه زاده خانم را نماشا و گردش کردم پردهای نقاشی بسیار خوب داشت بخصوص یک پر
 صورت زن نجی که بسیار خوب کشیده بودند کار نقاشان فرانسو بود معلوم شد شاه زاده خانم
 خودش هم نقاشی میکند پرده روغنی نمیکاره در روی چهارچوب بود گفتند کار شاه زاده خانم
 است خلاصه پروانه آمد گردش کنان نفیتم و بدریاچه و قایق نوی قایقی دیگر که نزدیک قایق
 ما بود و تخریب یا خوشگلی که خودش پار و میزد ایستاده متظر آمدن ما بود گفتنش چتر کا داشته
 خود خانم مشغول پار و زدن بود و همه جا با ما همراهی میکرد قدری دور دریاچه گشته آمدیم دم قهوه
 خانه از قایق پیاده شدیم جمعیت زیادی ایستاده بود از زن و مرد رئیس حمام آب گرم اینجا
 بود قدری صحبت شد بعد سوار کالسکه شده مراجعت کرده غروب بنزل رسیدیم یک حمامی نزدیک
 همین همانجا است که مشهور است بحمام ترک یعنی عثمانی که بطرز و طو رحا حمامی آنها ساخته اند
 و نفر معمار با هم شریک شده قریب هشتاد هزار تومان خرج کرده اند یکفصل روزی صد تومان داخل
 دارد و هشتانست که حمام بزرگ و وسیع خوب در پاریس محض همین است و اغلب اهل شهر این حمام
 میآیند یک آینه بی چوبه که فاصله مابین کرخانه و سر حمام است بهفت ذرع ارتفاع و سته ذرع عرض دارد
 و حوض آب سرد طولانی از وسط سر حمام ممتد شده قدری داخل کرخانه میشود از زیر همین آینه بزرگ

که میتوان از سر حمام توی حوض زلفه از زیر آب بگرخانۀ آید باز گرخانۀ سر حمام رفت آب این حوض سرد و بسیار صاف است آبهای دیگر سرد و گرم کم کثشت و شوی تن است همه بشیر و حوضهای کوچک مر است که شخص بپزند از آنجا بد شیر از آب سرد و گرم باز کرده داخل آن حوض کوچک میشود و بهر طور ملایم بدن او دست قرار میدهند زمین حمام از سنگ الوان مثل خاتم سازی مفروش است خلاصه سرون شوی خوبی کرده از حمام بیرون آیدیم دلاکهای عرب انجری در حمام کار میکنند جدتکار بسیار هم دارد) مبهوات این فصل در پاریس از این قرار است آکو بالو کیلاس آما برو دیکت طعم دارند ترش است نه شیرین معلوم نیست چه طعمی دارد زرد آلوئی خوبی دارد انگور هم دارد آما بی مزه است طالبی است آما تعریفی انجیر سیاه در آن بادام تازه خوب خیار را ما خیار خوبی ندارد در پرتغال است آما که مزه و کم است لیموی ترش با دجنان هم دیده شد آما خوش طعم نیست بعضی بویه جات دیگر هم از قبیل سیبک و غیره است آما همه این بویه بسیار گران است اغلب هم در گرخانۀ علی سیاه شکلات طالبی را دو تو مان میزنند و همچنین سایر مبهوات از همه چیزهای پاریس عجب تر و از همه اشیاء و الوان و حیوانات و مردم و مردم مختلف کیوسیسون و غیره غریب تر و در میرزا عبد الوهاب مسوئی کیلاس نیست با پیرت بسیار که بغرم مکۀ آمده است امروز این خبر شنیدم سفر که کنم تا انجریات رسم زانکه است رودار را حقیقت بجان روز شنبه سیزدهم صبح بعد از نهار خواب و لیجه بختیس بدین مآلید خیلی صحبت شد میو بلیند و زیر مختار فرانسه که معتم طران بود قبل از آن وارد پاریس شده است امروز بحضور آمد خبرال شریون که در سفر اقول ماکو لول و در آنوقت جز هماننداری ما بود و ایچی کبیر منته معتم پاریس که سمش کونت وین فن است هر یک بحضور رسیدند بعد موار شده شد کردش کرده رفیم تا محلی که نزدیک آوالید و محل نمودن و امتحان کا و کو سال و دوک و غیره است بهمین که بر قسم از این حیوانات ماکول الحور از هر دو لای آورده با هم موازنه و مقابله می کنند که کدام بزرگتر و کدام قریب تر است و آن کیسکه جوان قریب تر داشته باشد مال طلا یا نقره میدهند آما حقیقه کا و دیده شد که باین چاقی و فربهی هیچ حیوان دیده نشده است از هر ط چاقی چشم کا و

از حد قهوجاست پرون بیاید بقدر یک فیل گوشت داشتند مکنوج کا عجیبی دیده شد که زکش تیره
و بسیار حبیب و فربه است و مطلقا شاخ و رخی آورد و نه زنه ماده آن از مال مملکت اگر کوس نکلیست
بعد قدری با کالسلکه در بود بولن گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم قبل از شام فقیم تماشا خانه
کران او بر آنکه نزدیک منزل است پیاده فقیم سپهسالار عظم و سایر ملترین هم بودند سپهسالار عظم
چون احوالش خوب نبود و در بر پشت یعنی بعد از یک اکت برخاست این تماشا خانه بهتر تینماشا
خانهای فرانکستان است از حیثیت زینت و بنا و در عهد ناپلئون سوم نباشده است اما بعد از
رنوال سلطنت او با تمام رسید بهفته سه شب باز است و تماشا میدهند لیکن گفتند و فطش به
خرجه کفایت نمیکند در هفته سه شب بشی سه هزار تومان از مردم پول میکشند مکان و صندلیها
بسیار گرانست زمین را بر و با و الا نه و اما لار برکت برای صرف شب چره و همه از سنک
مورایق است (موقوف) یعنی خاتم سازی آناه خاتم سازی که در ایران از استخوان بسیارند بلکه
سنگهای الوان کوچک را بهم وصل کرده نقش میاندازند مثل خاتم و فرش زمین میکنند و استادان
ایطالیائی آورده ساخته اند اما لار شب چره خوری خیلی مزین و بزرگ و عالی است چهل چراغها
زیاد و آینه های بزرگ و آینه های بی حیوه یک وصل بسیار بلند و عریض جلو چهره ماست
که نگاه میکنند بگوچه که تازه ساخته اند و میفهمند و به پاله رویال چراغهای الکتریسیته الی اخر
کوچه ازین منظر بیدست مثل مشعلهای نور این کوچه را یکسال است تمام کرده اند خلاصه کل بنا
این تماشا خانه از سنک و مرمر است پله های بسیار خوب دارد و تونهای سنگی خیلی خوب است
ماده از نزدیک بنشینیم تماشا خانه چهره است جمیعت زیاد از حد بود و پنج پرده نمودند و ماده
پرده را نشستم باله و رقص بسیار خوب دادند البته سیصد نفر دختر لباسهای مختلف بسیار تشک
رقص میکردند یک کشتی بزرگ هم نشان دادند که غرق شد و دروان سباب کشتی را غارت
کردند خیلی تماشا داشت بعد بن رفته پایین را تفصیل تماشا کرده مراجعت بمنزل کردیم شمی هم نمایی
شب قبل از این تماشا خانه شامه فقیم بسیار تماشا خانه تشک بانکت خوبیت کارهای خیلی خوب کردند به

رقصهای خوب و بازیهای بسیار مرغوب بطور عادی و از شیطان و اجنه و غیره در آوردند دیگر مثل حقه بازی کاری
 کردند که خیلی تماشا داشت میدانست در مقابل این تماشا خانه معروف به شامله که تماشا خانه هم به
 همین اسم موسوم است خوش و خواره بزرگی در وسط میدانست که آب از آن جاریست و در یکشنبه
 چهاردهم است دوانی بود در لون شان بود بولون در ساعت یک و نیم بعد از ظهر در شال
 ماکامون انداختند و با اتفاق مار شال بکال سکس و بازی شسته و جزال نیزاک هم که در پیش شال
 کمال اعتبار و دوق را دارد در کال سکس مار و بر نوشته اندیم سپهسالار عظم چون ما خوش بود دنیا بدست
 زیادی در راه میآمد و میرفتند ما رسیدیم به لون شان که تفصیل اینجا را در روزنامه سابق فرنگستان
 نوشته ام جمعیست بسیاری از زن و مرد بود بالا خانه رفته نشستیم جلو بالا خانه تومی چمنها و دست راست
 و چپ از آدم سیاه شده بود مار شال زوجه مار شال و ملکه سابق اسپانیول که حالا هم نیز
 پسرش پادشاه اسپانیول است وزن بسیار تشخصه و بزرگ محترمه است همه در بالا خانه باناشسته
 بودند ایطالی اسپانیول هم که همش مرکی و مولن است بارش بودند دختر با جاتی هم داشت دیگر ایطالی
 کیر روس و اطیش و برادر علیحضرت امپراطور اطیش آرشید و ک لونی و میکور و میو و دالکام پاریس
 و میوژکو رئیس احتساب کل فرانسه و دوک دوست برادر پادشاه ایطالیابا صاحب منصبان
 ایطالیانی و مرشال کان و برو جزال و نواریش نشان لژیون دو نور و پرنس خان و دختر رئیس کسپو
 ریسون و پرنس کلانین دختر لوی فلیپ زن پرنس ساکس کو بورخ که خیلی زن بخوبی بود امیرال پو و او
 وزیر بحری فرانسه جزال بود ال وزیر جنگ لون سالی وزیر مالیه زان دو بور و وزیر تجارت و خلافت
 جزال را زن پره حاکم انوالید که یکدست بهمندارد و حالانش را در روزنامه سابق فرنگت در کرد
 انوالید نوشته ام ایشیک آفاسی ملکه اسپانیول که همش میو پوانته است خلاصه خیلی بودند همه
 معرفی شدند همه صحبت شدش مرتبه اسب دادند و هر مرتبه یکت دوره و هر دوره که تمام
 میشد بعد رینساعت فاصله پیدا میکرد و در این فاصله مردم متفرق شده مشربتی آبی قهوه خورده
 باز نیمه یکت اجنار میردند هر کس بجای خود رفته دوره اسب دوانی را خالی میکردند جمعیست

خیلی بود البته یکصد و پنجاه هزار نفر میشدند و هر کس ملتی در کاغذ آبی داشت بزرگترین زده بودند که از هر
 بلیت مبلغی پول گرفته مردم را به آنها اشاره میدهند بیک مجسمه چدنی بزرگ هم دوکت دوست خریف
 نیز بالا خانه گذاشته بود که دوراً از هر اسبش بیاید بر دوره و فل بر قش دوست و پنجاه تومان
 بود و اسبیکه پیش آمد مال کنت دولاغ از تر بود اسم اسب زول هزار و بیست و بیست و شش از نوئل
 که یکی از شهرهای فرانسه است شش اسب هم اسب بود دوره دوم پرق با هم شهر اصفهان و هزار
 تومان بود و هشت اسب هم اسب اسب کنت روی منیه پرق را برد و اسم اسب زول نقد بود
 دوره سوم پرق شهرهای پیش شش تومان بود و هشت و هشت اسب اسب سیو نوئل پرق
 برداشت اسم اسب الویو بود دوره چهارم پرق بزرگ پاریس ده هزار تومان بود و هشت
 اسب بود و یکی از آنها اسب سیاهی نال انگلیسها و سایر مال فرانسه با بود این دفعه همه غریبی
 گرفت و میان انگلیس و فرانسه از آن غیرت و حسد در فاتی که با هم دارند زیاد و لهما می پسند
 که کدام اسب پیش بیاید از اسب سیاه انگلیس پیش آمد بیک مجسمه و قال و مقال غریبی شده و هزار
 تومان را برد اسم اسب زویو مال برنس سالیگوت بود دوره پنجم پرق شش تومان بود و اسب
 با هم آمدند قرار شد روز دیگر خودشان بدوانند دوره ششم پرق اسباب مغربی بروزی و ک
 دوست بود و شش تومان پول نقد اسم اسب نیل مال کنت دوژونی بود پرق را برد و
 بین مازان هم آمد بیک فنجان صحرای خیر سیاه شد که مردم ببر گرفتند هر کس از زن و مرد که از منزل
 بیرون میاید بیک خنجر در دست دارد این خنجر سه خاصیت دارد که یکی عصای دست است و کا
 از آفتاب شخص را حفظ میکند که یکی از باران در وقت ضرورت کار اسلحه را بر میگرداند که بان بکار آدم
 میزنند بعد از تمام با مرثال و خنجر از آن بکار اسلحه نشسته اند بیک اسلحه و جمعیت طومری همراه را
 گرفته مراجعت کردند که امکان عجز بود قدری که رفیقیم به آرگت تربیونف زبیده لا بد خیا بان دیگر
 از بودا بولون را گرفته اند بیک با باز رسیدیم به آرگت تربیونف به منظور در خیا بان شانزدهم
 کالسه و پیاده بروی هم بود که جای سوزن نبود بالاخره پولیس و گزها بیک طوری راه جلور باز
 شد

کرده کالسه که گشت و بنهر ل رسیدیم روز دوشنبه پانزدهم پرده صورت زن بختی را که در آن کن در خانه بیلانی پرنسین ملیده دیده بودم چون خود شاه زاده خانم در خانه بود یکت عذر خواهی بطوریه برای ما فرستاده بود الحق پرده ممتاز و از کار استادان معروف است امروز بعد از نماز یکسپوزیون رفته اند و یک داخل باغچه ها میشود داخل شده ما بینهای فرانسه و بلجیک و انگلیس و روس و غیره همه را بدقت دیدم خیلی طول کشید تا رسیدیم بخج و اسباب چاب روزنامه که بسیار عجیب و وضع غریبی بود کاغذ روزنامه را که هشت هزار ذرع کاغذیکو وصل و یکت پارچه است عجیبه اند یکت اسباب نور دمانندی که از اینجا بالا آید و پرچم چاپ میرود و از آن طرف علی الاقبال روزنامه چاپ شده برید برون میآید روزی سیصد هزار ورق روزنامه چاپ میشود و همچنین برای سایر صنایع اسبابها و چراغها خوب بسیار عجیب اختراع شده است که در کمال سهولت و آسانی هر یک از مصنوعات ساخته میشود و بعل میآید مثلاً جللی سازی یک صفحه جللی را که مدور کرده اند میگذارند زیر یکت اسبابیکه با اسباب دیگر از فشار زاده فوراً یکت لکچر میشود و قفس علی بنده اجزای دیگر اسبابی ساخته اند که آب از جامی که در بالا میکشد یعنی اگر سوراخها را پای کوه دو سیست ذریعی آب بالای آن ببرد با این اسباب ممکن است و همچنین زنها و غیره بعضی اسبابها با دست بسیارند مثل کلهای شیشه و غیره خلاصه اگر سوراخها هم تفصیل ما شین اسبابهای بنجاره نویسم کتاب طبعده باید نوشت تو پها یکت بعضی دوا اختراع کرده بودند دیده شد یعنی از بلجیک را دیدم همه جار آنها را شناسا کردم تا از دالان بولاند و غیره که ششم شخص هو لاندی یکت عمارت مفصل با ستون و غیره و با اسباب و زینتها می ظاهر می نمودم ساخته بود تمام عمارت با اسباب لازم آن فقط از موم بود و در وسها هم از موم جزئی ساخته بودند اما این عمارت خیلی بزرگ و خوب و با اشکال مجتمه ممتاز بود بدالان انگلیسها که امتعه کا نادی یکی دینا که ملک انگلیس است رسیدیم عمارت بندک چوبی بطرز کا نادا ساخته و یکت مناره بزرگی و در اینجا گذاشته بودند طلا بیکه در سیاحت از سعدن کا نادا یا اوسترا در آمده بودند مودنه کرده با قطر و بلند می این مناره مساوی بوده است که اگر آن همه طلا را فرضاً یک مناری میساخته با آن نفع و قطر این مناره میشده است خیلی بلند و قطو

بود بعدا بسیار هندوستان بودیده شد. وضع و ترکیب بعضی از عمارات و تاجانهای هندوستان از چوب ساخته و در میانش آتشی هند را گذاشته بودند از آنجا که شته بجایط و با چغندر آتشی از پل نایاب و کرده رفتم بشارت خدان قدری نشسته بعد از در و کا در و خواتیم بیرون برویم جمعی دخترهای قریه چای مسکرو سبامرد با ایشان که جوان بودند لباسهای طلسم نکینج بپوشیده بودند دیده پرسیدم که کیستند معرفی کردند که یاتازه آمده اند قدری خواندند و رقصیدند و کمانچه و ساز زدند بسیار با جزو میخواندند و میرقصیدند خلاصه بعد اوارا کالسه که شده رفتم منزل شب را ساعت هفت بعد از ظهر رفتم به الیزه که بشام میخورد و مرشال بودیم بسیار عظم بهم با نقابت بود سایر ملترین بهم آمده بودند اول قدری توی طاق ایستاده باز و مرشال صحبت و شتم مارشال کان رو بر و غیره هم بودند بعد رفتم با طاق شام موزیک زدند دست چپ من زوجه مرشال نشسته بود دست راست مرشال کان رو بر و مارشال ایگابون پیش روی مانسته بودند دست راستش بسیار عظم دست چپش نظر آقا و زهر خمار شام مفضل حکیم طولوزان هم بود بعد از اتمام شام برخاسته کبیر رفتم تاجا خانه او برای بزرگ حکیم طولوزان هم با من بود سایرین بمنزل رفته بودند باله و رقص و تماشا بای خوب دادند بعد از نیم منزل بر اکیه یله چند روز پیش از این فوت شده است جدا و با احترام آورده در لوله دفن کردند یک مشتش در جنگل پلرنیک در عهد ناپلیون اول کلوله خورده بود مرشال تحریمی بوده هشتاد سال داشته است حالا در فرانسه بیشتر از نسته مرشال نیت اول مارشال ایگابون که رئیس جمهوریت دوم کان رو بر بیوم لو بوف موافق قاعده و قانون بایشش مرشال داشته باشند حالانته نفر کم دارند کالسه که بیای پاریس بچوقت آرام و راحت نیستند و هیچ کالسه که بیکار بیدارند بدم همینکه آفتاب یا آن کسیکه گرایه کرده است بدکانی بادیون کسی میرود یا ممان است کالسه که بیخود ایمان روی صندلی کالسه خواتیم میرود تا باز صاحب کالسه بیاید و در دست هر یک هم یک روزنامه است که ما شروع بخواندن میکنند اینک خوابشان برده است *

روز شنبه شانزدهم رفتم بقلعه مون و المرن و جبهه خانه پو و صبح که از خواب خاستم در کوچه چلبو

هوتل مهمه بود معلوم شد نقش پادشاه بانور که عتوی پادشاه انگلیس چشمش کور بود میآوردند که کلیسیا بنده
 فوج میآید و میرفت جمعیت غربی بود تا یکساعت بعد از ظهر مردم تماشا میآید و کچه داده از دو طرف
 صف بستند و کالسکهها و امنی بوسهها که زدند میگردند همه ایستادند و سر سواره و پیاده موزیکانچ که بطرف
 غوا میآمدند باز شد تا مدتی دسته دسته آمده گذشتند بعد سرگردان و اشرف و اعیان پیاده از
 جلو کالسکه نقش میآمدند و کالسکه را سیاه پوش کرده تاج پادشاهی و اورا هم جوش میکشیدند نواب
 و لعیه انگلیس بعضی دیگر از انگلیسها بالباس رسمی و خانوادہ خود پادشاه بانور همه از عقب کالسکه پیاده
 میرفتند و عقب سر آنها باز بعد از پنجاه کالسکه خالی میکشیدند و عقب آن کالسکهها باز فوج و سواره
 و غیره بودند بعد از آنکه همه آمدند و رد شدند ما سوار شده را ندیم از دم پارک هولنو که توشی سهر است
 و جای خوبست گذشته از دروازه شهر پرون رفیم اولن سایلون و لیل پیدیم که در حقیقه جزو شهر است
 اما چون پشت دروازه است خارج شهر محبوب میشود کوچههای خوب دارد پارک و خیابانهای
 خوب تازه ساخته و درخت کاشته اند بعد از آن بقصبة نوئی میرسد آنهم بهمین طور خیابانها
 تازه بسیار خوب دارد بعد از آن پونواست که آنهم قصبة است و در وین از پهلوش میکند
 کارخانه توپ سازی و فشک فلزی فشک سر بازی در اینجا است پیاده شدیم کماندان
 این قبة خانها که سمش و رسته است پیش افتاده ما را بهمه جار انبالی میگرد بکارخانه توپ سوراخ کنی
 و خان کشی رفیم توپهای تازه ریخته بودند از فولاد که اختراع خود فرانسهاست خوب توپست
 کارخانه دیگری هم تازه پهلوی این کارخانه میساختند اگر این کارخانه جدید را انبالی کردند اینجا
 کوچک بود و کفایت کار را نمیکرد روزی دو وعده توپ از کار در میآید لوله توپ را اول
 میریزند تا رگست بعد لولههای فولادی را که پارچه پارچه علیحدہ ساخته اند بلوله کوچک داخل کرده
 و بهم وصل نموده جوش میدهند بطوریکه در زمان پیچ معلوم نیست میکشند استحکام و اعتبار این
 وضع خیلی بیشتر است تا آنیکه توپ را یک دفعه بریزند بعد بکارخانه فشک سازی رفیم که با خرج مجا
 کار میکند و اسباب این کارخانه را از انگلیس خریده اند روزی سی هزار فشک میدهند کماندان

میگفت همچو اسبابی را بد و هزار و پانصد تومان بتوان خرید سباب بسیار خوبست و بطرز عجیب و غریبی
 فشنگ را با تمام میرسانند تا اینجا تمام نشده نیمه کاره یکبار خانه مون و ال رین میرند اینجا سباب چرخ
 بخار است اصل فشنگ را کمال تمام کرده بعد جای دیگر برده بار و ط میزنند و تمام میکنند خلاصه
 اینجا را هم قدری کشته بعد سوار کالسکه شده رفیقیم برای تماشای مون و ال رین که در روی تپه واقع
 قلعه است که در عهد لوی فلیپ نباشد است یعنی قلعه دور شهر پاریس و قلعات کوچک و بزرگ
 که از همه بزرگتر همین مون و ال رین است کلینه در عهد لوی فلیپ با تمام سیو طر و زیران پاوشاه در
 چهل و پنج سال قبل ازین بلکه کمتر ساخته شده است کالسکه آسانی بالا رفت همه جا چمن گل و لاله قرمز
 و سبز است چشم انداز بسیار خوبی بشهر پاریس و اطراف دارد خیلی با صفا و در سیدیم بالا و رفیقیم
 تومی قلعه بسیار محکمی است اما پر و سها همین قلعه را هم در جنگ آخر مسخر کرده بودند کولون بود
 که کماندان این قلعه است با سایر صاحب منصبان همه حاضر بودند یکدیگرسته نوریکان چی هم نوریکت میزد
 انبارهای آذوقه را دیدیم قوطیهای حلبی زیاد که درش محکم بسته بودند دیده پرسیدیم چیست گفتند
 گوشت پخته کا دهنست که از مملکت اوستریا می شعلن با کلیس بنطور حریده آورده اند چون کوش
 در آن مملکت فراوان و از راست و خوب قوطیهای از اینند که هوا هیچ وجه داخل نمیشود و چنانکه
 گوشت تازه سال اگر نومی آن نباید هیچ عیب میکند یک قوطی را باز کرده کوشش را در آورده اند بسیار
 تازه و خوب بود سر باز خوب میتواند بخورد بعد بکار خانه فشنگ سازی رفیقیم سباب چرخ بخار را
 بسیار عجیب میگرد که لوله توپ زیاد می بین چیده بودند دیگر انبارهای متعدد در اینجا دانه از
 انبار بار و ط انبار فشنگ سر بازی انبار سباب سب توپ کشی بعد با انبار فشنگ رفیقیم چاه نزار
 فشنگ موجود و نصف بیشترش شاسپو بود که حالا کار نخورد باید در وقت جنگ نقبون چوبک
 بدهند باقی از سیم که بود که خوب تفکیکی است و حالا فشنگ افواج فرانسه که است بعد رفیقیم بر تپه
 بالای تپه که قلعه است چند سر باز خانه و چند طاق برای صاحب منصبان دارند تمام صحرای اطراف
 پاریس پیدا بود همه شهر زیر پا افتاده است بود بولون سمت و رسایل سنت کلود دست

سخت

درین همه پیدا بود در طرف سنت کلود و در اول جنگل باریک آنجا که رو بطرف این قلعه است قصر بوزان
 وال واقعتاً آخرین جنگ فرانسه با پروس در این تپه و حوالی اینجا شده است روی تپه علامتی مثل
 برای یادگار این جنگ ساخته اند بعد از این جنگ شهر پاریس تسلیم پروس شد سر کرده فرانسه درین
 جنگ کلانان توماس بوده است که بعد از مصالحه کوننا او را گرفته در پاریس کشته خلاصه قدری با
 دور بهینا نیکه روی سینه پاره گذاشته بودند پاریس و اطراف را تماشا کردم باران هم میآمد و هوا سرد
 پائین آمده سوار کالسکه شده اند بمان را همیکه آمده بودیم مراجعت کردیم کل سرخ مسخر زیاده در باغچه
 نونی و غنچه دیده شد درخت آلبالو و کیلاس هم که میوه بایش رسیده بود چینی بود در بین راه چنان باران
 بارید مثل سیل منزل آمده بعد از شام در ساعت نه رفتم به چاپ خانه روزنامه فیکار و چندان در وقت
 رئیس فیکار که مرد پیر زندی است جلوا آمد اشخاص دیگر هم بودند صنیع الدوله و حکیم الممالک و غیره هم
 آمده بودند اول رفتم بجا چنان که در کودمی واقع و مثل حمام گرم بود و کف میخشد در آن بنده شده با وجود اینکه
 مدتی در اینجا ایستادم چندین دستگاه کار میکر و با بشار مثل دستگاه چاپی که در کسپونیسیون بودیم و بعضی
 نوشتیم بعد از که در چنانچه بالا خانه رفتم که بنظر پائین داشت و در آن پائین محوط بود و درش مسجد داشت
 از فرنگیان و غیره هم جمعی ایستاده و دسته قراچینای مسکونی را که آن روز در کسپونیسیون دیدم در
 بودند قدری زدند و خواندند بعد رفتم این روز با مسوومین دندان ساز از سو و پاریس آمده است
 میسر کریم دندان مبارک هم که در سفر اول با وندان با بازی میگردانند با حکیم طولوزون چند روز
 آمده خندان طرف بالایی چپ را که بهینه در طهران چکرده بود و باز مدتی بود لقی شده بود و بهینه
 در طهران نتوانست در بسیار و اینجا چند روز کریمین کار کرد با لایحه در آمد بسیار خوشوقت شدم
 دوباره آندو باید بکنند خلاصه یکی دو روز بعد از رفتن بمون و آلبرین یکروز سان قنون بزرگی در
 لوشان بود و بولون دادند روزی بود هوا صاف و آفتاب در ساعت دو بعد از ظهر سوار کالسکه
 مرشال شده رفتم بالیزه زوج مرشال هم در کالسکه آمده پیش من نشست سپس لایعظم و کلونل هم
 بودند کالسکه جمعیت زیاده از حد در راه و نیمه راه بود تا رسیدیم به بالا خانه لوشان در

بهمانجا نیکه روزاسب دوانی نشسته بودیم زوجه مرشال طرف دست راست نشست موسو کروی
 مرویست پیرا تا بسیار باهوش آدمیت سبیل و رنج را میتراشید خیلی صحبت کردیم دیگر از نهانی بزکان
 و شاه زادگان و اشخاص معتبر مثل المچیان و دول خارجه و غیره خیلی بودند بعضی که امروز تازه در اینجا دیده شد
 از بیقرار است و الا سایرین روزاسب دوانی هم اینجا بودند و ذکره ساجی آنها لازم نیست فراموش
 که شوهر ملکه اسپانیول است و پدر پادشاه حالیه مارشال با صاحب منصبان و انا ماژور سواره آمدند
 چند سوار عرب الحجازی در جلو مارشال اسپ میآهتند مارشال اول جمیع صفوف سواره و پیاده
 و توپخانه و تپچل تمام کردش کرده و بعد در وسط میدان ایستادند صاحب منصبان هم با مارشال
 بودند و بسیار گرم بودند آن شروع شد قریب پنجاه هزار نفر قشون از سواره و پیاده و توپخانه
 بودند نظم تمام و لباس خوب گذشته دستجات توپخانه که همه سواره بودند جایک و با نظم گذشته
 سواره ها اغلب زره پوش و بقول فرانسوا با کوراسیه بودند سواره دراکون سبک هم چند توفی بودند
 جمعیت زیاد از حد بودند بعد از تمام شدن مارشال بکل عمارت آمده سلامی داد و بعد برخاسته مراجعت
 کردیم اگر چه این دفعه هم کالسکه و جمعیت خیلی بود اما مراجعت مثل روزاسب دوانی نشسته ببولت
 مراجعت کردیم رفتم دم پله عمارت الیزه زوجه مرشال از کالسکه درآورده روانه کردیم و چنان
 بعد بمنزل رفتم شب را در خانه و قصر بازمی بسکی که مال ملکه اسپانیول است موجود بشام بودیم بسیار
 اعظم حاجی محمد خان معین الملک نظرافا وزیر مختار حکیم الممالک بودند خانه الیزابل ملکه بسیار خوب و با
 صفات است و خوش سبب جمعیت زیادی از زن و مرد از خویشان و دوستان ملکه و از بزرگان
 اسپانیول و غیره بودند که اسامی معارفشان از قرائع فیصل ذیل است شام بسیار خوبی خورده شد
 ملکه طرف دست راست مانسته بود و خواهرش دست چپ خواهر ملکه بسیار لاغر و ضعیف بود
 بعد شام قدری کردش کردیم مروی پیا نوز و مروی دیگر و از که یه خواند زنی هم قدری آواز
 خواند بعد باز ساز زدند خانها و مرد بارقص کردند و حقیقت مجلس عالی شد بعد از رقص خیلی مفصل طولانی
 بمنزل آمدیم فردا بایدهوینت بلو برویم (اسامی معارف خویشان و دوستان ملکه اسپانیول از این قرار است)

پرنس دوبرون یکی از زنها بود خوشگل هم بود پرنس دوبرن شوهر او دوکت دلار و شقو کو روزنش که از پنجای فرانس
هستند میو میل دژیرارون که از روزنامه نویسهای معروف است پول دکاسیناک که آنهم روزنامه نویس
معروف و خوبان سلطنت است اشخاص دیگر هم خیلی بودند روز جمعه نوزدهم بعد از چهار ساعت
سه بعد از ظهر سوار کالسکه شده سپس لار غظم هم تا کاریون همراه آمدن حاضر بود سوار شده به سه سال
برگشت عضد الملک و سایر میچده متها در رکاب بودند صبح الدوله دیروز برای شخصی کردن منزل از
پیش رفته بود از پاریس باره آهین دو ساعت و نیم راه است الی فونتن بلوراندیم صحرانبر و خرم و پر
کل و همه جا آبادی و حاصل است اما هوا گرم بود رسیدیم بشهر (ملون) ملون شهر کوچکی است بسیار
رودخانه سن تقریباً از وسط شهر میگذرد اینجا قدری استاده مسافرن باین آمدند بعد رانده سه ساعت
بغروب مانده وارد کار شدیم صبح الدوله آمد کالسکه حاضر کرده بود با عضد الملک و کلونل شسته
راندم الی ممانخانه از کوچههای شهر و کوچه باغات و غیره گذشتیم ممانخانه عمارت کوچک با مزه است
همش بوتل و فرفانس است و بوتل و انگلترش هم میگویند یعنی ممانخانه انگلیس فرانسه بن شهر شری کوچک
و جمعیش قریب به هزار نفر است رودخانه و آبی ندارد مگر همان یک چشمه است که نیم سنک آب
کمتر دارد که از وسط دیر پاچه باغ عمارت دولتی از توی فواره میریزد در خانها هم چاه آب دارند که با
لمبه میکشد عمارتی از جنب عمارت دولتی را گرفته مدرسه توپخانه و مهندسی قرار داده اند چون مدرسه
توپخانه سابقاً در شهر مترو بوده است بعد از متصرف شدن پروسها آن شهر را مدرسه را اینجا آورده اند
خلاصه بعد از چند دقیقه مکث و نماز کردن سوار کالسکه شدیم که در جنگل کردش کنیم از شهر سریعتر پرو
رفته داخل حیا بانهای جنگل شدیم حیا بانهای زیاد دارد و جنگل سرو و کاج است اینجا شکارگاه قدیم
پادشاهان فرانسه است و همچنین پادشاهان قدیم در اینجا شکار با میکروند اما حالا شکارگاههای
این جنگلها را سالمی هزار تومان با جاره داده است که شکار را ب حفظ و مراقبت زیاد میکنند و در
فضل شکار عموم مردم بلایت گرفته پول میدهند و شکار میکنند خود ما در شال هم کاهی شکار میآید شکارش
هم گفتند از قبیل مرال شوکا قر قاقای خرگوش و روباه المبت خلاصه خیلی راه رفته باز رسیدیم بکنت

عما سخانه کیشی که یک دکان عصافروشی و اشیا نیکه از چوب تراشیده و بشکل حیوانات و غیره ساخته
داشت آنجا پیاپی شده یک عصائی خریدیم بایک آلبوم کوچک از اشکال انیشترا نجا معبد اشکاد
که این عما سخانه بهم بهین اسم موسوم است قدری بالاتر رفته به معبد رسیدیم اما حالا قراول خانه است
یک نفر سرباز بزرگی آدلباس سبکی و یک پیراهن در تن داشت یک نفر سرباز هم که شمشیر دم بود و شمشیر
نشان دادن نموده قدیمه این جنگل است و بسیار آرام و صبح حرف میزد جلوا فاده مکانها را نشان
میداد پیاده راه میرفتیم تا رسیدیم بنکهای عجیب که در راه بود این زن پیر هر قدم که میرفت
میایستاد با کمال آرامی میگفت این سنگ بشکل استخوان کله آدمست خلقت خداست نه خلقت
بعد رسیدیم بیکه خشت بزرگ بلوط جنگلی باز سربازانجا ایستاد و بیان طولانی میکرد که این درخت
مادوم فتو که یکی از معشوقهای لوی باز دهم بود بدست خودش کاشته است مغاره هم در اینجا بود
زن پیر در نزدیک مغاره یعنی تکاف سنگ میایستاد و بیانی میکرد که مثلاً فلان پادشاه با
زنش یا معشوقه اش نزدیک این مغاره نشسته عشق بازی کرده اند باز میگوشتیم تا رسیدیم بجای نیکه
قدری بلند می داشت و تخته سنگهای بزرگ در اینجا چینی بود چشم انداز خوبی جنگل و قدری از صحرا
و غیره داشت پیر زن اینجا دیگر از تفصیل دادن و بیان حالات قدیم داد مردوی و مردانگی را دور
بطوریکه ما ندانیم که در سرباز را فرستادیم که بدو کاسه کمی ما را بیاورد این نزدیکها او رفت
و پیر زن متصل از راههای دیگر میرو و از دور فریاد میزند که بیایید اینجا با مغار با و اما قدیم
مثلاً یک تخته سنگی بود بیخجل آمد گفت این تخته سنگ بقارچ میماند هوا هم گرم و پشه زیادی بود
جنگل بود تا کاسه رسید سوار شده از دست بیانات مفصل سربازان خلاص شدیم و قدری در
خیابان گردش کردیم نزدیک شهر نوی جنگل میدان کاسیت مغاره بسیار بلندی از سنگ از قدیم
ساخته اند که فرنگیان اسم این قسم مغاره را ابلیلیک میگویند خیابان طولانی باین میدانگاه میر
هر میآورد و معروف چنین است و قتی که لوی باز دهم شاه زاده خانم لسان را عروسی کرد و عروسی
که اینجا آوردند پادشاه فرانسه ما این میل استقبال کرده بود اسم این شاه زاده خانم که ماریت

دیگر طرف مناره کنده شده است سمت دیگر اسم مدعی آنوقت زن لوی شازدهم است که مجهولین
 این زن را کشته طرف دیگر مناره اسم داری نزار طربش است بعد فتم ناریم باغ و قصر دولتی محبت با
 پیاده شده گردش کردیم باغ وسیع بسیار خوبیت گلکارهای خوب و درختهای نارون دور تا دور
 باغ کاشته اند بسیار کهن است آثار کهای اشجار را طوری فحی کرده و سرشار از بهم آورده اند که طرفین
 درختها مثل دیوار سبز صاف هموار شده است بسیار خوب درست کرده اند ناکسی نه بنید بنید یعنی
 چه عینا چه مزج بزرگی در وسط باغ است فواره بزرگی در میان که همین آب که سابق نوشتم از این فواره
 میریزد بخوض آماحوض آب لب لب نیست بعد یک میخورد از دو طرف پائین میریزد و حوض دیگر است
 آما آبش ایستاده و بی صدا و بجز حرکت مجتمه بای مردم در سربله با گذاشته اند بعد خیابان بسیار طولانیست
 که منیش چمن و طربین درختان قوی جنگلی کاشته اند الی آخر خیابان یکت و دریاچه بسیار طولانی و عریض ساخته اند
 که پیاده رفتن الی آخر دریاچه از پس راه طولانی و مسافت زیاد می است بسیار صعوبت دارد قدری
 گردش کرده آمدیم منزل بی خطر کل نول در باغ خیلی چسبیده بود شنبه میم بعد از نهار فتم بعد رفته چنان
 زلزال سالوسون که رئیس مدرسه و مرد پیر دانا نیست آمده بود و هونل را بولون را من نایب او و نایب
 الحکومه شهر که همش بروست در پیش احساب و لاکر از من و زلزال و عضد الملک توی کالسکه
 نشسته رفتم بعد رسه دوم رسته دارد که شاگرد بای تو پنجاه و هشتد بین دوس پنجاه اند معطلین چند دارند
 و بخصوص بان المان هم تحصیل میکنند در حقیقت این مدرسه محض دفاع و حمله تو پنجاه است و پیش هر
 شاگرد دهان اشکال طلق متصرفی پرورس بود و بهما را میکشیدند از دور کینفر ارمیان این شاگردان
 دیدم بنظر مفرکی نیامد را بونی بود کفتم را بونی بیا اینجا همه صاحب منصبان شاگردان محبت کردند که
 چطور فتمیدم این کینفر را بونیست منی این محبت حضار را اینکه من این شاگرد را بونی را ششتم بجهت
 بود که در میان دو بیست سیصد نفر شاگردان مدرسه تنها همین کینفر را بونی بود و لاخیر او هم
 لباس ابل فرشته و سایر شاگردان بود خلاصه آمد محبت شد خیلی ترقی کرده است و زلزال
 و سایرین خیلی از عیجان خواهر را و محمدا و له که در این مدرسه تحصیل کرده است تعریف و تمجید کردند

نستجه

نقشه باینکه علخان کشیده بود او روید و دیدم خواستند بن بد بسند گفتم شاید که علخان همین جا کنایه دارد بد بجه پائین آمد سوار کالسکه شده رفتم برای شناسک توپ خیلی راه رفته تا بیک بلندی جنگلی رسیدیم که چشم انداز خوبی داشت توپها را اینجا گذاشته بودند یعنی نه از برای امروز همیشه مکان تیراندازی شاگردان اینجا ده بیست عراده توپ محترمانی و قلعه و توپهای مختلف بود توپها را بیک نقطه نشانه رفته بودند که کینه بهشت هزار ذرع مسافت داشت انداختند همه گلولهها بهمان مکان میافتاد و می ریزید گلوله توپها خیلی مسافت را میزد تیراندازی زیادی شد بعد بر کشیم تماشا می عمارت قدیم دولتی سرایدار باشی این عمارت که همش بویر بود جلوا افتاده همه اطاقها و طالار بار اگر درش که دیدم خیلی طولانی عمارت است و بسیار قدیم است همه اسبابها و مبیل از صندوق پر کرده و نیزه و اشکال و غیره از قدیم و تارنجی است مثلاً در اطاق کوچکی که متعلق بپاپیون اول بوده همان میزی که در روی آن از سلطنت استغفا کرده بودند دیده شد میزند و متوسطی است از چوب که میز قدری کوچ شده تارنج روز استغفای پاپیون که در زیر آن روی صفحه کوچک آبی کنده اند پیدا میشود و باز که میز بلند میشود تارنج پنهان میشود مثلاً تخت خواب خان ملکه با اطاق بزرگ آن بعضیها با همان پارچه ها و همان حالت گذاشته شده است سرایدار باشی میکفت و فتنه که زو سها آمدند همه اسباب این عمارت را من جمع کرده در زیر زمینها و جایی دیگر پنهان کردم چیزی نبردند خلاصه همه عمارات را کشتم تا گرمی درازی بود یعنی تا طولانی که گمانه بخانه بود و کتب زیاد در پشت آینه با و وسط دالان روی زمین که آنهم توی محفظه بود گذاشته بودند اما در گمانه بسته بود و کتابها را اینجا بود یک زره و شمشیری دیده شد که پشت زره مورخ شده بود و شمشیر از زره آویزان بود در روی یک چوبی که پوشانده بودند با و این کلمات را بر زبان فراموشه زیر آن نوشته بودند که ترجمه اش نیست (این زره و این قداره مال مارکی دمنال و می است که بحکم ملکه سویدر گیتین نام گشته شد تارنج مسیحی مطابق تهری دو پست سی و یکسال قبل از این است) *l'épée et cotte de mailles, dite cotte secrète, que portait le Marquis*

de Alconaldeschi, assassiné par
ordre de la Reine Christine
de Suède. 1657. —

کیفیت این زره و تفصیل انبیت که این شخص معشوق ملکه بوده است ملکه دیدن پادشاهان فرانسه آمده
بوده است باین عمارت و همین جا این مرد با زن دیگر عشقنازی کرده ملکه فهمیده و بدش آمده است
تحریک کرده و خفیه رسانده بود شب او را در تختای همین عمارت از شش خنجر زده کشته بودند چون
این قتل در این عمارت اتفاق افتاده است برای یادگار این زره و شمشیر را اینجا گذاشته اند بعد رفتم
منزل یکشنبه بیت و یکم رفتم پاریس در ساعت دو بعد از ظهر همه رفتند بکار ماسوار کالسکه شد
قدری در دنیا مانا کشتم هو اکرم بود بعد رفتم باغ انگلیسی عمارت یعنی باغیکه موضع کلیسی ساخته شده است
وقتی گذرانیده و گردشی کردیم ناوقت حرکت کالسکه بخار رسیده ناوقت بکار رفته باز بعد از نیم ساعت
معتلی حرکت کردیم باران شدید آمد یک ساعت و نیم تقریباً طول کشید تا بکار پاریس رسیدیم بعد یکسکه
نشسته بهو تل رفتم بهسالار اعظم هم بود روز دیگر بعد از باغ وحش رفتم هو ای بود و بولون خیلی گرم بود پیاده
هم راه زیادی رفته عرض کردم قدسی بد گذشت حیوانانیکه دیده شد انداز قلیل مرغهای الوان و میمونهای
نوع نوع و سگهای مختلف و قیل و زلف و مرآل و شتر مرغ بودند بجز سباع همه جور جوانی در اینجا دیده شد
چون هو اکرم بود جزئی تماشا می کرده زود معاودت بمنزل نمودیم در برکشتن از میان پارک فنو
که چمن خوب و گل کاری و سایه مرغوبی دارد عبور کردیم آبشار کوچک مصنوعی ساخته اند آب کمی از کوه مصنوعی
پایین میریزد پیاده شده قدسی اینجا تماشا کردم غاری داشت که هوایش خنک بود بعد از تماشا بمنزل
معاودت کردم در فوئتن بلو یک شبی تهاشا خانه رفتم تماشا خانه بسیار کوچک و گرم بود بازی فیض را
که مثل بازیهای مقلدین طهران همزه بود در میآوردند بهو تل و بول یعنی دارالکومه پاریس را که گوناگون
زده بودند تعمیر میکنند و مجدداً بسازند زوزی بهو تل و بول که مریضخانه بزرگ است رفتم سیصد الی
چهار صد نفر مریض را در اینجا معالجه میکردند این مریضخانه بالمره خراب شده بود تازه ساخته اند میش

کلیه میخانه بای پاریس که موسوم بر نام داشت اینجا بود پس از آن بمدرسه کور بارفتم موسوم بر پارس که پیش
 اینجا بود همه جا را نشان داد بسیار مدرسه خوبست یکصد نفر کور بای جوان اندن و مردوران مدرسه
 تحصیل نمایند همه صفت آنها ساز و آوازه است کهلی جمع شدند کجا بچرز زد و آواز خواندند بسیار بودند
 و خوب زدند بعد اطفال را که درش کردم هر کوری اطافی دارد و در اطافی یکدستگاه بسیار بود و اعلی هم
 جواب بافی و لباس بچکانه و غیره میاموزند از کارشان چند وصله بسیار کار گرفتیم بک نفع الفرب
 برای آنها اختراع کرده و چاپ زده اند که غرابت دارد و حروف روی کاغذ برجسته میشود که عدد حروف
 کلمات کور دست روی آنها مالیده بر کتابی باشد در کمال خوبی میخواندند امروز گفتند میرزا که بچکان
 سرتیپ فرج فرزند کوهی بسیار آید است بسیار عظم گفت من اذن داده بودم که برای حال خود
 اینجا بیاید خلاصه اطفال پاریس از طفل شیر خواره الی ده ساله و ده و ده ساله را دارد و اینها نشان بسیار
 پاک و تیز و خوب نگاه میدارند که بایه حیرت و تعجبست که طفل و بچه انقدر بایا گیر و بایتمیز و با ادب
 و خوش لباس و خوش همه چیز باشند خیلی در تنفق و اهتمام دارند و بعد از آنکه بچه تیز و تربیت و لیاقت
 و آموختن چیزی رسیدند چطور فوراً مواظب تعلیم آنها هستند از هر علم و صنعت در بارک میاموزند
 چمنها و سایه بانی درختهای بود و بولون و بوت و شومون و سن و جابای دیگر که بدر با و مادر بای
 اطفال و کایه زنهار و مرد و درختها با آنها کردش میکنند و پس از شنکی که روی صندلی بایتم کپی می نشینند
 شغل مرد با این است که فوراً یا روزنامه بخوانند یا با همکاران خود صحبت میدارند و شغل زنهارا اینکه بر
 نقشن مشغول و دختن چیزی شده و باز نهامی دیگر صحبت میکنند و اطفال نشان در کمال خوشگلی و مزه و شنکی
 در روی چمنها و زیر سایه درختها با هم دیگر متصلاً مشغول بازی هستند و دایها و پرنساران آنها هم کمال محنت
 دارند بعضی کالسکهای کوچک دارند که دایها اطفال را در آن نشاندند و میرانند بعضی دیگر از بچه ها کل بازی
 و آب بازی میکنند اما با کمال نظافت و پاکیزگی که موجب حیرت میشود بعضی قلعه بای بزرگ بدور
 چوبی دارند که غلط میدهند و عقب آن میدهند و در باغ دشت اسبهای خیلی کوچک دیدم که از شوتها
 آورده اند بعضی در کوهی اعتبار یکت کوفته و بعضی دیگر از اینها قدری بزرگتر هستند که میتوان سوار آنها

سابق

شده و جانی ساخته اند متعفن و زینش را بکثرت ریخته اند بچاهای این آبها شده و در آنجا میوه و نان و عظیم
 میوه هندی شخصی بسپاده و موافق تعلیم است در این روزها با زرق و برق و زیور و زو کا در و اقل
 زرق و برق تالار بزرگ که سوار میزنند الی حال دیده بودم در اقل زو کا در و ساخته اند که آبشار بزرگ
 از زیر این تالار میگذرد و از اتفاق امروز هم مجلس ساز بود رفتم و در نشستم جمیعت زیادی بود یک سته
 سازنده و بر و نشسته بودند بسیار خوب زدند عمارت و تالار سر پوشیده بسیار بزرگ و مزین نقش عالی
 از آهین و خوب ساخته اند و روی آنرا کج کاری و نقاشی و غیره کرده خیلی قشنگ ساخته اند وضع و طرح
 بنشینش بنویان و صف و بیان کرد و صدای موزیک و ساز که توی این عمارت و کنسرت می پیچید
 بسیار خوب عالی و در هفته سه روز در اینجا کو نشنیده بند اما هنوز از غوغای بزرگ تمام نشده است
 و بر و پشت سر سازند با پرده جلوان کشیده بودند پانزده روز دیگر تمام میشود بعد از دو مجلس
 ساز بر خاسته رفتم آگر یوم یعنی جایی با هیاهو بیشتر از سه چهار نوع مایه ندیدم قرقر لایلهی بزرگ سفید
 دارند آن که میخورند ماهیهای ریزه توی حوضها مار ماهی چون هوا بسیار گرم بود دیگر سایه جا بار
 نگشته سوار کالسکه شده رفتم بود و بولون خیلی کشته تا آبشار بزرگ رفته بعد مراجعت بمنزل گزیدیم
 امروز سینه ام درد میکرد صد گرفته صرف میکردم چون هوا بسیار گرم است عرق میکنم و بعد با دسینه
 خورده سرما بخورد قبل از رفتن بمایهی خانه دالان اسباب قدیمه را گردوش کردم از اسباب ساخته
 و ساخته و مجسمه و تسکه های قدیم و مجمره و مجمره از بر قسم زیاد از حد برای نماش گذاشته بودند (روزی
 رفتم بمنزل زمین که باره آهین یک ساعت بلکه کمتر راه است و با کالسکه ایسی دو ساعت و نیم و با کشتی
 بخار کو چک از دو خانه بمن در وقت رفتن چون جریان آب با نظرت است در سه ساعت
 نیم و برگشتن برخلاف جریان است در چهار ساعت و این امتداد و بعد مسافت از راه آب نسبت
 برآه کالسکه ایسی و وجهه دارد و اولاً چون راه رود خانه و قمر و مجرای آب پارچه است و خط متعفن نیست
 راه دور میشود تا نیا از دو آکلوز که بمغنی شده است باید که گذشت تا ویران سد و در بار گذشت و به بند
 نیم ساعت طول دارد اما کالسکه ایسی و راه آهین بجا متعفن میرود این سد که آکلوز میگویند برای این ساخته

شده است که کشتی بزرگ بتواند در رودخانه بکشد چون بعضی از جاهای رودخانه که دوسر شیب نیست این
 سده با آب بالا آورده کشتی میگذارد و بستن و بازگشایش بدین تفصیل است از پایس الی بن بزرگ رود
 مکان بن کلوز بست در محلی جزیره کوچکی پیدا شده و آب دو شعبه میشود و یکشعبه آن راستی بانه
 باین طور که طرفین انبار یعنی این شعبه از رود را با سنگهای محکم ساخته اند عرضش هفت الی هشت ذراع و طولش
 پانزده الی بیست ذراع و بسیار کوه است یعنی تا پانزده ذراع هم عمق دارد و در آبی محکم در داخل و خارج سده
 ساخته اند که با اسباب مکانیک که یکی دو نفر خرج میدهند در سده بسته و باز میشود و اسباب دیگر است
 که آنرا هم چون چرخ میدهند آب میان سده کم یا زیاد میشود همیشه این دو در بسته است هر وقت که
 میرسد باید اقول رسمی که آب رودخانه جاری و داخل شود بمیان سده باز کنند کشتی داخل شد
 فوراً در آبی بندند آب سده یکم است یا زیاد باید طوری شود که سطح آب توی سده با آب پایین سده که
 رودخانه زیر دست مساوی باشد آنوقت خرج را چاییده در آن طرف باز میشود و کشتی میرود و همیشه
 خواصهای چند بالباسهای کوچکی که مدد پاکت کن باشد و کلاههای عجیب که چشما و کلاه آتش است
 در کنار رودخانه و روی سده با حاضر هستند و زیر آب که میرودند بالا با اسبابیکه باز بسته بگویند
 هوای تازه در زیر آب بدین خواص میرسانند که تا ده ساعت میتواند با کمال راحت زیر آب کا
 کند یکی از آن خواصها را با همان لباس در سده آخردیده گفتم رفت زیر آب چنانی تماشا داشت و در
 رودخانه بکشت اسباب بسیار عجیب دیگر ساخته اند که در میان کشتی طولانی آن اسباب قرار داده
 و کشتی دیگری نزدیک آن کشتی است که متصل بکشت و سنگ تهرودخانه را در آورده و آن سب
 بخودی خود بان کشتی دیگر میریزد و باین نحو رودخانه را کوه و پاک میکنند که کشتی باسانی عبور کند
 و با مدد چرخ بخار این کار را میکنند امروز دودسگاه این را در رودخانه دیدم خلاصه سوار کالسکه
 رفتم با سکه که نزد یکم بود پیاده شد و کشتی بخار کوچک در آنرا ندادمی سوار شدم تا چون هوا بسیار گرم
 بود با طاق رفته در همان عرشه کشتی نشستیم بعضی از شیخیهها و مله نین هم با کلنل و لامورال و رئیس شینها
 بخار رودخانه بن بودند و در ساعت دو بعد از ظهر حرکت کردیم از پل نیا که در کسپو سیون است
 گذرد

گذشته چمن طور بر فتم و طرفین رودخانه را تماشا میکردیم از عمارات و مردمیکه در تردد بودند و بسیاری
از مردم برهنه شده قوی آب رفته بودند کاهی هم کالسکه بخار میکشیدت همه جهت خیلی نمائش داشت
ناز شهر پرون رفتم در خارج د بات و آبادیهایی با صفا و خانه عمارات سیاحتی و باغها و باغچهای خوش
فتنگ ملاحظه شد دیگر کارخانجات زیاد از روغن گیری و صابون پزی و غیره در کنار رودخانه بنا
کرده اند که دودشان عابر و مسافر را قدری آذینت میکند تا رسیدیم بسته اول که در نزدیکیهای سنت د
بسته اند عمده در بانکن حاضر بودند پانزده دقیقه طول کشید تا در شدیم راه زیادی طی کرده تا به بوژی اول
که مقصده است مقبره و جنگل آبادی خوبی دارد رسیدیم و قدری از بوژی وال گذشته بستنانی رسیدیم اینجا
عمده در بانکن حاضر بودند چون هوا گرم بود و بغروب هم چری نماده بود قدری استاده خواستیم معا
بپاریس کنیم گفتل و رئیس کشیده گفتند بعد رده دقیقه صبر کنید باز میشود و خودشان پایین رفته فوراً رفتند
از عقب آچار دار و غیره و بغاصله ده دقیقه عمده در بانکن را حاضر کردند یک کشتی بخار هم چند ساعت بو
که تا حال بخاره قوی شد در میان و دور بسته مانده بود بطور حسن آمدن ما اسباب خلاصی آنهم شد اول
آن کشتی با کمال عجله و شغف پرون آمده رفت بعد ما داخل شدیم در راه بسته آب گرم کردند اما اول
خیلی کم کردند کشتی نه نشست نگان بکل فرودفت عمده جات جمع شده با هزار رحمت بالا کشید یعنی آبر
زیاد کردند و زور زدند تا اندک در آمد و کشتی را جور دادند قدری دیگر که راه طی شد به سمت ژرمن
رسیدیم از کشتی پایین آمده کالسکه ما اینجا حاضر بود سوار شده از قوی مقبره و آبادی بطرف بالا رفتم این
مقبره و آبادی در روی تپه مرتفعی افتاده است که از پائین الی بالا کبیر آباد است و کالسکه به رحمت
بالا میرود تا رسیدیم به تراس سنت ژرمن یعنی جنبایی و غلام کردش اینجا که شخص میرسد عالمی می بیند
و رای این عالم یک چشم بلند از غری دارد که در هیچ نقطه و هیچ مکان دیده نشده بود و سخا بد شد یک طرف
چشم انداز است یک طرف خیابان و وسیع طولانی که بقدر دو فرسنگ است و طرفین خیابان درخت
بنلول که شبیه نارون است اما کلمهای که چکت زرد بسیار معطر دارد و یعنی چنان معطر است که گل
فضای صحرای معطر کرده است در جنگلهای ایران هم این درخت هست و دیده شده است بر کهای

St Denis

St Germain

این دختان قوی چنان نمی کرده که مثل یک دیوار سبزی ساخته اند تا چشم کار نمیکند همین طور درخت است
 که مثل دیوار کشیده شده و طرف چشم انداز تمام صحرای آبادیهای اطراف پاریس و خود شهر پاریس
 و در همه جا و چمنها پدید است منظر غریبی دارد و ناچار چون تویم خیلی باخفا میماند و همیشه میماند و همیشه میگرد
 اما آنوقت گفتند خیلی بهتر و با صفا تر از حالا بوده است همیشه چنایان را آب پاشی میکردند و چنایان را
 و چمنهای اطراف چنایان سبز تر و بهتر بوده است حالا چنایان کمی گرد و خاک داشت قدری در
 چنایان را و غیره گذشته مراجعت پاریس کردیم از پل رودخانه سن گذشته آنطرف پل آباری و باغات
 لوک است بعد از لوک جنگل و چنایان نامی و زینه بعد از آن نامی تر بعد از آن شاله توری بعد از آن پاریس
 بعد از آن بعد از آن تاد اخل شهر شود باز از بعضی در کوچه نوعی ساخته اند موقتاً برای همین عید که دارند و
 طرف چنایان را دکان از چوب و چادر و غیره ساخته اند بعد از یک فرسنگ طول دارد و در طرفین
 انواع و اقسام اسباب بازی و قمار و انواع مناسا خانها و اقسام چرخها که آذین از زن و مرد و بچه
 و بزرگ روی اسبهای موقی سوار شده بعد از یک عمارت بزرگ و اسبابی هست که شخصی آن
 اسباب را گذاشته و داده میگرداند و بازی بسیار خوبی با و از بلند زده میشود و اینها نیکی سوار اسب
 و غیره هستند در محال سرعت چرخ میخورند و همچنین انواع تابها که زن و مرد نشسته با هم تاب میخورند و در
 ضمن هیچ تاب انواع و اقسام کلوله بازیها میکنند و دیگر انواع بازیهای مختلفه متفرقه که مثلاً
 یک مجموعه پُر از ظروف چینی و غیره که طبق کشتهای طران نموده اند بر دارند بطور دکان است یک
 بان مجموعه میدهند بنا میکنند و در کشتن اگر بدست و حرکت فلان بشیر چرخ خورد و برده و اگر کمتر
 شده باخته است آنقدر اسباب بازی در این چنایان و بازار بود که انسان بجز میشد که بطور جمع آورد
 اینقدر بازیها و همیشه و لجهای مختلفه را کرده اند و از نیاساعت بغروب مانده الی شنبه صبح در اینجا
 مشغول لود و لعب هستند انواع بازیها و کوردها و کارها و حرکات غریبه که در این بازار میکنند بسیار
 نمی آید اند بجز دیدم جمعی در یک جعبه مانند چیزی که از آهن ساخته و شش نفر در آن جای میگیرند و نشسته
 و مثل همان راه آهنی از هوا آویزان است آخر آنهم جایست که ایر جعبه اندازده است زنی زیر جعبه
 مثلا بدهد

ایستاد است و اسبابی دارد که یکده بواسطه آن اسباب بنزدیم را چرخ میدهد و ول میکند و کمال سرعت
 میروند با نظرف و باز بر میگردد و بجای اول دوباره وضع دیگری آن صغیفه اسباب می بخاند اینده فعه جبهه
 در کمال سرعت و در خودش میگرد و جمعی که در اینجا هستند چرخ زمان میروند با نظرف و باز زمین طوری
 آیند بجای اول خلاصه با کالسکه آهسته آهسته میرانیم و تماشای طرفین باز را میگردیم این باز اسقف
 نیست چنانچه نیست بسیار طولانی اطرافش درخت سایه انداخته و طرفین چنان بان این اوضاع است
 یکساعت از شب رفته بمنزل رسیدیم (ملکه اسپانیول دختر مون پانسیه پسر لوی فلیپ مرحوم پادشاه
 فرانسه که همش مریده بود در سپانیول در سن شانزده سالگی فوت شده اسباب نفوس همه مردم
 شد بخانه بود که او را برای پادشاه اسپانیول که پسر خاله نهمین و خراب شده عوسی کرده بودند پادشاه هم
 بیت سال از که پسر همین پادشاه ملکه سابق اسپانیول است که پیش نوشتیم در خانه او بشام موعود بودیم
 چند روزی تب کرده و حصه گرفته مرده است ملکه فی از این حضور رسیده است از حاجی ترخان
 که با کمال شفقت از دنیا گذشته و او را اینجا شده است نوشتیم بیاید ولی با این رحمت و شفقت پاریس
 هم نماند کمالی است در پاریس از اهل لسان که در معالجه امراض چشم بسیار قابل است و میرزا علی حکیم
 یکسال در پیش این شخص درس حکمت کمالی خوانده است چگونگی احضار شد مردیست کوتاه قد کوچک و زود
 و کبود چشم چشم مارا و بداحمد الله تعالی چشم ما علی نداشت محض نشان دادن بود و میرزا علی بسیار تعجب
 کرد و میگفت حکیم چشم بهتر از او نمیشود اسمش گالیث و سکی یکروز در ثانی به سنت ژرمن فیم باره این
 مغربی ناصر الملک در پیش فرستادیم کیش بهما اینجا بود برای تدارک نهار و عینین به نقل یعنی همانخانه
 صبح برخاسته در ساعت ده که دو ساعت قبل از ظهر بود رفتیم به گارنت زمرن کار توی شهر هست
 نیم ساعت قبل از وقت حرکت ترن رفته بودیم لهذا قدری در تالار گذشتیم هر دو ساعت کالسکه
 بخانه از این کار میرود میآید از آن بوز سایل و سنت ژرمن و هر یک از اماکن مغربی شهر پاریس از
 این کار است متصل صدای صوت راه آهن است که گوش میرسد هنگامیست خلاصه وقت حرکت
 رسیدیم و او را شدیم مسافر زبانی هم در این ترن و کالسکه با می غصبت و جلو بودند که در دوات عرض راه

و غیره پیاده میشدند در سه ربع ساعت بسنت ژرمن رسیدیم راه آهن در این عرض راه از سه مکان بر
زمین متوقف میکردند و اول در میان خود شهر پاریس است که در بالا عمارات عالی ساخته اند یعنی خانه های
مردم اهل شهر است و از زیر کا لسکه بخار میکند و بعد باز در شهر پاریس از زیر پل آبنی بسیار یعنی می
گذرد که روی پل کوچه و معبر عام است بعد نزدیک سنت ژرمن باز از زیر طاقی میکند و دولی طو
ندارد و چندان تاریک نیست بعد از آنکه بخوابد داخل کار سنت ژرمن بشود و از زیر کوچه ای یعنی پته
بزرگی که سوراخ کرده اند و خیلی تاریک و عجیب است میکند و دو دقیقه هم طول میکشد تا منجلی و
روشن شود و از زیر کوچه درآید خلاصه از پاریس الی سنت ژرمن این دوات هم عبور میشود و اول
بانتینول دوام آغیر سوم کو لومب چهارم نانتر پنجم رول ششم شالو هفتم وزینه هشتم لوپاک
ناصر الملک در کار بود که از سرش باز است چون زمین را خیلی کو در کرده و راه آهن ساخته اند
طرفین کوچه و دیوار سنگی بلند و کوچه خفه و قنک است پیاده شده راه زیادی پیاده میرا لاف
تا بطح زمین رسیدیم کا لسکه با حاضر بود و سوار شده بهمان خانه پا و بون و بازاری کا تر رفیم در زیر
زمین همان خانه لوی چهاردهم پادشاه بزرگ معروف فرانسه است همان خانه عمادیت بسیار
عالی و قنک چشم اندازی بشهر و جلگه پاریس و رودخانه سن دارد که بوصف تقریب نمی گنجند
بسیار با متاساست نهار صرف کرده بعد رفیم بقصر که نه اینجا که اسباب قدیمه در آنجا گذاشته اند و
موزه قدیم بسیار خوبیت زمین عمارت و موزه که همش برتر اند است جلوه افتاده اول در بر
پایین عمارت که محل اسلحه قدیمه عهد قیصره روم و کو لوای فرانسه با بود گردش کردیم انواع اسلحه
قدیمه دیده شد از قبیل شمشیرهای بزرگ زلق نیزه که مخصوص شکار فتن میراست و تیر و کمان با اسباب
چرخ این تیر و کمان که خیلی چیز عجیبی است و در قدیم بجای توپ این زمان بجا میرفته است و مثل توپ
بنشانه قزاقان فرستاده اند تیرهای بسیار بزرگ و کلفت با پیکانهای کلفت بزرگ میکند از نه
میان نصفه لودجی میریزد و به نشانده و تیر در نه کلفت بعد اسباب را چرخ داده برز و اسباب
زه کشیده میشود تا هر قدر بخوابند بعد اسباب دیگر است که تا حرکت داده را میشود با حال عرت

و راست آمده نبشانه بخورد و چند تیری نشانه انداختیم بعد نوبی چایط آمده زلفهارا بنشانه انداختیم انداختن زلفی بهم
 دو قسم است یکی با وسادی و قوت بازو و ست مثل حرید انداختن دیگر یکی با اسباب یعنی بکت بندی از
 کتان در وسط زلفی است آنرا با کشت میگذرانند و بزور آن بند میاندازند خیلی میروند و آسانست
 آتایی اعانت بند بقوت بازو و علم او وسادی انداختن بسیار کم میروند و چند زلفی دادیم فرنگیان انداختند
 بقوت بازو بسیار کم رفت یعنی نهماست قدم من بقوت و بازو انداختم الی یکصد قدم رفت
 و متجاوزان هم انداختم بعد با بند کتان هم انداختم خیلی رفت البته اشخاصیکه قوت بازو دارند شاید
 زیاده تر و دورتر از آنچه من هم انداخته بودم بنیدارند اما چون در ایران رسم است که مشق انداختن
 جرید می کنند که بزبان فرانسه ژاولت میگویند و من خیلی مشق انداختن جرید کرده بودم باین جهت زلفی
 هم که انداختم دور تر رفت زیاد رفتن زلفی از قوت بازو نیست از علم است خلاصه بعد از قسیم برآب
 بالا خیلی اسباب کهنه قدیم که از زیر خاک درآورده یا پیدا کرده اند از عهد بسیار قدیم یعنی از قبل از
 طوفان فوج و بعد از آن مثلاً وقتی که انسان بنور آیین را شناخته بود چه چیز است تیر و تیشه و پیکان
 تیر و آنچه باید از آیین ساخته شود همه را از سنگ میساخته اند آن اسباب سنگی را از هر قسم یعنی کوچک و
 بزرگ بدست آورده گذاشته بودند و همچنین ظروف دسکه با و اسلحه قدیم خیلی کهنه و چیزهای دیگر که بنوع
 شرح داد و بسیار با تماشاست از هر نوع و هر جور اسباب دیده شده حتی از کفش و کبوه تا کلاه و آب
 مال عهد قدیم خود مملکت فرانسه است و از سایر ممالک هم هست سروشاخ مران عجیب دیدم که
 هیچ چنین چیزی نبود و حالا یقین است که چنین مرالی در هیچ نقطه روی زمین نیست و باید انجوانا
 قبل از طوفان بوده باشد کله و استخوان سر مرال بدو بزرگی مرالهای بزرگتر این عهد است اما
 دو شاخ غنچی دارد که در استخوان پهن وسطی شاخا که مثل مجموعه ابست چهار نفر آدم میتوانست بشینند
 بعد فلجهای بسیار بلند قوی از آن وسط برآمده است که فی الحقیقه این شاخ مرال اگر من خود باری
 العین ندیده بودم بشیندن هرگز باور نمیکردم و فی الواقع جای محل تعجب است و بشیندن
 باور نمیتوان کرد این مرال اگر زنده بود با این دو شاخ اینچ در وانه بزرگی نمیتوانست داخل شود

Parcel

خلاصه عجایب زیاد بود بنای این قصر را فرانسوای اول پادشاه فرانسه کرده است یک برجی را هم که در گوشه این عمارت و جز عمارت و سمش او دو نژون است مدتی قبل از بنای این عمارت بنا را بنیاد پادشاه فرانسه ساخته است کلیسای این عمارت را هم سنت لوی بنا کرده است و بنای موزه اینجا از بناهای خالات پاپیون سوّم است که مندرجا او فراهم آورده است و حالا هم سعی دارند که بیشتر و کاملتر کنند و ناپلیون سوّم نیز بحال تعمیر بقصر افتاد که حالا هم تعمیر می کنند بعد از گردش بیرون آمده مواردی که لکه شده در خیابانها و ترانس نفج و گردش کردیم یک شوکای بسیار خوبی توی محفل از مسافت کمی دیده خیلی افوس خنددم که تفنگ حاضر بود بزم جلوان ترانس که شتر حش را در ساجت اول سنت ژرمن نوشته بودم سر تا سر محجر آهن چو دنی گذاشته اند که البته طول این محجر نیم فرسنگ بیشتر خلاصه آیدیم براه آهن ترن حاضر بود نشسته مراجعت پاریس کردیم شب را چون خسته بودم جانی نرفتم تربیت میمونها را اینجا بسیار عجیب میکنند مثلاً میمون باز صندلیهای کوچک بعد از اینکه میمون جاکبیر ساخته و روی زمین است مبرزی هم در جلو صندلیست برای شام خوردن میمونهای کوچک بسیار تشنگان با مزه آمدند روی صندلیها با کمال دلباشته گاهی با کمال تناس چشما را حیره میکردند مثل اینکه غزات کنند تنگها و کیر لاسهای کوچک جلو میمونها شمعهای کوچک افروخته پیش هر میمون یک دستمال بود که کوچک گذاشته و یک دستمال سفید هم ببنیه هر یک بسته میمون دیگر آتش برزی و پیچختنی میکرد رخت آتش برزی سفیدی پوشیده بود و سر و پا مثل آدم راه میرفت آن شخص معلم ما زبانه در دست داشت اشاره میمون ششیز میکرد و زبان فرانسه حرف میزد میمون فوراً میرفت توی یک سوراخی که اینجا غذا و اسباب بود تا معلم زنگ میزد فوراً میمون یک سبد پر از میوه میآورد و خودش می نشست روی صندلی با او ستادش دست میداد با میداد تعارف میکرد بعد آن میوه را معلم میبرد روی میز جلو هر میمون توی بشقابها قسمش را میگذشت بدون اینکه نه بخورد با کمال ادب با تعاف هم آن میوه را میخورد و بعد از اتمام با دستمال دهنش را پاک نموده باز چشما را اخراج و تغیر کرده مگر به صندلی میدادند باز میمون ششیز میرفت سبد دیگر را میآورد

میاورد خودش سر بطریا باز کرده معلوم میداد او برده باستیکانهای کوچک میرنجت میبویند و کمال معقود
 شهر را بخوردند و دهنش را با دهنال پاک میکردند و همچنین الی آخر که یک مجلس شام بسیار با ادب با
 قاعده خوب بخوردند زیاده از حد تعجب داشت بعد بنده بازی میکردند از انسان بهتر بعد اسبهای
 خیلی کوچک بعد کوسفند بزرگ آورده میبوینها سوار شده اسب بازی و اسب دوانی میکردند بعد
 میبوی را تفنگ بدش دادند بی کلوله سگ کوچکی را هم آموخته بودند نشانه گذاشته میبوی سگ را زد
 و سگ فوراً خودش را بردن زد میبویها تا بوقت آورده سگ را بلند کرده فوی تا بوقت گذاشته
 بردند و میبویها همه دست میزدند چه میزدند رقص میکردند دیگر هر چه تصور بیاید میکردند و فضل
 کر می بود از شهر را پس خیلی سگ بار پیدا شود چنانکه در همین روز با چند نفر بر گرفته و مرده بودند
 معالجه هم نمیشود (یک روز رفیقیم بفارس خانه ایران نظراً قاضی وزیر مختار هم چند روز بود ناخوش مریضی
 بود بر خاسته راه رفت کلودر شدیدی داشت که طبیب شترزده بود و سفارتخانه عمانی خوب
 و باغی کوچک دارد در آن نظراً قاضی هم که از ارمنه ارومیه و خواهر زاده با باخان با و راست که در طهران
 دیده شد چهار پسر و یک دختر دارد پسر بزرگش بمدرسه رفته بود باقی اینجا بودند که همسین چهار پنج سال
 و کمتر بودند از اینجا به مکر نهایی دکلین معتبر پالمر و پال رفیقیم امین الملک و کولونل و غیره هم بودند
 دور همه دکلین را گشته و اهر جزیدیم جمعیت زیادی بود روزی هم به گرن دولو و رفیقیم همسپا
 اعظم بود اینجا خیلی تفصیل دارد چندین طبقه و چندین والان است و هزاران بچ و خم و اطافها و طالار
 با دارد که فوراً آدم نابالغ کم میشود و همه پر از متاع و جناس است از بر قسم تالارهای عالی با آمینه چل
 چای و غیره دارد که مردم اینجا نشسته صحبت میکنند و روزنامه بخوانند یکت مهمانخانه هم دارد و متصل
 بهمین طاق و تالار و الانهای مال التجاره در آن مهمانخانه هم دو تالار بسیار عالی بزرگ پرزینت دارد
 یکی برای صحبت و روزنامه خواندن و بستنی خوردن و سیگار کشیدن و در همین تالار پردهای صورت
 بسیار عالی برای فروش گذاشته اند ما سه شش پرده بسیار خوب انتخاب کرده خریدیم و تالار دیگری
 در جنب است که سفره خانه مهمانخانه است چهار عدد نفر شام بخوردند میز و صندلی و اسباب کاغذ و گلدان

و غیره در محال لطافت و خوبی حاضر کرده بودند برای شام مردم که این تالار و سفره لایق پادشاهی بود
معامله و داد و ستد در اینجا خیلی می شود بطوریکه همیشه در این مکان پنجره از نفر راه میرود و هزار نفر میرا و
محاسب و عمه کار دارد بلکه میگفتند پنجره از نفر است) دختر و خواهر میوه طولوزان حکیم باشی حضور آمدند
خواهرش از زنهای تارک دنیا شده است زن حکیم طولوزان چون ناخوش بود بحضور نیامده بود پس
میرزا یونقان مستشار که حسین خان است در انگلیس تحصیل علم طب کرده بسیار تعریف میکنند که حکیم خیلی
خوبست پانزده سال است کار میکند و حال دارد باریش شغل تکمیل علم طب است بحضور آمد
صبح روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری که آخر ماه رثون فرکیه است صبح که از خواب برخاستم هنگام
و همه غریبی در شهر بود چندین روز بود که در تدارک عید امروز و امشب بودند و کوچها و عمارات
برقهای الوان بردولت و بر طلامت از دولت جمهور بر میزدند بسیار جشن چراغانی و آتش بازی
فرهنگ میآوردند و درست میکردند و عاده هم روزهای یکشنبه کل دکان و غیره بسته و عملیات و
مردم مشغول گردش و عیش میشدند چنین عید و تدارک عیش بزرگ هم که صمیمه آن نبود و دیگر معلوم است
که احدی در شهر بجز عیش و گردش کاری دیگر نخواهد داشت کل کوچها و خانها از زن و مرد و کالسکه
و سواره و پیاده مخلو بود که راه بود کسی تردد کند بخصوص کوچهای معروف مثل سارالیزه و چکل و ابوبلون
که اغلب بسیار آتش بازی و چراغان در ابوبلون فراهم بود و در دریا چارابهمه چراغان کرده
و پرق و دروازه های مصنوعی ساخته و زینت زیاد داده بودند کشتیه های بزرگ و کوچک تینت
داده دسته خوانند ها و سازند با و غیره میان آنها نشسته میزدند و میخواندند تمام زنهای لباسهای نو
پوشیده و زینت زیاد داده بودند و عموم مردم در هر نوع رفتار آزاد بودند یعنی اگر بخوانند و برقصند
و هر کار بکنند بجزی نبود از سه ساعت بغروب مانده قدغن دولتی شده بود که از کوچها و خانها
بزرگ معروف کالسکه و عاده هیچ وجه نکند و سواره روند مگر پیاده کرده گردش کنند اگر نای
کالسکه را نمی شد قطعا هزار نفر بشیر تلف میشدند لیکن راه کالسکه را هم معین کرده بودند که از کوچهای
دیگر که جمعیت بود دروند با وجود اینها می گفتند باز چه نفری زیر عاده مانده تلف شده اند خلاصه از

سجودشان

جلو میدکاه بوتل انواع و اقسام اشخاص میگذشتند جمیعت آنقدر بود که حساب نداشت و بی اختیار آن طرف و آنطرف میدوید و تجات زیاد از محلات شهر میآمدند و میگذشتند و بگردش میرفتند و عقب سر تجات البته پنجاه نفر از مردمان بیکار شهر از مردوزن و بچه محض تماشا میدویدند و آن دسته جات باین وضع بودند چند علم در جلو و سرقهای رنگارنگ آواز و تصنیف میسپید که آواز جمهوریت میخواندند و سایرین هم همه دست میزدند و همان آواز میخواندند اغلب کلاهای کاغذی سرشان گذاشته و منگوله کلاه را بیک فانوس آویزان کرده بودند که شب روشن کنند و یکدهم ساز و موزیکت میزدند در جلوی آنها البته صد دسته همین طور دیده شد که در همه شهر و خیابانها متفرق شده بودند و عقب سر آنها بقدر پنجاه نفر میزدند بالون زیاد هم گرفته بودند و کالسکه بزرگ که در حقیقت مخصوص جنین روز بای جشن است کالسکه نیست مثل یک کشتی بزرگست که عاده دارد و همچنین سبهای فیت کرد بسته بودند با کالسکه چنان خوش لباس و جلوی آنها دسته اسواره نظام و موزیکت در خود کالسکه اول هم یکدهم موزیکت پانچ نشانده بودند که موزیکت میزدند و در کالسکه دوم یکدهم سوارهای آواره خوان که آواز و تصنیف میخواند عقب آنها هم سواره نظام و احتساب زیاد این دسته که وارد جلوی هم انخانه مانند بطور ازدحام شد که جایی داشت بود که چندین نفر زیر دست و پا میزدند قدری ایستادند و خواندند و رفتند همین طور یک محشری بود طرف عصری سوار کالسکه شده بگردش تماشاگر شهر رفتم از دم حوض پرون تروکادرو می گپو بیسون گذشتم یعنی از شانزلیزه و غیره رفتم آنقدر جمیعت و ازدحام بود و کالسکه تردد میکرد که حساب نداشت مردم کم کم جمع شده همت بود بولون میرفتند که برای شب در اینجا جا بگیرند و تاراه بست خودی برسانند من غم باغ که انخانه شهر پاریس نموده بد اینجا رفته پیاده شدم و قدری گردش کردم خلوت بود انواع کلهها و درختها اینجا بعد سوار شده رفتم بود بولون الی دریا جا و چنان با آنها همه جا مشغول چندین چراغ و آتش بازی و زینت دادن کشتیها و غیره بودند از حالا آنقدر جمیعت شده که راه عبور نیست و دقیقه بدقیقه بهم زیاد تر میشد و من رفتم و بمنزل رفتم که راهها مسدود نشود و همین طور رفتم تا شانزلیزه رسیدم

و عرض اهل هنگام غریبی بود همه مردم بغی واسطه الناس عتبت او را و بخواند ندیر قضیه ندیده و ندیده بود
و محفولین شهر هم در کالسکه نشسته رفت و آمد میکردند همه کالسکه با اذن و مرد پر بود اما در خیابان
سازا لیزه همه پیاده راه میرفتند عبور کالسکه قدغن بود مردم از اعلی تا ادانی همه بکشدن کل مصنوع
بسیار دیده بودند الواط شهر کلاههای کاغذی که بقدر فانوسهای بزرگ بود و بهر کدشته بودند و
ترقه میبازد افتد غوغای غریبی بود و با رحمت زیاده بمنزل سیدیم مبدل نگاه پای بوتل باز مردم
پر بود یک دسته موزیکانچی زیر بوتل آمده مشغول نواختن شدند جمعیت زیادی شد خلاصه چند روز
بود که مارشال الکاهون خیال میکرد که شب آتشباری و چراغان را هم ما و هم خود مارشال حظور باید
نمنا کنیم و با وجود کثرت و ازدحام مردم در کجایین کار ممکن میشود و آخر الامر من جنایی کرد و بکولو
و لامورل که مأمور حضور ما بود گفت بهترین است که ما مارشال با لای آرک و ترئیوف که وسط
شهر است و از بلند می آن همه شهر و چراغان و آتشباریهای اطراف شهر و مردم پیدا هستند بریم
مارشال انجیال اسپندیده بنا شد شب را آنجا برویم جمیاعت از غروب گذشته مارشال به
منزل آمده و با جنرال دزاک سوار کالسکه شده رفتم بهسپاه اعظم و سایر سربازان نیز کلا آمدند راه
خود را از کوچه که جمعیت بود قرار دادیم ما و مارشال سپاه اعظم و جنرال دزاک در یک کالسکه
که از خود مارشال الکاهون بودند نشسته بودیم همینکه بزرگ ترئیوف رسیدیم تمام شهر از چراغان
کار و الکتریسیته برقی یکبار چو آتش شده بود از کالسکه پیاده شده زوج و دختر مارشال نیز آمدند
مارشال کان روبرو هم رسید شروع با لافتننر پلده با نمودیم از پائین تا بالا سیصد و بیست پنج
پلده میباشند پلده با کوچک و تنگ است و متصل می چند برای انسان حالت دوار و سیر کچی میآورد
هوایم که کم و مجلس است این راه بچاه شباهت دارد و بر حمت میوان صعود نمود خلاصه بالا رفتم
هوای بالا بسیار سرد بود و من سرداری غریب شدم مارشال الکاهون و سایرین همه در اطراف
طبقه پائین ماندند که قدری رفع خشکی نمایند چون چند دقیقه گذشت بالا آمدن چشم انداز و چراغان
و آتشباری و جمعیت و هیاهوی مردم و صدای آواز خوانند و موزیک و دبل و غیره طوری

Marchal. Camerker

بود که چنین نمایشی در دنیا قیفاً وجود نیافته اصل مکانیت آرک تریونیف طور است که دوازده
کوچه و خیابان بسیار معتبر پاریس منتهی بمیدان این بنا میشود چراغهای این کوچهها جميعاً با جمعیت بها
آنها طور عجیبی نظرمیآید خاصه از یکطرف خیابان وسیع شانزلیزه الی میدان پلاس دلاکوئیکر دوازده
طرف دیگر خیابان راه بود بود لون با بجه اول از بود بود لون شروع با آتشباری شد بعد آتشباری منتهی
مرت و غیره الحی آتشباری بسیار خوبی کردند و دسته جات آواره خوانها با طبل و علم و موزیکان متصل
دور آرک تریونیف و خیابان در گردش بودند و مرسیلیر میخواندند در سلطنت ناپلیون سیم قدغن
شده بود که این تصنیف و آواز مرسیلیر را میخواندند و بر کس میخواندند تنبیه میشد خلاصه تقریباً
دو ساعت بالای آرک مانده پیوسته راه میرفتیم و اطراف را تماشا میکردیم سپس لارظم و همرا
هم بودند تا آتشباریها تمام شد تا بحقیقت وارد حام و دسته بندیها و بهیا بود باز همان طور بحال
خود بود بالاخره ما پائین آمده با مارشال کما هون در کالسکه نشسته بمنزل فیتیم راه چور ما زدم کلیسا
سنت کوستا که ناپلیون سوم ساخته است و از بود لوار عثمان بود این عثمان در عهد ناپلیون سیم منصب
بیکری یکی گری شهر پاریس داشته این کوچه و خیابان را ساخته و با سم او نامیده میشود حالا هم هست
و در مجلس و کلا و کالت جزیره کرس را دارد و از بود خواها ن خانواد ناپلیون میباشد باری مارشال
و دایع کرده ایشان از دم در موعیل گذاشتند و ما بالا فیتیم هیا بوی مردم و صدای مختلف تا طلوع
افق در کار بود مردم امشب و امروز بیکانه کردند معلوم است یکشنبه یکشنبه و مخلوق از غریب
و بومی در آن جمع شده باشند خاصه و قیقه عید نموده زن و مرد پیر و جوان بچه و زنک مخلوط شده
و در هم ریخته باشند چه میشود امروز که روز عید بود و مجسمه مرمری که بشکل خنای جمهوری ساخته بودند جمهور
طلبان برده در کسپورسیون نصب نموده و خطبه با خواندند بعضی از دزدانی دولت هم بودند اما
مارشال کما هون نبوده است بالاخره از قراریکه تحقیق کردیم و معلوم شد که این چه عید است و از
برای چه این روز را عید میگیرند گفتند عیدی با سم آخوامه ژون تازه اختراع کرده اند که باین سم
عیشی بکنند و هم برای نشان بازار کسپورسیون و نمایشی غریبا که در این شهر جمع شده اند از شاه و

و شانزادگان و غیره بهر حال خیال خوبی بوده است و عیش و تماشا می خوبی شد چند نفر از شاه زادگان
مصری عمومی خود مصر که از اولاد محمد علی پاشا است دیگر می آرشد و کت آلبرت برادر امپراطور اتریش و
دیگری پدر پادشاه پرتوغال روز دوشنبه بیست و نهم جمادی الثانی ابتدا بالیزه رفته بامارشال ملک پرتو
و دایع کرده از آنجا بخانه والده پادشاه اسپانیول رفیقیم چون عزادار بودند دیدن کردیم تا زیر پله
انتقال کردند خود و بستگان و آدمهایشان همه سیاه پوشیده بودند رفیقیم بالا قدر می صحبت شد
مراجعت بمنزل کرده بنهار خورده رفیقیم که اسپانیسیون را هم وداع کرده از در پائین طرف قوه خا
و دوال عبور کرده اقل محل ماشینهای فرانسه رفیقیم کارخانه کاغذ سازی که کاغذ روزنامه و کتاب
چاپ ساخته میشود دیده شد حقیقه خیلی عجیب بود شرح این کارخانه مفصل است مختصری از این است
که یک کاغذ بسیارست بدیر در کارخانه دیگر ساخته آورده در عوض اول این کارخانه میریزند با
اسباب بخار از آنهم زده تامل میشود بعد بواسطه لوله با و غیره بوجههای دیگر میرود و در هر جوی صاف
و بهتر میشود آگاه اسباب با اسباب میروند تا پائین کارخانه و از آنجا کاغذ خشک بی عیب قطای میشود
پرونی می افتد طول جوی اولی آخر اسباب آن بیشتر از دره ذریع بلکه پائزده ذریع میشود و از این جا
گذشته خیلی گردش میزدیم عصر نزدیک بود ما هم خسته بودیم برتر و کاو و یعنی این طرف رودخانه رفیقیم دو
اسپانیول اطاق عربی از بطری مشروبات ساخته بود خیلی نمناک داشت بشنا و بنر از بطری مشروبات
الوان را که برای نمونه و فروش آورده تماشا را از روی صنعت و علم معماری و بنایی بوضع بسیار عجب
روی هم چیده اند سقف مفرس و ستونها و در و دیوار همه از بطری ریاست یعنی عمارتی ساخته است
بسیار مفصل که سقف و پایه و ستون و در و منظر همه از بطریست که وقتی که بطریها را جمع کنند عمارت
معدوم میشود خیلی چیز عجیبی است بعد از در و تر و کاو و پرونی آمدیم یکت بالون بزرگ بشکل بطری با
خمزه ساخته و هوا کرده بودند و نه آنرا با طناب مثل باد بادی بسته و این بطری در وسط هوا قرار
گرفته بود اما آدم در میانش نبود بعد از تماشا و گردش بمنزل مراجعت کردیم در پاریس حساب کردم
در هر ساعتی از جلو محل منزل چهار صد کالسکه و عراده بارکش و اتنی بوس که کالسکه را به بزرگیت

دو اسب از امیکشه و بعد چاه نفر آدم سوار بشو و میگذرد و این نمود در شبانه روز متصل است به تونل بک
خیلی خوبی امثال تازه ساخته اند سسی به تونل کویت نشان بال سالی این عالی چون قل عمارت دولتی وزارت
مالیه بوده بعد از جنگت پروس انگار زایش زده بودند دولت میفیش را فروخته و حالا همان خانه خوب
ساخته اند و میسولون وزیر مالیه حالیه فرانسه روزی بر حضور آمد آدم قابلی است از وضع اخذ
مالیات و غیره صحبت زیاد شد مثلاً هر کس خانه در شهر دارد بقاوت از روی میزان و قاعده مقرر
مالیات میدهد و بکده انجیوانات هم علیحه مالیات میگیرند روز سه شنبه غره رجب امروز از پای
بطرف ایران روانه میشویم در ساعت یک نیم بعد از ظهر مارشال ماگما چون آمد با جبرال در برکت
با لکسک نشسته برای کار خوب صمت استراحت فرمود و نیم خلی راه بود هنوز تمام هر قمانیکه برای عید در فر
زده بودند در کمرچ و بر زن بر پا بود در همه شهر برق بنظر میآید از کوچه که میگذشتیم از جبرال در برکت رسیدیم
اسم این بولوارد چاست گفت بون توول معنی این کلمه خبر خوب است بقال نیک که فتم خلاصه
رفتیم تا کار رسیدیم صحبت زیادی از زن و مرد بشناخت آمده اند پیاده شدیم مارشال ماگما
و صاحب منصبان نیا و نذر فتم توی واکون و بار مارشال و سایرین و داع نویدیم ناصر الملک با ابوالقاسم
خان نوه اش در اینجا متفرک ایستاده خیال اردو ابوالقاسم خان را بر سر بلندن برای تحصیل در مدرسه
بکند و خود بجهت معالجه باب کرم یای فرانسه بیاید بعد عازم مکه معظمه گردد و خلاصه او بعضی دیگر از
ایرانیها مثل نظرقا و زلمیان خان و غیره هم ماندند و کالکسک مثل برق و روبایران و وینه براه افاد
و یکی در آلی از نظر غایب شدند و ما باید بشهر سالبرخ برویم با اینکه وسط سلطان است بنویسج آثار
تابستان پیدانیت گندم هنوز سبز است جو قدری زرد شده است مثل اول بهار صحرای سبز و خرم
و پر از اقسام گلهای لاله سرخ و غیره است زراعت و آبادی خاک فرانسه بیشتر از جابای دیگر
از استراحت و بنوع شب عبور شد در شهر اوانم که یکی از شهرهای المان و متعلق بملکت باور است توی واکون
از خواب برخاستم کالکسک با کیاست اینجا ایستاده حاکم شهر و صاحب منصبان نظامی موقوف اینجا
و اکون آمدند هم حاکم رزاق هیراده بوی سرش سفید صاحب بنیه و بسیار آدم قابلی است این شهر در

Jenne Nouvelle

Mittard Javere
parle

خندق قطعه حکم دارد علاوه بر آن در روی پهن بلندی هم که مشرف بشهر است باز قطعه معتبر دیگر دارد قلاع
کوچک و بستانهای خوب اطراف شهر بسیار است قشون این مملکت در تحت حکم علیحضرت امیر طورالمنان
پادشاه این مملکت هم در حقیقت مطیع احکام امیر طورالمنان است این جهان شهر است که ناپلیون اول
محاصره نموده و در زوال ملک سردار کل قشون اطیش را با بسی هزار نفر قشون در قطعه محصور نموده مجبور بسلامت
شهر شد شب از شهر استود کار د پای تحت مملکت و در تاهم برق گذشته رسیدیم به منوخ پای تحت باوریا
پادشاه اینجا بدریا چونان بومین فته است داخل کار بزرگ مسقف نایکی شدیم پیاده شده فریم
در اطاق کار این شهر بسیار باصفاست کلیسای بزرگ دارد و چنانها و آبهای بسیار خوب بعد از
افتاده فریم تا بدریا چهای بزرگ باصفای بسیار وسیع طولانی رسیدیم اینجا باکم کم طرف دست راست
کوهمای بزرگ جنگلی برف دارد دیده شد که اگر کوهمای تیر درل محبوب و همه سبز و خرم است اصل
اینجا با کلا دیدیم است در ساعت شش بعد از ظهر وارد شهر سالن رسیدیم برادر علیحضرت امیر طور
اطیش ارشید و ک و یکتور که از جانب علیحضرت امیر طور به استقبال آمده بودند کم کار بیناده بود با
گفت دو کراویل هماذا که از اعظم دربار امپراتور است و در سفر سابق هم هماذا را با خود صاحب
منصبان دیگر یک فوج سرباز هم صف کشیده موزیک میزدند آلی آخر صف سرباز فریم شاه زاده را
برای شام فردا شب در خانه خودش دعوت کرده و وداع نموده بعمارت بلاق خود رفت و ما
هم بعمارت دولتی که سفر اول هم اینجا منزل داشتیم رفتیم از پاریس آلی سالن نورخ مدت بیت ساعت
آمدیم در هر ساعت ده فرسنگ که مجموع دو بیت و چهل فرسخ در سبست و چهار ساعت طی کردیم
در سالن نورخ متصل باران میبارید روز پنجشنبه سیم امروز در اینجا توقف شد بعد از نهار سوار
کالسکه شده رفتیم به بل یورون سپهسالار عظم و عضدالملک با ما بودند صبح باران شد دید میبارید
وقت سوار می شد و اما هوای خلی سرد است اگر نهار رودخانه سالن باج که از توی شهر است
که نشیم حقیقه جمیع محسنات رودخانه از زبست و صفاء جریان آب در این رودخانه جمیع است اطیش
سبز پر گل اصل رودخانه خیلی عریض و عمیق و آب سبز عنی میگذرد که مانع از عبور کشتی و غیره بر روی آن
چند

April *

Archduke Victor

Salzburg

چند پل آهنی بر روی رودخانه ساخته اند که از طرفین شهر عبور می شود و من این رودخانه اینست که همه جاد
 باب میرسد است و بلند می نذر و مثل هنر است که از وسط باغ بگذرد و در این چند سال که این شهر و برتری
 گذاشته هماهنگانه و مدرسه و خانه های بسیاری خوب در کنار رودخانه بنا شده من این رودخانه کوها
 تیرول است و داخل رودانوب می شود و مسیت دقیقه طول کشید تا رسیدیم بر بل برون پیشخدمتها علی
 در کاب بودند بر چشمه و آبها رفتم و بستهای پانچیده و حرکت داده و آزارهای مصنوعی جستن کرد و بلی
 ترشد پذیر که در سفر باقی ندیده بودیم این است که در یکی از چشمه های میرسنکی ساخته اند بزرگ و دور
 میرضد لیهای سنگی است صاحب خانه که صندلی علیحدہ دارد و در گوشه میز نهاد بالادستی
 نشینند جلوی آن سچ آبها را قرار داده اند همین که همانند و اردین می نشینند عصرانه و چای بخورند
 انحض که تماثل را میداند بجز حرکت میدهد یکبار از زیر مردمی که روی صندلیها نشسته اند آب
 زیاد فوران میکند از وسط صندلی که همه تر میوند و میگردانند اسباب خنده است همه اوضاع این
 باغ بطورهای مختلف همین قسم آب بازیهای مخفی است باران زیادی هم آید بعد از گردش منزل
 در ساعت سچ بعد از ظهر سوار کالسکه شده به عمارت شاه راده ارشید وکت وکتور برادر علیحضرت
 امپراطور رفتم برای شام سپهسالار عظم و عضدالملک و اجداد مخصوص و این الملک حاجی
 شیخ محسن خان معین الملک هم بودند عمارت شاه راده از شهر خارج است و همین عمارت سلیاق
 و عمارت کشیشهای سابق است که در سالن نورخ حکومت دریاست داشته ده سال است که
 امپراطور اطورش این باغ و عمارت را به برادرشان بخشیده اند اسم قصر و عمارت کلهایم است
 از عمارت بابا بیجا نیم ساعت کمتر راه بود در عرض راه از جا های خوب با صفا گذاشته تا اینجا
 رسیدیم این قصر پاک و باغ بسیار خوبی دارد و روی دست انداز جلوی پله ها بر یکت یکت مرال سنگی
 خوابیده ساخته اند شاهنا اصل شاخ مرال است در سرتیزهای شاهنا بر یکت یکت ساره مطلقا
 نصب کرده اند نشان پرق و دولت آن کشیشان که در سابق اینجا سلطنت کرده اند شاهنا
 مرال بوده که همین طور سران ساره داشته باشد پله های زیاد بخورد تا به بالا میرود قدری در تیر

پایین بجهت تماشا در اطراف ایستادیم اطاق و عمارت بسیار است همه سفید کاری شاهزاده چینی گفته بود
جمع کرده بدیوارهای اطاق نصب نموده و اهتمام کرده که چندینای بکرت نک و همه بر نک نبش باشد
حتی بشاههای چینی قدیم کار اصفهان عهد صفویه هم بود و دیوارهای اطاق در وی نیکهتا و صندلیها هم همه
چیت بر نک چندیناست همچنین شاهزاده انواع کلها را هم بسیار طالع است توی اطاق کلها
خوب معطر با نوع مختلف زیاد گذاشته بودند رفیق مرتبه بالا برای صرف شام اطافهای بالا هم بطور
سفید کاری و چندینای نبش بدیوار با نصب شده نیز طولانی کوچکی برای بازده نقر حاضر بودند ششم
کلها نیکه روی میز شام چیده بودند همه کل کچور صحرانی بود که در صحرای ایران هم چینی است رنگ
کل کاشی و نبش بر نک چندینا که بدیوار اطاق نصب است خلاصه چهار ماه است چون پدر شاهزاده
فوت شده با نیواسطه سر شام موزیکان نزد شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم با اطاق
پایین قدری شسته صحبت کردیم بعد سوار کاسکه شده رفیق برای تالار کتشر شری یعنی تالار است که در
شهر نباشد است اینجا اعیان و اشرف در هر موقعی جمعه ساز میزنند و میرقصند و آواز میخوانند
اهل شهر ما آن تالار دعوت کرده بودند از پل گذشته دم عمارت پیاده شدیم صحبت زیادی در
کوچه و دم تالار بود و کل معارف شهر هم از حاکم و زن حاکم و اعیان و زنها و دخترهایشان در اینجا
حاضر بودند چند پله بالا رفته روی صندلی نشستم که مشرف بتالار بود یک مرتبه هم بالای تالار غلام
کردشی است که اینجا هم زنها و دختر باشند تماشا میکردند یکدسته موزیکانچی در جلو توی تالار که مرتبه
و پله ساخته اند ایستاده موزیکان میزدند نسیاعت که گذشت مردوزن بقاعده و رسم خودشان بر
حاشیه برقص مشغول شدند بعد از آنما مجلس حاکم شهر خانهای مجتبر شهر امقرنی کرده بمنزل معاودت
نمودیم روز جمعه چهارم باید بویونه برویم کیساعت از آفتاب گذشته حاضر و مستعد حرکت شده ولی
چون نسیاعت بوقت حرکت مانده بود پیاده با سپهسالار عظیم و عضد الملک و غیره کنار رودخانه
نری کردش کردیم گفت دو نفر اوبل هماندار و سایر منته با هم بودند خیلی رودخانه با صفاست تا جایی راه
رفته اند که از ابل امیر اطریس گذشته که ناره ساخته اند بر حوتل و اطریس هم در همین کی است آنطرف

تاریخ
چهارم
روز جمعه
چهارم
باید بویونه
برویم
کیساعت
از آفتاب
گذشته
حاضر و
مستعد
حرکت
شده ولی
چون
نسیاعت
بوقت
حرکت
مانده
بود
پیاده
با سپه
سالار
عظیم
و عضد
الملک
و غیره
کنار
رودخانه
نری
کردش
کردیم
گفت
دو نفر
اوبل
هماندار
و سایر
منته
با هم
بودند
خیلی
رودخانه
با صفاست
تا جایی
راه
رفته
اند
که
از
ابل
امیر
اطریس
گذشته
که
ناره
ساخته
اند
بر
حوتل
و
اطریس
هم
در
همین
کی
است
آن
طرف

رو دخانه و مقابل این محل مدرسه هم مانده بنا کرده اند خلاصه وقت حرکت رسید به ارکال سکته شده فتم بکار
 جمعی از نو جوان و فوج و مردم متفرقه بود و قدری در جلوصف نظامی راه فتم بردار امپراطور و داع کرده مرو
 میرود پیش که با کال سکته استی تا اینجا چار ساعت راه است خیلی تعریف است اینجا می کنند که بسیار صفا و
 خوش آب و هواست امپراطور و ولیعهد اطرش هم اینجا هستند و این باسجرا راه این است که در پشت غت
 آمد و رفت میشود حکیم پولاک حکیم قدیمی ما هم در پیش بوده است امروز اینجا آمده بود و حضور رسید قدری لای
 شده اما زبان فارسی را با اینکه سجد به سال است از ایران آمده هیچ فراموش نکرده است خلاصه کال سکته بجا
 برده افتاد و ترن مخصوص علیحضرت امپراطور است بسیار ترن خوب است همه اطرافها هم راه دارند و ترن
 نزدیک بسیار راحت و خیلی تند و سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ راه طی میکند تفصیل این راه
 در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم از همان راه در پشت ساعت الی وین رفتم قریب ششاد
 فرسنگ راه است دو ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم بکحل باخ بیس که در وسط راه است
 از این هتایون که قدری که شتم ده دانونب دیده میشود و باز بعد از طی ده فرسنگی سقوط شد و خلاصه
 رسیدیم بکار علیحضرت امپراطور و همه صاحب فرسبان و عجزه هم دم کار بالباس سبی حاضر بودند پادشاه
 آمده با علیحضرت امپراطور با کمال خصوصیت و حرمانی و مودت دست داده هم تعارفات سجایه
 آوردیم علیحضرت امپراطور تعارف و اشخاص معتبر امر فری کردند تا آخر صف نظام رفت بعد از
 باتفاق علیحضرت امپراطور در کال سکته و باز می نشسته اندیم برای عمارت دولتی رسیدیم بکوه چاک که محو
 از مردوزن همه تعارف میکردند و ما جواب میدادیم تا رسیدیم بمیدانی که در جلوعمارت در دو
 طرف میدان دو استا تو یعنی صحنه مواره بزرگ که از چو دن ریخته اند یک آیشید و کت شترال
 که در عهد ناپلیون اول امپراطور فرانسه سردار قشون منسب بوده است و جنگ میکرد و دیگری پرس
 اوژن و ساووا که در جنگ زانسا در مجاریستان عثمانیه را شکست داده بود و در ابتدای ۹۰ عتسجی
 خلاصه داخل دالان عمارت شده پیاده شدیم از پله بالا رفته داخل تالار باو اطرافها شدیم عمارتی
 بسیار بزرگ و عالی و اطرافهای تالارهای زیادی دارد و این عمارت را سلاطین قدیم اطرش بنا کرده

Florence.

Conte de Granville.

بر پادشاهی جزیری یاد کرده اند و بر بنای سابق افزوده و وصل کرده است این است که خیلی طولانی و بزرگ شده است اسم عمارت پایه و بوق است اطرافها سفید است و با چوبهای متعارفیت داده اند و بهر اطاقی و تالاری بیک رنگت پارچه چسبانده اند یعنی همان دیوار با سقف و ایزاره و بعضی خاشیه با همان سفید و مسطای چوبیت و نیزه و اسباب صندلی و مبل و غیره هم بر رنگت همان پارچه است که بدیوار چسبانده اند اشکال پرده کنه و دارا اشکالی که از سنگهای الوان در شهر فلورنس درست کرده اند زیاده همه چهار چوب دارد که بدیوارهای اطرافها آنچه اند صفت ازین بهتر و شکست تر نمیشود چیزیست مثل جواهر خیلی ازین نوع کار بار دارند علیحضرت امپراطور هم در همین عمارت بعد از دقیقه مار فتم ببارید امپراطور از تالار و اطرافهای معبد گذشته تا رسیدیم با طاق مخصوص ایشان را استقبالی که در رسم تعارف سجای آورده نشستیم سپس لاری عظم هم بودند صحبت زیاده بعد بر خاسته بمنزل خود آمدیم روز شنبه هجیم عمارت بیرون رفته بعد از نماز درخو عمارت گردش و نماشا کرده و فتم الی خزانه دولتی گشت دو کراوئل هماندار که خودش هم خزانه دار است و هم عمارات سپرده باوست حاضر بود و راهنمایی میکرد و چند نفر دیگر هم که بر یکت از اطرافهای جواهر و غیره سپرده یکی از آن با بود حاضر بود و چند پله خورده در طبقه پایین عمارت خزانه و موزه بود اطاق با طاق گشتم همه ششیا نفیس و غیره را از روی سلیقه پشت آینه ها گذاشته اند بر یکت در می علیجده دارد که فعل است بعضی ششیا که درست و بدقت میخواستم نماشا و نگاه کنم خزانه دار کلید انداخته در را باز کرده نماشا میکردم و در همین عمارت از اسباب قدیمه مثل سکه های قدیم و اشیاء و آلات طلا و نقره و غیره و بعضی اسباب کهنه که از زیر زمین و جابهای دیگر در آورده اند و اسباب شیم و ظروفیکه از سنگهای معنی است که از شیم نفیس تر و اعلی تر است و رنگت بر رنگت که در حقیقت مثل جواهر است خیلی است حتی یک شکلو درویشی هم دیده شد دیگر یکت دو ات بزرگت از یکا پارچه زمرود دیدم که حقیقه چیز نفیسی بود و در میان جواهرات دولتی که در وسط یکت اطاق کوچکی است میز بزرگی که دورش آینه یکا پارچه بود گذاشته بودند و میان آنرا بزرگسب ترنج آنخل ساخته جواهرات را دور آن نصب کرده بودند

از پرون پچی داشت که وقتی می چنانند این جو ابراست چرخ بخورد و خوب تماشا میدهد مروارید بای داشت
 بشیخی الماسهای خوب باقوئهای ممتاز زرد کران بها اگر چه کم بود اما هر چه بود همه ممتاز و اعلی بود و یک قطعه الماس
 درشت زرد رنگی در سرب یکی از آلات جو ابر بود و پیکانی وضع و این الماس تاریخی است و تفصیلش از این قرار است
 وزن الماس یکصد و سی و سه فرات ملت است تراش هندست این الماس اولاً مال تبریر پادشاه بود و گو
 فرانسه بوده و در جنگ مرآت در سنه هزار و چهار صد و نه فسادشوش مسیحی این الماس را کم کرد و میگویند که یک
 شخص داتی الماس پیدا کرده بیک قران فروخت تا دست بدست بخانواده مدیس فو لورانس رسید
 و از و بماری تریز ملکه مننه رسید بتاج سلطنت خود لصب کرد و خاصه چیزهای نفیس خوب دیده شده بعد
 از تماشای کامل معاودت کردیم در یکی از اطاقتها یک ساعت بزرگ مجلسی است که پرس دوس بر
 ماری تریز ملکه مننه و فرانسوای اول شوهر ماری تریز میکش کرده بود و صفت جنی خوبی در بساعت کار
 برده اند و گوشت که میکشند با تاتی تمام از یک طرف ماری تریز بالاس سلطنتی پرون آمده بود و تقریباً
 که تاج سلطنتی در دست دارند و از طرف دیگر فرانسوای اول شوهر ملکه میآید با یک نفر پیچیدنت که تاج
 او را در دست دارد کم کم اسبها بهم نزدیک میشوند بعد شیطان از آسمان بالای سر آنها میآید که میخواهد
 اینها را بدبخت کند یک ملک از بالا آمده با شمشیر شیطان را میکشد و دور میکند خودش هم میرو بعد
 یک ملک دیگر پیدا میشود قلعی در دست دارد و بخط جلی می نویسد ماری تریز و فرانسوا زنده باشند و کم کم
 میرو بعد همان خط هم مفقود میشود و پیچیدنتها هم را نو زمین زده تاج را عرضه میدارند و دو ملک دیگر هم
 باز آمده تاجی از بزرگ مورد و وزیرتون بر سر ملکه و شوهرش میکشند بعد کم کم باز پرس فته پیچیدنتها
 بر میخیزد و از نظر غایب میشوند بسیار خوب ساخته شده است صد سال بیشتر است که ساخته اند
 در ساعت پنج بعد از ظهر علیحضرت امپراطور آمدند با عاق فیتیم بتاری بزرگ که میر شام چیده بود
 نشیمن دست چپ ما علیحضرت امپراطور نشستند و دست راست ما شاه زاده ارشد و کزان و
 ساکس سپر عوی علیحضرت امپراطور که در قشون صاحب منصب است بعد از آن پرس دو و یلار از خانواد
 سلطنت و وزیر دست امپراطور پرس بر و زو یکت المان که در خدمت علیحضرت امپراطور است

بعد از شیدوکت لپوولد سپرعموی دیگر علیحضرت امپراطور دیگر همه وزرای دربار از وزیر خجکت داخله
 و خزانه و علوم و نایب و وزیر امور خارجه و غیره بودند پس لار اعظم و میرزا ملکم خان ناظم الملکت و
 وزیر مختار لندن که تازه از برلن بجهت کاری آمده و با مراجعت به برلن میکند و حاجی حسن خان معین الملکت
 و عضد الملکت و سایر شیخیهها و قزاقین با هم سرشام حاضر بودند که کلیتہ فریب یکصد نفر در سر سفره بودند
 شام بسیار خوبی صرف شد حکیم الممالک پشت سر ما ایستاده بود برای خدمت بعد از شام با طاق دیگر
 آمده همه صحبت میکرد یعنی هر کس با کسی من و علیحضرت امپراطور هم گاهی با این و گاهی با آن حرف میزدیم
 تا رفیق با اتفاق علیحضرت امپراطور بمنزل ایشان مراجعت کردند و بعد ما سوار شده تماشاخانه رفیق این
 تماشاخانه را ده سال است که بمن امپراطور بنا کرده اند تماشاخانه است بسیار قشنگ و خوب عالی
 اگر چه در این فصل بواسطه گرمی هوا علی الرسم باید بسته شود لکن علیحضرت امپراطور بشی هزار تومان از خود
 انعاما خرج میکنند و محض تشریفات و دیدن ما ابل تماشاخانه را کجا داشته اند خلاصه ششم صحبت زیاد
 بود و مجلسهای خوب از باله و رقصای بسیار خوب و تماشا بای عجیب دادند خیلی خوب و با تماشا بود
 رقاصهای زیاد که همه زن و دختر بای بسیار خوشگل خوش لباس بودند و نیز قصیده نغمه نیک و ساز این تماشاخانه
 را هم بسیار خوب و خوش میخواندند پس لار اعظم عضد الملکت و اغلب شیخیههای ما بودند و نفر شاه از
 کان که سرشام بود پیشانسته بودند بعد از تمام مجلس برخاسته بمنزل رفیق میروای و نیز خیلی خوب خوش
 سرد است در جلو خان عمارت نایک میدانست که همان دو محبته بر وزن که پیش نوشتم نصب شده
 و با پنجه بندی خوب از چمن و گل دارد و دروازه پستی هم دارد میدان مربع طولانیست محوطه آن در و دارد
 و در چمن میدان در آخر هر طرف غنایست چنایا بنها دارد عصر با و شبها اینجا موزیک میزدند و درش
 محجر آهن است یعنی چمن میدان جلو خان عمارت و عموم مردم اذن دارند که از دروازه داخل شده
 صبحها و عصرها در اینجا گردش کنند عصر با که همه زنها و بچهها و غیره گردش میکنند و سکها و توله بای
 گردش کنند کان تو می چمنها میدوند و بازی میکنند خالی از تماشا نیست روز یکشنبه صبح بعد از
 نماز چند نشسته عکس را با همان عکاسی که سفر سابق هم در وینه عکس را انداخته بود در مرتبه بالای عمارت انداخته

بعد از آنکه رسیده شد رفیقیم تجارت بود که از بناهای پارس او شن و ساق و است خیلی راه بود و با بنجار رسیده
 پیاده شده رفیقیم با لامعارت کشته قدیمی است دو مرتبه پردو بای نغاشی از غل نغاشان قدیم و تازه از بهر
 قسم و هر جور خیلی چیده و بدو بار با نصب کرده اند پردو بای بسیار خوب دارد و جلوه این عمارت از بهر دو
 طرف باغ عامه است یکطرف حوض و دریاچه بزرگی دارد طرف دیگر هم حوض و فواره دارد و باغچهای
 سبز گلکاری با صفای خوب این عمارت قدری در بلندی ساخته شده است شهر در زیر دست عمارت
 با آن باغ و باغچهایک منظر بسیار خوبی دارد و در معاودت پیاده از باغ جلوه عمارت که سمر از زیست میتر
 جمیعت زیاد از حد از زن و مرد و بچه جمع شده الی عمارت آخر باغ که موزه و محل اسباب قدیمه است
 از سنگها و قویر مصرها و در و پنجاها و استیاض مختلفه دیگر برای گرداندن داخل موزه شدیم دیگر موزه خانه
 بود همه چیز بار نشان داد از اسلحه قدیمه هم خیلی بود این عمارت را هم پارس او شن و ساق و بنا کرده است
 که حالا موزه کرده و از این قبل اسباب گذاشته اند اما حالا مشغول بنای دو عمارت موزه بسیار عالی خوب در وینه
 هستند که دو سال دیگر تمام خواهد شد چنانچه دارند که همه پردو بای بود و اسباب موزه این عمارت و سایر جاها
 هر چه هست بعد از تمام موزه تازه با بنجار برده مرتباً به چینه خلاصه موارد که رسیده شده الی محل کپور سیون سابق
 که حالا گردشگاه عامه است بنهیه بود بولون پارس رفیقیم زد و دوازده کام کم بود آن همچنان و گشت از دها
 که در پارس است اینجا بنیت بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل کرده شب را بار بنجا شناخانه رفیقیم اشبایم
 خیلی تماشا بای خوب دادند و شبیه به هم صبح حکیم طولوزان و نظرافا و زرمیا سخنان از پارس آمده بودند
 حکیم طولوزان بحضور آمد و بعد از نماز شخاص مفصله بحضور رسیدند اقول گشت زالوسکی که تازه بود و بر تخت
 واقامت در بار طهران از طرف دولت اطرش مامور و مقرر شده است نامه علیحضرت امیر طو را طرش
 در خانه خود امیر طو را بدست داد این هم امر عجیب تاریخی است و تازه کی دارد بعد از آن برون از نومی
 مستشار مخصوص امیر طو را فایم مقام وزارت خارجه منته بعد از آن گشت بیلاند و زیر جنک برای
 اسلحه و غیره خیلی صحبت شد بعد از آن با برون افغان و زیر مالیه بعد از آن موسیونو و یکوفت الی کجی پروم مقام
 وینه بعد گشت دوباره که در پیش بانک بزرگست برای صحبت راه آهن احضار شده بود گفتگو شد آمد و رفت

دیگر نور
 بعضی رئیس است

اینجا خیلی طول کشید بعد از آن قدری تشریح کرده سواره کالسه کشیده به کام فیتیم راه دورنی بود تمام خیلی خوشی
 اما قدری کسکی دارد از حمام در آمده مراجعت بمنزل کردیم اسم کسبه یکم از کسپورسیون سابق در وینه
 مانده و حجاب نشده است لا تو بد است اسم مقام و محل سابق کسپورسیون که حالا گردشگاه عامه است
 پرازا است (سه شنبه هشتم صبح بعد از نماز پرسش اولدین برکت که از شاه زادگان المان و با علی حضرت
 امپراطور روس منوبست بحضور آمد میخواست برود باب دیشی بعد فیتیم با آرسنال یعنی جبهه خانه و تو سچانه
 از منزل اینجا خیلی راه بود باران هم آمد و در آرسنال خندق و خاک گرانیت و در وازه دارد اما توی
 شهر است از بناهای همین امپراطور است و بسیار بنای عالی خوب است سه مرتبه است تالاری در وسط
 یعنی در مرتبه دوم است که سقف کسبیدی مرتفع مدور دارد و پله بای سنگی خوب ساخته اند تا بالا
 ستونهای سنگهای مرمر الوان است دیوار و غیره همه از سنگ است چینی خوب و باز نیت حجاری و بنا
 کرده اند نمونه توبهای قدیم و جدید در اینجا چیده شده است بر فنانیکه در جنگهای سابق اتریا لیا
 و پر دوس و عثمانی و غیره گرفته اند و زوایای تالار و غیره گذاشته جنبین تا لار دالانهای طولانیست
 که تخته بندی کرده اند تفنگهای سرباز را با ترتیب نظم در اینجا با چیده اند تفنگ زیاد می آید اسم آخر
 اختراع خودشان که در نازل میگویند بود توپ چو دلی بلند قدی در اینجا دیدم که دوست و شصت سال
 قبل از این در آتون ساخته اند و از تیر می شود بعبیه مثل توبهای جدید اختراع فرانسه معلوم میشود
 که این اختراع قدیم را هم در افکار و ادیان انسان بوده است تا زکی ندارد در مرتبه سوم فیتیم عراده و توپ
 توبها را تخته بندی کرده و بهم چیده بودند توبها همه اختراعی است اما لوله توبها اینجا نبود و از فراریکه
 گفتند در مکان دیگر انبار کرده اند ولی آن مکان اندیدیم اسباب سب توپ کشی نایاب هم بود شخصی که توپ
 جدید برای اطرش اختراع کرده همش اشتیاقش و جزا است خودش هم حضور داشت توبها هم همه بام
 خودش معروف و موسوم است جزا را رون بیکر هم که رئیس کل جبهه خانهای اطرش است حضور داشت
 و معرفی اسباب اسباب و اما کن و میکرد ترکی عثمانی حرف میزد جنبین تا لار بزرگ وسط که سقف
 کسبیدی دارد اطافهای بزرگ طولانیست که اسباب نموده و اسلحه قدیم است از هر جور و قیاس و هر اسباب

نمره دارد و آن نمره راجع بشهر چیست که در کتابی مخصوص چاپ شده اند هر شبی را که سوال میکردم کتاب در دست
 که او بفرمود و عوض میکرد بعد از این مورد با منتهی بدالانهای طولانی میشود که محل اسباب بگردن و تفنگهای هر باب
 یک مرتبه هم بالای این بود چون وقت رفتن بدرشته شرقیه میگذشت دیگر با بنجارفته پائین آمده رفتم
 بکارخانه جات توپ ریزی و توپ سورج کئی و کلوله ریزی که خیلی وسیع است و اسباب آلات شمار می یابد
 دارد اما عمده هیچ کاری نکرد مگر جزئی رئیس جنبه خانه گفت عمده جات تاجچه وقت تعطیل دارند و کاری نکنند
 از بنجارفتم بدرشته شرقیه راه دوری بود اما داخل شهر است باران هم میآمد بسیار عظم و غیره هم از
 مله نین با بودند رسیدیم بدرشته اطاق کوچکی بود سی نفر شاگرد دارند که در اینجا زبان عربی و فارسی ترکی
 عثمانی و فرانسه و یونانی تحصیل میکنند از زبان هم معلم داشتند نشستم اول نفر شاگرد منم پیش آمد
 خطبه زبان فارسی خواند و چند شعر از کمال اسمعیل بعد کتاب کمالی تاج سعید را شاگردان خواندند خوب
 بخواندند بعد در عربی و ترکی و غیره امتحان دادند اینجا صبح که حضور داشتند بسیار عظم بسیار بیست
 که خودش فارسی بسیار خوب حرف میزد بله حاجت معلم زبان ترکی دکر و ارمونت معلم زبان عربی را
 مثل اعراب بی لام حرف میزد باز آن آرتزی نایب اول وزارت خارجه بارون کالچیه نایب دوم وزارت
 خارجه بارون دین و ابسته و وزارت خارجه میونامورنی منشیار و وزارت خارجه سودا و راک از وزارت خارجه بعد
 آمدیم منزل که یک ساعت و نیم بغروب مانده بود باید در ساعت شش بعد از ظهر عصر شنبه و ن برویم حسب
 دعوت شام علیحضرت امیراطو حاضر حرکت شدیم که در این بین این حضور رسید و حضور آمد خیلی خوشوقت
 شدیم صحبت شد از دریای حاجی ترخان و از راه مسکو و از شوی آمده و در دریای بظوفان و کولاک شد
 گرفتار شده است یکماه بنیر است از طهران بیرون آمده است خلاصه بعد رفتم به شنبه و ن بسیار عظم
 و عضدالملک و سایر شیخیه تمام ملزم بودند از دم عمارت مالی دم عمارت شنبه و ن که متجاوز از
 نیمه فرسنگ مسافت است و در صفحه زن مرد برای تماشا ایستاده بودند چون علایق شنبه و ن در بلندی ایستاد
 همه جاسر بالا رفتم در آنهای شهودی و لی متصل شد است و دیگر باغ و عمارت شنبه و ن که متجاوز از
 نیست همان است که در روزنامه سابق فرستاده است نوشته ام در نزدیکی عمارت شنبه و ن قدری از باران

خیابان کل شده بود بدم تلخ عمارت که رسیدیم علیحضرت امپراطور استقبال کردند و فرما از کالسکه با پنجم
و متفقاً با لافیتیم و اطاق ارشید و ک کلنوم رئیس توپخانه را امپراطور معرفی کردند این شاه زاده پسر
ارشید و ک شارل سبسالار قدیم عهد فرانسوای اول است که معاصر با پلپون اول بود و جنگ زیاد
با ناپلئون کرده است و برادر بزرگش که سبسالار است ارشید و ک آلبرت است که به پاریس رفته
و حالا اینجا نیست خلاصه فیتیم سر منبر شام خیلی صحبت بود صحبت زیادی در سر شام شد بعد از شام
قدری هم در تالار دیگر که همه جمع بودند گفت کرده بعضی انجمن الهامی اطرش معرفی حضور شده اند با نظر
آقای المخی فیتیم پاریس و حکیم طو لوز را از اجتهاد امپراطور معرفی کردیم بعد سوار کالسکه شده فیتیم منزل یعنی اول
رفیتیم به فوگلکس کاردن که با غنیت نزدیک عمارت توی همین میدان که همه مظهر بود و در صحبت
زیادی از زن و مرد و دوزیک خوب میزدند عمارت خوبی هم در اینجا دارد که قوه خانه است
و بستنی میدهند خیابان و کلکاری ای بی خوب دارد پایا و خیلی کشیم بعد سوار کالسکه شده فیتیم تماشای خانه
سبسالار اعظم و سایرین همه بودند بازی و رقصهای خوب کردند بعد از تمام بکشتیم منزل چهارشنبه
صبح باره آه بن فیتیم بقصر الکسا بموع که در سفر اوان فرنگستان منزل بود در سته ربع ساعت با بخار رسیدیم
نازه و صحرانگزم را در و میگرداند اینک فضل بهار گذشته و وسط تابستان بود با چمن و گل و سبزه و درختان
راه ریاء بود خلاصه نهار را در همان طاقی که سابقاً منزل بود صرف کردیم زیاده از حد شکر خدارا
کردیم که بعد از چنایان با نسالما در این قصر و باغ آمده نهار خوردیم سبچه متها هم در رکاب آمده بودند بعد از
نهار سوار کالسکه شده در باغ و اطراف قدری گردش بعد بقایین نشسته مدتی هم در دریاچه تفریح و گردش
شد پس از آن از قایق پیاده شده بجزیره ماری آن رفیتیم کلاه فرنگی خوش وضع خوبی و وسط جزیره است صوته
ماری آن و امپراطور فرزندان اول در پرده کشیده بدو از اطاق کلاه فرنگی نصب کرده اند و این قصر
امپراطور فرزندان برای ریش که ماری آن باشند بنا کرده است این فرزندان عموئی امپراطور عالیست
بعد از دوازده سال سلطنت استغفار که سلطنت را به پدر این امپراطور تفویض و او گذار کرد و او هم نخست
سلطنت و امپراطوری را به پدر این امپراطور تفویض و او گذار کرد و او هم نخست سلطنت و امپراطوری

به پسرش که همین امیرطور باشد تلقی یافت خود امیرطور فردینان هم الی دو سال قبل از این حیات داشت و در شهر پراگ که یکی از شهرهای منتهیست متوطن بود مادرها بخانه فوت شد دولت شخصی ناپاد دشت همه را با امیرطور عالیجه بخشید ماری آن که این قصر با هم او ساخته شده است الحال زنده است در شهر پراگ و بنفاد و وچینال دارد از شاه زادگان سردانیای ایتالیا است خلاصه بعد برکشته باز سواراتی شده بعضی کینه فرزانس بوکت که بعضی شوالیه با معروفست رفتیم تفصیل این قصر را که بهمارت گویا و نظما و افسانههای الف لیله شبیه است در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست شرح بدهم همه مراتب تحانی و فوقانی را کشته پائین آیدیم سوار قایق شده از دریاچه که ششم زن مرزبان از هر قبل تماشا آمده بودند از دریاچه در آمده سوار کالسکه شده آیدیم نزدیک عمارت پیاده شده تو چمن و گلها مدتی گردش کرده بعد رفتیم بگرخانه که کل تربیت میکنند از سفر سابق همه جا را بله بودم گردش و تماشا کرده باز رفتیم بالای عمارت صندلیها و میزها و اسباب اطاق و غیره همه به عینها همان است که پیشال قبل دیده بودم هیچ تغییری نگرفته است گلکاریهای بسیار خوب توی چنهدا و در عمارت کرده بودند نماز کرده عصرانه خورده پائین آمده رفتیم براه آهن و معاودت بمنزل کردیم محقق را بالعکس ناید از خود مان از اینجا قبل از خود مان مرخص کردیم که بطهران برود و در تدارک رفتن است که فردا صبح برود روز پنجشنبه هم باید با کشتی در روی رودخانه دافوب گردش کنیم و نهار را هم در کشتی باید صرف کرد محقق آمده مرخص شد و رفت و رو بطهران تا کی برسد بعد برادر امیرطور که از سیلاق خود با و لا و اطفالا بیدین مان آمده بودند بحضور آمدند قدری با ایشان نشستیم پس با و اطفال شاه زاده هم همه روی صندلی نشسته سپس لار اعظم هم بود شاه زاده چهل و چهار سال دارد از علیحضرت امیرطور چهار سال کوچکتر است بنیه قوی و زایش ناپاد خوبی دارد همش پریش شارل لوئی پسر زرش که پانزده ساله است همش فرانسوا پسر دو همش ازین سیزده سال دارد پسر سوم فردینان شش سال دارد و خوش مرکزیت سنش نازده بعد شش برزاده برخاسته و ازین خواسته سنایر بستگان خوش را هم که در پیرون بودند بحضور آورده معرفتی کرد و تعارف کرده رفت با هم رفتیم کالسکه را که معبر المالک سابقا دستور العمل و سفارش داده است دروین

مخصوصاً بایک و شش برای ساخته اند که بطران بیاورند و تمام شده و حاضر کرده بودند و ارشدیم بسیار
 خوب کالکمانیت ابهامی مخصوص از بطور یکا لکسکه بسته بودند با لکسکه چپای مخصوص ایشان که
 قبا های زرد پوشیده بودند و از وسط شهر را ندیم چند عمارت بزرگ عالی دیده شد که تازه میساختند
 یعنی بصف و پشت بام رسانده بودند پرسیدم چو بنا نیست گفتند بدرس است یعنی صرافخانه
 که صرافان و بشار در اینجا جمع شده معامله پولی و داد و ستد پول کاغذ میکنند و در منزل و ترقی مسکوکا
 و پول کاغذی گفتگو نمایند خلاصه رسیدیم بلب رودخانه که شعبه ایست از دانونب که بشهر آورده اند
 کشتی بخارجی حاضر و تخته بندی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد و ماسکله و دخانه حاضر
 بودند پیاده شده رفتم میان کشتی عضد الملک و اجودان مخصوص و غیره آمدند هوا ابر و سرد بود قدر
 بهم باران آمد در سطح کشتی ایستادیم کشتی بر خلاف جریان آب سر بالا برآه افتاد و خیلی آهسته برفت
 کنار رودخانه از دو طرف خیلی جمعیت بود از زیر چند پل معتبره ای گذشتیم که برای عبور کالکسکه
 ساخته اند چند زن هم در این بدنها از راه آهن گذشت این خط راه آهن از طرف شمال می رود
 به سمت رومیه و مملکت بوجم و مراومی که متعلق باطریش است خیلی راه رفته تا بدین دانونب بزرگ
 رسیدیم که این شعبه را از اینجا بریده داخل شهر کرده اند و سدی دارد از درهای آهن و حیر و چسلی
 محکم که در زمستانها وقتی که دانونب یخ میزند و یخ میآورد در اول بشار آن سد را می بندند که
 یخ و سیلاب زیاد داخل شهر نشود اما حالاً سدی حایل بنوعی هروقت بجا می بندند و همان آبها
 بخارجی که در رودخانه بن پارس دیدیم برای پاک کردن ته رودخانه از سنگ و کل برای عبور کشتی
 اینجا هم چند دستگاه بود و کار میکردند بالای همین سد هم پل آهنی است که کالکسکه بخارجی میگذرد
 و دانونب بزرگ شدیم کشتی را روبه پایین بطرف جریان آب را ندیم در شعبه اول که نوسه شهر است
 کشتی ایستادند و از درون خلاصه را ندیم الی انتهای آبادی شهر همه جا در طرفین رودخانه آبادی بناهای
 خوب بود و کنار رودخانه آبهای زیاد ساخته اند باین طریقه که اطاق آبیاری آب رودخانه
 که در اینجا کشیده آمد و میوه و اسباب آنرا گردن هم از بطور است که حمای آن اطاق آبیاری کشتی کوچکی

نویس چرخ بزرگی با پرده بای بزرگ نوی کشتی است آب رودخانه از طریق کریان دارد بر سره بای انچه خور
بحرکت آمده دور میکرد و سرچرخ نوی آسیاب بسکت آسیا یا چرخ دیگر اتصال و بسکتی دارد که آنست که خور
هم بجمع حرکت چرخ دور میکرد و دو کندم آورد میشد و از این نوع آسیا در کنار رودخانه خیلی دیده شد و
شهر همان شعبه کوچکی که از بالا دست رودخانه بریده و بشهر برده اند دوباره آمده روی دایوب
بزرگ می افتد فاصله ما بین دایوب بزرگ و شعبه کوچکی که بشهر میرود بکشتی و زبانه همدست است
مثل جزیره طولانی که خیلی پرگل و سبز است خواستند که ازین دهنه داخل شهر شده و بشهر رود
گفتم باز قدری بجزایر آب سرپایین بروند و ازین رودخانه بزرگ کشتیهای بزرگ بخاری کار میکنند
اما کشتی بزرگ نمیتواند داخل شعبه که بشهر میرود بشود کشتی که در شعبه شهر تواند سیر و حرکت کند بمشهور
بهین انداز است که مانسته ایم یعنی کم عمق و طولانی و سبک است خلاصه رفتیم تا باله از آبادی
شهر دور شدیم و اینجا با کنار رودخانه نماها جنگل است و منیش چمن انواع گلها و استخار جنگل هم تمام
و حتی است شبیه به بید زیادیم بلند نیست که فضای جنگل را تاریک و خفه کند و بر کهای دشتان چنان
سبز بود که مثل انبست بر کهای را یکیک شسته باشند و اینجا یک عالم کونی دیدم که هیچ صدایی
نمود نمی شنیدم مگر صدای بعضی مرغهای کوچک خوش الحان که نوی جنگل میخواندند و پرواز میکردند
و دیگر صدای پرواز بعضی قازهای سیاه و بعضی مرغان شکاری مثل قره قوش و غیره در هوا و کاهی هم
صدای بخار و یک کشتی را می شنیدم و اگر مقدور بود هیچ راضی نبودم که بشهر برگردم و منجواستم
بهین طورالی بود است پای تخت بخارسان بروم در بین این عالم خیال طولانی و سکوت هوا
و اشیاء یکبار دیدم محدقلیان میگردید که انویل ما دارند و دیگر کشتی عرض میکنند چنانکه شهر دور شد
ایم و در بر کشتن چون برخلاف جریان است هر فرسخی را در دو ساعت بیشتر باید طی کنیم و از علم
بر اجعت شد و با افسوس اجعت کردیم عرض رودخانه بهم زیاد است از اول شعبه رودخانه که کشتی
میرود تا آخو که باز داخل متصل رودخانه بزرگ میشود و روی رود دایوب بزرگ پنج پل است
بسیار بزرگ و معتبر خوب برای عبور کالسکه بخار ساخته اند که طول هر پل که از روی رودخانه و با تعلق

و سیلاب میگذرد و بیشتر از هزار ذرع است و عجب این است که برای نگه‌داری مرزهای دو پایه بسیار ظریف
 باریک از سنگ تومی رودخانه رزده و بالا آورده و این پلین طول بزرگی روی این دو پایه که منظر
 بسیار سهل و کوکب و بی اعتبار میآید برقرار است یک زن در جلو ما از روی پل گذشت که شهادت
 پنج کالسکه بزرگ مال التجاره بیک لوگو می‌تواند که اسباب بخار باشد بسته بودند چینی نمائند
 خلاصه رسیدیم بدین شعبه که از شهر میگذرد و داخل شدیم بازاری دم اسکله که سوای اسکله بود که صبح از
 اینجا سوار شدیم پلهای آبی معتبر روی این شعبه بسته بودند چینی راه طی کرده تا با اسکله رسیدیم انگشتی
 در آمده سوار کالسکه شده رفیق منزل شب را تنها خانه رفیق قبل از نمائند خانه از تومی همین عمارت
 و تالار بارفته دارند و الا نهایی بسیار طولانی شکست خوب گذشته از پله زیادی پایین آمده رفیق
 باغ مخصوص امپراطور که در انطرف میدان محاذی باغ عامه است اما در این باغ همیشه بسته است
 هیچکس از آن گردش ندارد و مگر خود امپراطور و خانواده سلطنت که محانه و نارنجستان خوبی دارد
 درختها و گلها می‌بینار خوب با طراوت با انواع مختلف باغ هم اگر چه کوکب است اما خیلی شکست و
 با صفا و پست و بلند است چنانچه با نهایی هیچ بیج و دریاچه کوچکی هم دارد و چادر شکلی زده فرش
 و میز و اسباب بسیار خوبی در آن انداخته و چیده بودند عمارت آرشید و کت آلبرت سه سالار
 اطریش هم متصل با این باغ و عمارت امپراطور است یکدیوار فاصله است خلاصه باران میآمد
 از باغ در آمده سوار کالسکه شده رفیق تنها خانه امشب بازی و رقص اجنه و پریم بود بسیار
 خوب نمائند داده و رقص کردند و سازهای خوب زدند بعد از اتمام مراجعت بمنزل شد جمعه
 و پرویز ایلیوت وزیر مختار و اطی کبیر کلپیس حضور آمد و امروز هم قبل از گردش سعد الله بیک اطی
 کبیر عثمانی به حضور رسید بسیار شبیه است صورتش به خلیفان و وزیر فواید ایران خلاصه بعد از هزار
 سوار کالسکه شده رفیق بر آهین کالیمیرق از شهر گذشته با بادیهایی آخر شهر که رسیدیم یک زن
 مخصوص دیدیم که بیج شهابی کالسکههای بخار و ترنهای مغربند است لوگو می‌تواند کوچکی شست
 و چند و اکون بیک زمین نزدیک بسته بودند که اطراف آنها همه مینه صافی بود اطراف اول
 لک

که کوچکتر از سایر بود جای من بود سایرین در اطراف قنای دیگر که وسیع تر بود نشستند گشت که انویل همانند ایستاد
صاحب منصبان اطراش که در مصاحبت و محبت با هستند و حکیم طو لوزان با بعضی دیگر از طرین و پیشینه
ما بودند و کو مویتو در عقب بود و نشین از همه بیشتر و کالسکه سر بالا باید برود چون راه سر بالا است
و در برگشتن برخلاف همه جا سر اشیب با عین مخصوصا در وضع کالسکه اختراعی تازه کرده و باین طو
و سبک ساخته اند و این نوع کالسکه بخار گشتند و هیچ جای ایروپا نیست مگر در بک راه آهنی که زر
محکمت سوین ساخته اند و دو خط راه آهن دارد یکی بجهت ذهاب یکی بایاب و در وسط دو خط راه آهن هم
یک خط دیگری از رایل دانه دار ساخته اند و در زیر شکم لو کو مویتو هم چرخ ساخته اند و دانه دار که
آن دانه های چرخ بدندان و پترامی رایل وسط وصل میشود که کالسکه بطور آرامی و سبکی سر بالا و پترین
میرود و بدین جهت عرادهای کالسکه را مانع از لغزیدن در روی رایل میشود و حقیقه بسیار اختراع تازه
عجیب بدیع خوبی کرده اند برای سیر و گشت در بلندی و پستی با راه آهن دیگر بهتر از این اختراع نمیشود
خلاصه در سر بالا رفتن لو کو مویتو را عقب میاندازند که کالسکه را جلو انداخته زور بزند سر بالا برود
و در سر ازیری جلو میبندند و کالسکه را در عقب است که برخلاف آرام و سنگین حرکت کنند خلاصه
هرگز سرعت کالسکه بخار مساوی فرمیر و چرخ ارام و خوب راه میرود بسیار آید راحت و مطبوع طبع است
خاصه در چنین محل و مکانی که همه سب و خرم و پر گل و گیاه است و شخص میخواهد با تفریح و تماشا راه برود
سه سانس یون بسیار قشنگ دارد اما کالسکه آنرا دهمین طور رفته در سه ربع ساعت کالبرق
رسیدیم بین راه اغلب جا با چکل است و زراعت کاهی از نوعی چکلها و کنار را میهارند و دخترهای
بسیار خوشگل که برای گردش رفته بودند دیده میشدند که خیلی بزنزبست و صفا و خرمی صحرا و کلها
میا فرودند رسیدیم به آسان یون کالبرق پیاده شدیم بعضی قهوه خانهای کوچک و اطافیکه دور
منهای و چشمه عکس را بدیع بدو ارضب کرده اند و ورق دور نمای عکس پشت آنت که مردم
تماشا می کنند و محلی اطافی دیگر برای شکستی است که مردم را عکس میاندازند و همچنین بعضی جا با و اطافیکه
دیگر جمعیت زیادی از مرد و زن در آنجا برای تماشا جمع شده بودند این محل طه و تپه و پست و

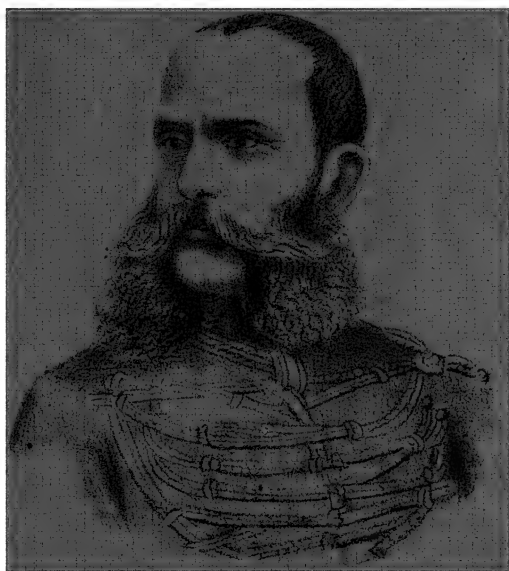
بلندی و همه چکل انبوه و زمینش چمن سبز خرم و انبشارش بلند و سایه دار و بسیار خوب جایست مردم بعد
خورون غذا و عصرانه و چای و غیره در این چکلها متفرق شده و سیر و گشت مشغول میشوند از اینجا راه آیه
از توی چکل هزار بر رفته تا بهمان خانه کالمیرق رسیدیم که اینجا رانپه و کوه کچل سکو بند یعنی آن قطعه
زمین چکل خالی از درخت بوده که همانخانه و عمارت ساخته اند و حال آنکه اطرافش ملو از درخت
و کلست عمارت بسیار عالی است رفیم بالا آمدن بانی داشت در اینجا قدری نشسته و بدین طرف
اندازیم چشم اندازی دارد که حقیقه بوصف و تعریف نمیا مد کل شهر و نینه و اطراف و کوهها و تپه
و سیلا قات و عمارات سیلاقی و شعبه بایر و دخانه و انوب و راههای آهن و ترود کالسکه با
سجارد و غیره و همه در مد نظر است قدری تماشا کرده بعد با طاق دیگر رفته قدری پیوه خوردیم بعد
از آن پایین آمده رفیم خانه شخصی نقاش معروفی که عمارت سیلاقی اوست و در جنب همین عمارت همانخانه
است اسم نقاش اوژن فلیکست است و عمارت او هم چشم انداز بسیار خوب با تماشا شای دار و تما
ایست بسیار قشنگ و مرتبه بر تبه کلکارهای بسیار خوب و موسسان و غیره دار دخانه اش را میخواست
بفروشد میگفت شصت هزار تومان خرج کرده ام اینجا انخانه باز زمین زیادی که داشت و دیگر
محل و موقعی با این چشم انداز خوب باین قیمت می ارزید بعد پیرون آمده کم کم پیاده راه زیاد می
کرده رفیم الی محلی که از کالسکه آهن پیاده شده بودیم سوار کالسکه شده بونینه مراجعت کردیم و در
الور و دیگر است رفیم با شتاب پارک که بزبان المان یعنی باغ شهر است این زمین از اراضی خالصه
دیوان بوده است یعنی از زمین خندق و بادی و می قدیم شهر که امپراطور جالبه بخشیده است بابل شهر و از
مالیات شهر باغ و عمارت عالی خوبی بنا کرده اند برای گردشگاه عامه مردم که همه روزه از صبح الی نصف
شب بابل شهر در اینجا گردش میکنند رسیدیم بکتابخانه پیاده شده داخل شدیم زن و مرد زیادی بودند
گردش گامی کردیم باغ کم عرضی است اما خیا بانهای زیاد و دریاچه و فواره و خوبی دارد که از چهار طرف
فواره هر طرفی بقدر یک لوله آفتابه آب سرد صاف کو ارایر یزدانی ایستاده است سبکانه ای
بلور چیده بر دم آب میدهد رفیم بالا در عمارت باغ که حقیقت قهوه خانه این باغ است در وسط

تالار بسیار وسیع برینست مرتفع عالست چهل چاهای متعدد از سقف آویخته اند این تالار درش همیشه و تا
 بنه است مگر که بیکه موزیکت بزنند یا مجلس فص و غیره بدین تالار بنشین این تالار دو اطاق بزرگست
 که در یکی هندلی گذاشته مردم می نشینند و قهوه و چای و آب گرم غیره بخورند و در دیگری انواع و اقسام
 آبهای معدنی اطریش و فرانسه و المان را در شیشه ها و بطریکها ریخته و در زیر آن اطاق که جای خلی است
 گذاشته اند که مردم هر صبح آمده از آن آبهای معدنی خورده و برای معالجه در باغ راه میروند بعد از آن
 و تاشای باغ و عمارات بمنزل آیدیم امروز صبح رئیس و زاری مجلس امپراطور به حضور آمد مرد و پیر با بنیه است
 همش پریش کار لوئس و دوار سپرگ نشسته دوازدهم صبح قبل از نهار رفیق بمنزل علیحضرت امپراطور
 که در همین عمارت است از اطاقهای متعدد گذاشته بعد از آنی رسیدیم از اینجا دو راه پله خورده بالا رفتیم باز
 و آنانی دیگر طی کرده تا باطابق امپراطور رسیدیم همان اطاقی است که روز اول بهم علیحضرت ایشان را در
 اینجا باز دید کردیم امروز برای وداع رفقه بودیم امپراطور با اطاق دوم استقبال کردند دست بهم
 گرفته به کابینه امپراطور رفته روی صندلی نشیم پس از آن عظم هم بود چندی صحبت شد بعد برخاسته ترا
 کردیم امپراطور تا دم پله شایعت کرده برگشتند لدی الورد و ما بمنزل بلافاصله امپراطور باز دید
 ما آمدند باز من تا دم اطاق دوم استقبال کرده دست بهم را گرفته آیدیم روی صندلی نشیم پس
 عظم هم بود صحبت شد بعد علیحضرت امپراطور کرده رفتند پس از آن نوشت پای یعنی سفیر پاپ
 به حضور آمد همش لوئی تائی اوینی و مرد بسیار زر رنگ خوش محاوره ایست بعد از او ایچی کسپر فرشته
 آید همش کونت دو گو مرو قابل نظر آمد سیاحت زیاد در صفحات شامات کرده و شخص یاد پیدا
 کردن مسکوکات و آثار قدیمه و اشیاء گمنه شهرهای خراب و ویرانه های صفحات نموده است نشان
 حفدهایم که همش نیک بود معرفی کرد بعد نهار خورده سوار کالسکه شده رفیق باغ و عمارت همزون
 عضد الملک در کالسکه پیش ما نشسته بود بعضی از پیشانیها هم در کاب بود و رفیق با کالسکه نوی
 باغ پیاده شده دم دریاچه و تواره بای آب و بالای آبشار که بدریاچه میریزد و خیابانها و سایر جاها
 گردش زیاد کردیم حقیقه در فرستاده صفا این باغ گهر جایی دیده شده است از میان دریاچه دو

کابینه
 رفیق
 حضور
 سید

فواره بمجد که هر یک سی و دو ذرع ارتفاع دارد آبش هم زیاد است چنانچه چنانچه است انسان را تماشا
 آن سیر نشود و از بالای شکما که چهار بیای خوب کرده اند آب مثل آبشار چنانچه غرض بر صد اتوی دریاچه
 میریزد و زن و مرد و بچه زیادی در باغ جمع شدند زن ها و دخترهای بسیار و بچه ها و کلبه ها و کلبه
 جا با ما همراهی میکردند هر نقطه که میرفتیم حاضر بودند و مطلقا خشکی نمیفهمیدند و فیم بالایی آبشار که شش
 بدریاچه این دو فواره عظیم بود و در آن آبشار که تماشا کردیم بعد پائین آمد سوار کالسکه شده از چند
 آبشار و غیره گذشتیم عمارتی در گوشه چنان بانی از سنگ ساخته اند بنحویه عمارت خرابه و عمد آطوری
 ستونها و سرستون و غیره را ساخته اند که یک آثار و عمارت خراب بنحویه و پاشیده بنظر میآید که هر
 کس ببیند خواهد گفت که چرا هیچ عمارت خرابی را در چنین باغی باقی گذاشته اند و همین شکما میگویند
 شکسته و غیره را حقیقتا از آثار قدیمه و ابنیه خرابه دیگر مخصوصا آورده در اینجا عمارت خوابی
 مانند بنا کرده اند از بالا و میان آن آب زیادی بطور آبشار میریزد از اینجا هم گذشته با کالسکه
 سربالای رفتیم برای تماشای بالایی پت این باغ که تالار و ایوان و عمارت است که ماری رز بنا
 کرده و از یکصد و سه سال قبل ازین بنایی آن شده است بعمارت رسیده و در پای عمارت باز دریاچه
 بزرگ است اطرافش چمن گلکاری یکسنگ تمام آب صاف از کنار دریاچه آمده بر نور تمام داخل دریاچه
 میشود مرتبه مرتبه چمن است و پت که کوچک آبی بالا که بعمارت میرسد من از آن پراکنده چمنها بالا رفتم
 داخل تله بای تالار شده و از اینجا بنا لار فتم آن طرف تالار چمنی بود که چشم انداز بدریاچه بزرگ
 دیگر و چکل و چمن و باغ دیگر داشت که این دریاچه منیع همه فواره با و آبشارهای پائین باعث است که
 اقول دیدیم اسم این قصر کلون ریواس است خلاصه بعد از ده نشسته قدری عصرانه خوردیم و اینجا است
 چرخ و ماشین است که چون از نظری میکردند از طرف دیگر نیم گتی است سه نفر و می آن می نشیند
 و آهسته آهسته میرود بالایی با هم این عمارت که چشم انداز خوبی دارد و آن مخصوص عضد الملک و
 غلام حسین خان افتم نشسته رفتند بالا و باز زده پائین آمدند پس از آن پائین آمدیم و سوار کالسکه شده
 رفتم باغ وحش که در همین شهر و آن است پیاده شدیم بنحویه زیاده از زن و مرد بود و در میان آن

که در آن باغ همه جا با همزای میگردند تما با مردها و اطفال با آنجا آمدند نزدیک پله دم باغ وحش سپاده
قدی در باغ گردش کردیم شیرینک خرس قبل که گردن زرافه میمون شتر آبوز قالیهای عجیب لاما
که جوانست بنشیند بشیر بزین که کاویش وحشی است انواع طوطیها قرقاولها و غیره دیده شد
از حیوانات عجیبه دو وحش غریبه یک شیر زنی دنیایی دیدم که از شیر متعار فی خیلی کوچکی است فرو
غریبی است بسیار وحشی چشم و سر و دماغش با انسان شبیه است و دیگر گنج میمون سیاه رنگ بود که
چشمهای درشت زرد تری داشت و بسیار هم آرام و بی آزار بود خلاصه بعد از گردش سوار کاه
شده باز مراجعت بساخ کرده پیاده شدیم و انواع کلهبا که از کرمانه دزد آورده با درختهای عجیب
در باغ چیده بودند تماشا کردیم خیلی کلهبای خوب داشت چون پنجه استم بجام بروم و دیر وقت بود
آمد یکسر رفتم بهمان حمامی که سابقا رفته بودم و بعد از استحمام پروان آمده کبیر تا شنا خانه رفتم پسلاار
اعظم و سایرین هم بعد آمدند مشب پرده با و باز بهای عجیب و غریب در آوردند و زنهای با مردها بر
بنیت اجتماع اوازهای خوب خواندند بعد از انعام آمدیم منزل پرین کارلوس و در اسپرک که رئیس
مجلس وزرای دولت است روزی حیضو آمد مرد پیر فربه قالمی است خیلی با عقل و هوش است از طرف
دولت در مشورتخانه عاتمه و کلای ملت گفتگو کرده دفاع میکند تفصیل شهر وینه مختصر از این قرار است
شهر وین بای تخت اوسترای می سفلی است شهر لنینز با تخت اوسترای علیاست سالسز بونج هم جوق
اوسترای علیاست وین شهر لیت در پنی و کودی افتاده و توئی شهر هم خیلی پست و بلندی دارد
اغلب کوچههای سرازیر و سرد بالاست و قتی که از عمارت دولتی شهر که منزل بود میخواستیم بهار
شهر وین برویم همه را سربالا میرفتم و در مراجعت بر عکس سرازیری بود اطراف شهر همه تپه بای
بلندگی است و شهر از هر طرف سرکوب و محلی مشرف دارد این است که هیچ وجه قلعه و استحکامات
و در شهر ساخته و خرج بمهر فی دانسته اند در قدیم و در شهر خندق و خاک ریز داشته که حالا هم آثارش
بعضی عا باقیست دولت زمین خاک ریز و خندق را بر وریافته و خنجه یا باغات و عمارات برای
زینت و آبادی شهر ساخته است کوچههای خوب و بسیار دارد و همه کوچهها از بزرگ و کوچک سنگ



THE EMPEROR OF AUSTRIA

وین دیده شده بود و در آنجا خوب نیست آنه ناس بسیار خوب داشت که در کرخانه عمل میآوردند و در آنجا
مثل همه خیابانهای فرنگستان پوشش را بدیده بود و مثل خیابان ایران نیست مژه ندارد که مکت یعنی طالبی آنرا
نوع طالبی ایرانست و اغلب در سرشام و نه صرف میکنند آلبو و کیلاس و چلیک که کوچک جلی
انجیر سیاه دراز زرد آکوی کم آب و همچنین سایر میوه جات آنه این است که در وین تنها میوه خوب
نباشد در اغلب فرنگستان بواسطه رطوبت هوا و زیادای باران و کمی آفتاب میوه خوب نمیشود بجز در
کرخانه که باهتام زیاد میوه خوب عمل میآوردند چنانکه در پاریس بلوی خوب و در انگلیس بلو و شلیل خیلی بهتر
از همه جای دنیا یافت میشود هوای دین در تابستان هم هر وقت ابر باشد و باران بار دخیل سرد میشود
و هر وقت آفتاب شد گرم است که در شکا بهای خوب باغها و پرگهای متعدد با صفا و قوه خانواد
کلوب با و دارد آینه زیادی و قهوه شهربار پیرس نیست که چها و بولوار بازار درخت نشاندند اندا که چ
و بولوار درخت دار زیاد نیست (روزنامه که بزبان فرانسه چاپ میشود و نسخه است کی سناژ
و وین و دیگری موسوم به داتوب است آهسته روزه چاپ میشود هفته یک مرتبه بیرون میآید بزبان
المان هم چند نسخه روزنامه چاپ میشود خلاصه) روز سه شنبه دهم رجب که روز مولود حضرت امیر
المومنین علیه السلام بود بقصد حرکت برخاستم و زیر چنگ را که خواسته بودیم بجهت عمل ابتیاع اسلحه و گرفتن
صاحب منصب و غیره بحضور آمد خیلی گفتگو شد بعد از آنحضرت امپراطور در ساعت یازده که قبل از ظهر بود
منزل آمدند قدری ایشان نشسته بعد اتفاق برخاسته از عمارت پایین آمدیم همه صاحب منصبان بزرگان
دولت حاضر بودند من و امپراطور سوار کالسکه شده بطرف کارمشق را ندیم مسافت زیادی بود
جمعیت بسیاری از مردوزن بمشاش آمده بودند ما رسیدیم کار با علیحضرت امپراطور و ادع کردیم نزد
خان که بوزیر تجاری ایران دروینه مقرر شده بود بمماندند نظراً که وزیر مختار معین پاریس هم برای
قرارنامه صحنه صبان و دادن پول قیمت اسلحه و غیره مقرر شد متوقفاً دروینه بمماند کالسکه بخار
و اکنون و زن مخصوص امپراطور است که کالسکه شده و با علیحضرت امپراطور و سایرین دیگر با
و ادع کرده براه افتادیم من نه را اتوی و اکنون خودم سایرین در منزل صرف کرده بودند

*Morane
Silvie Jachet.
Gruen
Austerlitz*

شب دهم در راه آهن همان طور که کالسکه میرفت خوابیدم صبح روز دیگر یعنی قبل از ظهر وارد سرحد شدیم
اول از مملکت مراوی دوم از سیلری سوم از کابسی که جزو استان مضر فی امپراطور طریش است
که ششم در شهر اود برق که شهر کوچکی است و سرحد است با استان مضر فی پروس منیاعت کالسکه
ایستاد و من بن پائین رفتم در استاسیون شام خوردند این شهر اود برق در مملکت سیلری واقع است
در این استاسیون زنهای بسیار خوشگل ایستاده جمعیت زیادی دور کالسکهها جمع شده بودند پای تخت
مملکت مراوی شهر بدن بردنست که جنک معروف است بهر طور که در عهدنا پلویون اول شد در
اوسترلر نزدیکی این شهر واقع شده و نا پلویون فتح کرده پای تخت سیلری و پوپو پای تخت کالسی
لا ابرک است که شب که ششم دیدیم و دیده نشد بعد از آنکه شام خوردند و کالسکه حرکت کرد داخل خاک
کالسی شدیم در استاسیونی چند دقیقه کالسکه ایستاد جمعیت زیادی برای تماشا آمده بودند نزدیک
غروب بود و بخشی سبزه رنگی که برش تپنی سیاه و باطل مشرق زمین شباهت داشت سبد بزرگ میوه
رزد و آقوی در دست داشت میفرودخت بصنایع الدو که کفتم پول بدو از این زرد آلوها بخر بیاور
دم کالسکه ایستاد و زرد آلو فروش را صدا کرد او هم برای اینکه وقت تنگ و کم مانده است
زن حرکت کند و مشتری برای میوه او پیدا شده است بخیل و بدو ربو بو آگون پایش بند شد خط
راه آهن و خود زمین بهد فدا کل زرد آلوها ریخت روی خاک همه مردم یکدفعه خندیدند و رو که
جناب زده ایستاد حالا یکطرف خفت افتادن طرف دیگر ریختن زرد آلوها با تعجب نظر را
بر زمین و زرد آلوها نگاه میکرد من بصنایع الدو که کفتم تمام پول زرد آلوها بدو و حکم تجارت زرد آلوکن
همین طور شد یکدفعه زن و مرد بیکه ایستاده بودند ناچار ریختند روی زرد آلو و فوراً همه اجمع گرد
خوردند و این عمل دیگر باره مایه خنده مردم شد خلاصه شب در تپنی آگون که شست صبح که برخاستم
بشهر بروی که نزدیک سرحد روس و آخو کالسی است رسیدیم فوج پیاده ایستاده موزیک میزدند
جمعیت زیادی شد و استاسیون آدم پائین آلی آخر صف فوج رفتم و بو آگون که ششم کرانوی
و سایر صاحبان طریش که همراه بودند آمده و من خندیدم لیکن باز آرازی و ویوف که اصل سرحد

و از اینجا الی اینجا پانزده دقیقه باره آهین مسافت بود و همراه آمدند خلاصه رسیدیم به رازنی و بلوک که
 استایون رو سها بود و صاحبان و مأمورین روستیه اینجا حاضر بودند فوجی ایستاده موزیک میزدند
 پایده شده الی آخر صف سر بار رفته بعد آمده بکالسه با وزن مخصوص علیحضرت امپراطور روس که
 آورده بودند سوار شدیم اطاق ما و همچنین منازل سایرین بسیار خوب و خوش وضع بود و همه بهم راه داشت
 چون پرسش منچیکوف ناخوش بوده جزا را بداند که کوشکوف در عوض او از جانب امپراطور مجازا
 مأمور شده است با همان خدمه و مشیقه منهای سابق و غیره و سیلوین سپر وزیر جنگ هم که دفعه
 اول جزء همانداران بود حال نبر آمده است حاکم و یکنی و کیف که مرد بسیار معتبر است حاضر بود و
 بحضور آمد نسبت باوفات شد در اینجا وضع خاک و زمین و مردم و رعیت سکنه و قشون
 حتی حیوانات از کار و کوفند و غیره بالمره عوض شد و تغییر کرد که هیچ شباهتی بطرف نستان الما
 و غیره نداشت خلاصه بار با و غیره را از رن اطیش حل این ترن کردند و مدتی طول کشید تا همه کار
 منظم شده و هر چیز و هر کس بجای خود قرار گرفته ترن رو بولاد قفقاز حرکت کرد از مملکت اطیش که
 کشیم ابالی هر مملکت را وضع دیگر و با هم مختلف دیدیم یعنی ممالک متعلقه با طیش که الی سرحد روس
 طوایف مختلفه و هر طایفه لباس علیجه داشتند و همچنین از عجایب و قابل ملاحظه و تأمل است که در
 نقل و تحویل از مملکتی بمملکت دیگر همین قدر که از خط سرحد تجاوز میشود اوضاع و اشخاص و حالات و عادات
 یکباره تغییر کلی و واضح میکند بطوریکه کمتر چیزی از آن بوضع مملکت پیش شباهت دارد و باری از محل
 طوایف یهودی خیلی دیده شد و رعایای این طرف نسبت بسکنه اطراف وین قدری فقیر و کم اعتبار
 بودند و رفته رفته آبادی هم کمتر میشد تا همه صحرا با طبیعه سبز و خرم و پر گل و جنگل بود و زراعات
 زیاد هم دیده شد که همه را با محال نظم و خوبی کاشته و عمل آورده بودند حالا اول درو کنندم بود و آقا
 زوین که در آمدیم رفته رفته هر چه سبب را وی و سیکزی و گالیسی نزدیکتر میشدیم هوا سردتر و سیل
 زیادتر میشد بطوریکه در بعضی جاها که در و خنجر بود و هیچ آمار زردی نداشت لباس ابالی این طرف با
 زدن و مرد جنبل عجیب است خلاصه را ندیم و داخل خاک روستیه که شدیم چنانکه پیش اشاره شد وضع

در شب
چهارشنبه

و حالت و طبیعت صحرا با غیره با لمره با نسان تغییر کرد مثلاً زاعت طور دیگر است اما هر جا که تو
از بر قسم زاعت کاشته اند باقی دیگر چنین مرتع است و کل زایا و اجناس با هم بعضی مزاج را درو میکرد و بعضی
دیگر را با سیر بود و زبیده بود و در اغلب تناسیونهای شهر با و جابایی معتبر حیثیت زیاد و نظام با
موزیکان حاضر بودند که با این آمده گردش میکردیم سه شب متوالی در کالسکه بخار خوابیدیم یعنی با خاک
اطیش چهار شب تمام متصل در راه بودیم تا بولا و قفقاز رسیدیم روز پنجشنبه ۱۲ رجب سه ساعت
بغروب مانده بود که وارد بولا و قفقاز شدیم و در سیدت چهار شبانه روز جز توقفهای مخصوصین
در تناسیونها و غیره دیگر کالسکه متصل در حرکت بود و نود و نه ساعت از این بولا و قفقاز مسافت
بود و شش ساعت از اوقات و مدت توقف در تناسیونها و غیره فرض میکنیم نو ساعت
دیگر علی الاغصال در حرکت بودیم و بر ساعتی هفت فرسنگ راه طی میکردیم که از این تا ولاد
قفقاز ششصد و سی فرسنگ مسافت است که در چهار شب و سه روز طی شد اما حرکت این
چند شبانه روز خیلی رحمت و ادب خصوص دو در غل شکست که سینه بارادیت و دست و روبا
سیا کرد و در خوابیدن شب بهم جنبی رحمت دارد و روی نیم گت کو چاک که درست انسان نمیتوان
جا بجا بشود اما الحمد لله تعالی بن در کمال سحر احتیج خوابیدیم و بسیار خوش میگذشت و باز با
زن روسها از سایر زنهای فرنگستان وسیع تر و بهتر است اما ناشای صحرا با و آبادی است
و کلبا و چمنها و الیجهای اسب و مادیان و کله بای کوسفید و کاد و خوک و قاز و مرغابی و مردم
مختلف المخلقه و طوایف مختلفه با لباسهای مختلف آنقدر خوب و دل چسب بود که انسان بخوا
بیج کاری بکند مگر متصل برانچه کالسکه پروان کرده تماشا و تفریح کند اقول بهار که از این صحرا با بظر
مسکو و بطور برج میرفتیم هنوز در دست از صحرا با علف و گل در نیامده بود و حال که دو ماهی گذشته
کل صحرا با ناچشم کار میکند انواع و اقسام گل است که در بر و قدم میتوان صد قسم و رنگ گل جدید
علف و گل و بعضی جا با آنقدر بلند شده که مثل چکل بود و اغلب صحرا با نالامال از گل تبرک سفید بود و
همچنین کلهای زرد و سرخ و سفید و آبی در بسیاری از صحرا با خصوص نزدیک بولا و قفقاز خیمههای

زرد رنگ گاهی انقدر بود که چشم خیره میشد و یک خمی کالی بسیار خوش رنگه رنگ شکوفه بلو و بهمان اندازه هم زیاد بود و خلاصه از شهر کیف نصف شب که در خواب بودیم عبور شده بود اهل شهر چراغانی بزرگ کرده و همه در استایون آمده بودند بسیار ساف خوریم که چرا روز بخود که اهل شهر را بهینیم و گردش کنیم روز دیگر شهر کورسک رسیدیم از دو رنجلی شهر فکلی نظر آمد در روی دوپته بزرگ و افق است دره باین دوپته هم عمارت و خانه و آبادی دارد کلیسا بای بزرگ خوب و باغات و جنگل و بفر نوی شهر و اطراف زیاد است رسیدیم باستایون حاکم قلی شهر غایب بود و نایب الحکومه که جوان معقولی بود با حاکم نظامی و صاحب منصبان زیاد و فوج و موزیک و زن و مرد تماشائی زیادی در استایون حاضر بودند پیاده شده الی آخر نصف نظام رفته احوالی رسیدیم مورد استقبال و بعد در شکر حاضر کردند و ما رسیدیم نایب الحکومه که جوانکی بود او هم در جلومانشت رفتیم بگردش و تماشائی شهر اسم نایب الحکومه که اسونولسکی است رودخانه سیم که از زیر شهر میگذرد و چندان بزرگ نیست آبش هم لجن آلود است از پل آن گذشتیم قدری سربالارفته مابعد روانه رسیدیم از کوچه وسط شهر را دیدیم سنگ فرشتهای که چه بسیار درشت و نامهور بود در شکر را تکان بدی میداد اغلب اهل شهر بر آن تماشا با استایون راه این رفته بودند شهر خلوت بود و در باغ عامه شهر پیاده شده قدری گردش کردیم باغ کوچکی است و شهر چندان بزرگ نیست باید تخمینا سی و پنج هزار نفر جمعیت داشته باشد اول چهار نازه و آلبالو و غیره بود بعد از قدری گردش باز سوار شده برگشتیم راه آبن میزد راجعه الی مسو فی کبلانی که فسخ غزیت مک کرده بایران مراجعت میکنند همراه بود او و پسرش و سوهیینه و ندان ساز و باغبانهای فرانسوی و بنا بای ایرانی که در پاریس کار میکردند و چند نفر دیگر از این زن پیاده شدند که از راه دیگر به ساریسین حاجی ترخان رفته بایران بروند خلاصه را ندیدیم ما رسیدیم باستایون مارینو ایستادیم حکیم المملکت را که از وینه بامار بای دولتی و غیره پیشتر فرستاده بودیم بولادقفقاز برود و از سر حد روس تکرار شد که از آن راه رفته بروید به ساریسین حاجی ترخان و بیاید به بطرف فکلی و کبئی تا ملحق شود و اورا اینجا دیدیم بعضی فرمایشات شد و حکیم المملکت ما میرزا

Off
*
Stien
*
Jurauschaksky
*
Javitine
*
Jelawsky

Journal
Mansur

اصحان فونول حاجی ترخان که در این سفر همه جا همراه سپهسالار اعظم بود در فتنه یعنی قرار شد که بعضی با
بائیکه در کورسک گذشته شده بود حکیم با بخار فتنه و آنها را هم برداشته با و ندان ساز و بیزا بعد بود
و غیره بودند حاجی ترخان خلاصه بعد از تمساعی معطلی باز را ندیم یک ساعت از شب گذشته بشهر حرکت
رسیدیم حاکم شهر و کل صاحبان و فوج و موزیک و زن و مرد و رانسان بیون حاضر بودند رفیق ما این
جلوه من نظام گذشته احوال پس می کردیم و را کشیدند بعد سو را کالسه کشیده رفیقم بگردش شهر اگر چه
چراغ کاخیلی در شهر میوخت اما تاریک و سرد بود و باران هم میبارید و در کشیم برآه این خوبیم
حرکت کنیم گفتند سپهسالار اعظم و این سلطان عقب شما آمدند بنده معلوم شد ما را در شهر کم کرده بود
خیلی معطل شدیم تا رفتند آنها را پیدا کرده آوردند و آورده اندیم شب را در راه آهین گذشت و صبح را
بمانا شاکان میراندیم تمام صحرا سبز و گل و حاصل خرم بود ما رسیدیم بکنار دریای آزوف شهر
تغان روغ یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بود در رانسان بیون حاکم و صاحبان و فوج نظام و غیره
بمان فاعده های سابق ایستاده بودند پیاده شده احوال پس می کردیم و بعد سو را در شکه شده رفیق
بشهر سپهسالار اعظم و غیره در رکاب بودند رفیقم بخانه محقر کوچکی که امپراطور الکسندر اول در آن
خانه وفات کرده بود بمان صندلیها و بمان میز و اسباب اطاق بمان وضع که در آن وفات بودند
نگاه داشته و همچو تغییر نداده اند چون الکسندر بسیار مقدس بوده است و جمیع اسفار و جنگها
اسباب و ظروفات عبادت او را که در معابد و کلیسا بارسم است متبای می کنند از قبیل صوت
حضرت مریم و عیسی و غیره در روی چوب و پرده همراه میبرده اند که در وقت عبادت استعمال
میکرده است ما را هم در نصف اطاق چیده اند و در محلی که ما بخانوت شده است روی فرش
از آهین محقری کشیده از سایر جا های اطاق مفروز کرده اند که نصف شب اسباب عبادت و نصف
دیگر بیرون بود که دیده میشد و شمع در بزرگ با شمعهای کلفت و اسجیل و غیره در اینجا بود و این
مکان را در مملکت روسیه خیلی مقدس و محترم می شمارند فی الحقیقه همین طور است امپراطور الکسندر
گذشته از اینکه پادشاه بزرگی بوده و با ناپلیون اول امپراطور فرانسه و دولت عثمانی و غیره جنگها

زیاد کرده است و دو دفعه با سلاطین اروپا پیمان حاصل یافتن پاریس شده است مردی بوده متعهد شده
 ترس و بعد از تمام جنگ فرانسه و ناپلئون از شدت خشکی باین شهر آمده از او اختیار کرده عبادت
 میگردانما همین جانا خوش شده فوت شد در سن چهل و شش سالگی خلاصه اطاقهای دیگر هم داشت
 مثل خوابگاه امپراطورینش و غیره که همان عالیشانانده است بعد آیدیم بیرون شهر محل مرغی است
 که از انجا دریای آزوف پیدا و آما آبش بواسطه کمی عمق بسیار بدرنگ است در اوقات جنگ
 سواستاپول کشتیهای کوچک انگلیس و فرانسه از دهنه تنگه کرچ که قلعه محکمی بوده است گذشته و اهل این
 دریا شده شهر طغان و غرابو هم بار آورده یعنی چهاره روزه خیلی خرابی رسانده بودند شهر چندان
 نیست و وضع که چهار و دکانین و غیره بشبه بسیار شهر بای روس است چنانکه اشاره شد شهر قدری
 در بلندی واقع شده است غله زیاد از این شهر حمل بمالکت خارج میشود و تجارت عده ایست
 این همه غله که در روسیه میگردانند خیلی زیاد و از مصرف خودشان است این است که کشتی کشتی از این
 شهر و شهر رستو و حمل دریای سیاه کرده بسیار بمالکت اروپا و غیره میبرند شهر رستو هم در کنار رود
 دن واقع است که همین دریای آزوف میریزد و از این شهر دهنه رودخانه دون که بدریا میریزد
 بادوبین پیدا است آما شهر رستوف قدری بالاتر است پیدا نیست گویا فاصله این شهر با رستو
 بیست فرسنگ کمتر باشد خلاصه آیدیم براه آهین سوار شده رانندیم تا مسافت زیادی راه از
 نزدیکی دریای بود این دریای آزوف اگر چه وصل بدریای سیاه است آما میتوان گفت در حقیقت
 خود یک دریای مجیده است در قلعه و بندر کرچ یک تنگه بسیار باریکی است که آب بحر سیاه داخل
 این دریا میشود خلاصه رسیدیم بشهر رستو و این شهر در کنار رودخانه دون واقع است و حکومت
 علیجده ایست حاکم شهر و سایر صاحب منصبان و غیره حاضر بودند کیفیج توپخانه هم صف کشیده بود
 الی آخر صف رفتم نزدیک زدند با طاقهای امپراطور که در نزدیک استانبول است رفته فدر
 نشسته و باز آیدیم بکار سوار کالسکه شدیم طول کشید تا کالسکه حرکت کرد جمیع زیادی هم از آن
 و مرد بود بعد رانده قدریکه رفتم از پل بزرگ آهینی خوبی که روی رودخانه بسته بودند عبور شد کشتیها

Sebastopol
 Janginay
 Station
 Pen

بادی تجانی که حمل غلبه سنجاج میکند خیلی رفیع خانه ایساده بود و قدریکه دور شدیم تمام شهر که در روی تپه
متمندی واقع است پیداشد خیلی آبادی دارد و شهر طولانی وضع پر کثرت پر خانوار سیت و خیلی خوش
و خوش منظر از دور بنظر میآید قدریکه رفتیم زینها با تلاق و مرداب است و کپانی راه این در اینجا
خیلی زحمت و خرج کرده است تا راه این ساخته شده بقدر با خاک خشک باید دستی بیاد روند
این راه بریزند تا زمین سخت شود که بتوان روی آنرا سنگ فرش و روی سنگ فرش را بیل گذاشت
باز هم الان عمله زیادی کار میکردند بلکه متصل باید کار کنند و الا بسیار خطرناک راه است از نیک
مردابی که متجاوز از هزار فرس طول داشت یکت پل بسیار کم عرض باریکی ساخته بودند که این همه کالسکه
سجاری و ترن ما از روی آن گذشت خیلی احتیاط داشتند و آنچه که بخطر گذاشتیم دو فرسنگی که را ندیم
راه خوب و محکم شد خلاصه همه جاطی راه کرده تا در همان تاریخی که نوشته شد وارد ولاد قفقاز
شدیم در استایسون آنجا که از اینجا ولاد قفقاز میرسد ایستادیم گفتند سپر همین میرزا اینجا بد بخوابد
احضار شد شمس محمد علی میرزا و جوان بسیار خوب معقولیت لباس سبی صاحب منصبی روس پوشیده
بود در جنگ عثمانی در سمت ارزنة اروم همراه قشون روس بوده زخم جزئی بهم برداشته است
میکفت چندمی حاکم حسن قلعه عثمانی بودم جزال باش و روله حاکم استوار پل با سیرمان با بیش و غیره
بجضور آمدند این حاکم هر دو پایش از چوب است یک عصائی در دست دارد راه میرو و فی
این جزال سرسنگت بوده است در اردوی مشق که جانشین قفقاز بسر کشی رفتند و در مرزا
این جزال با بعضی صاحب منصبان دیگر همراه ایستاده بودند اسبهای کالسکه حاشین بهم کرده بجای
نفر صاحب منصب خورده همه را بر زمین میاندازد سایرین چندان صدمه ندیدند اما این بابا بیش زیر عا
مانده خورده شد هر دو پا را بریدند صحت یافت و الحال در کمال صحت و جوان با بنیاست و حاکم
استوار پل و اما در پرس میرسکی است دو شب در ولاد قفقاز توقف شد حام هم رفتم حامی
کوچک و مال حاکم بود همان کالسکه چا پاری که از کنار ارس سوار شده الی ولاد قفقاز آمده بودیم
باز آورده بودند سوار شدیم ولی گفتیم عوض کرده کالسکه دیگر بیاورند شب بعد از شام رفتیم باغ

عمومی شهر که باغ و بستان است اهل شهر چراغان کرده بودند و بالادند بسیار لایق و سایر طرفین و حصارها
 روس نیز حضور داشتند جمعیت زیاد می آمد از فرنگی و ایرانیها و غیره که در اینجا کسب تجارت می کنند
 بودند و از دالاری بشبهه کلاه فرنگی که از چوب ساخته بودند شده روی صندلی که در بالا گذاشته بودند
 نشیتم تا لار از صاحب منصبان و زنهای بهترین پر بود یک دسته خواننده زنانه با یک معلم مرد که گاه
 هم میزد و مجلس خواندند و بعد همه اذن و مرد و رض کاملی کردند بعد از آنما آمدیم منزل ابن مرد و شب
 کل شهر چراغان کرده و همه جار با پر قشای الوان زینت داده بودند (در مملکت روسیه کافکا
 کردن همه جاجیلی مرغوب است و زیاد میکارند معلوم شد که تخمه آنرا همه رعیتها بخصوص زنها
 متصل شکسته میوزند اسم این کل در فرانسه نورنیشل * (شنبه نوزدهم از ولاد قفقاز سه ساعت
 قبل از ظهر حرکت شد همه صاحب منصبان مردم متفرقه حاضر بودند سوار کالسکه شده را ندیم قراق
 مخصوص امپراطور پهلوی کالسکه چینی نشسته قراقهای دیگر پیش پس و پهلوی کالسکه را گرفته بودند
 بر چارخانه که اسبها عوض میشد و سوارهای قراق هم عوض میشدند و این قراقها همه از قراقها
 ابالت ترک هستند که از آن عبور میکنیم در ابالت ترک طایفه قراق و طایفه چچن با هم مخلوط
 سکنی دارند و پای تخت این ابالت همین شهر لا قفقاز و جز حکومت جانشین قفقاز است
 بیست هزار سوار قراق دارند اغلب هم در این اوقات مأمور اردوهای طرف عثمانی بودند
 و هستند طایفه چچن چون همه شافعی مذہب و از زمره اسلامند و قدری شرارت و رشادت
 و خود سری هم دارند برای اینکه تنها نباشند دولت قراقها را آورده در دبات و این قراقها
 با آنها همسر و مخلوط کرده است که نتوانند شرارت و بزرگی کنند با و جوان در همین جنگ
 آخر با عثمانو بعد از نثریدن بعضی از طوایف چوکس و اغشانی در خوالی سوخوم قلعه این چچنها هم بنا
 شرارت و بزرگی گذاشته و از خودشان رئیس انتخاب کردند تا اینکه بعد از چند جنگ و هلاکت
 روس همه را تنبیه و سیاست کرده اند ام شد بسیار مردان قوی بنیه و جنگی احصی و مثل ما هم
 حیوانات هستند بشبهه قراق است بلکه اصل لباس لگرمی و چوکسی همین است و قراقها از دقت

Journal

Sherekh

کرده اند همه خیلی بلند قامت و قوی بکل درشت استخوان هستند زانوشان اغلب لباس قرمزی پوشند
وضع لباسشان بعضیه مثل لباس زنهای تکرمان است خوششان هم کمال شباهت صورتی و موهنی تبرکانه دانه
و اصل این طایفه از طوایف مغول حکمیر خانی هستند که بعد از قتل غارت ایران و ترکستان از راه قفقاز
باین بزمین محدود روئیده آمدند سکنی گرفته اند چون این صحرا با پر علف و مرتع خوبست و بر آ
چرای مالکها داری نکته و پرورش مادیان و ایلی بهترین جا بای دنیاست اینست که اعیان در این
حدود زیست کرده اند در ایالت بزرگ باید یکصد و سیست هزار نفر از طایفه چچن باشند اما قزاق
هم که مخلوط با اینهاست هیچ کمتر از چچن نیستند و بحسب قوت بدنی و سلامت مزاج و رشادت
و سواری است بلکه از چچنها هم بهترند چرا که دولت از قزاق سوار و نوکر میکیرد و از چچن با نیکیبرد
و قزاق در نوکری دولت تربیت شده این است که در علم و فنون سواری چچن با قفقاز داند
اما از چچن با هم در وقت ضرورت نوکر چریک میکیرند قزاقها در دبا نیکه سکنی دارند زراعت
نیکند ولی مالیات بسیار بد دولت میدهند مالیاتشان همان سوار است اسب و لباس
و قمه و زین و یراق و طباخچه هم بپای خوششان است اما تفنگ و قورخانه را دولت میدهد
و در سفر با جیره هم میدهد زنهای قزاقها هم بعضیها صورتا شبیه تبرکانشان هستند اما لباسشان بطرز
روس و ارمنیه است در میان زن و مرد قزاق و چچن لباسهای الوان از قتل سرخ و زرد و غیره
بسیار مرغوبست قزاق و چچن خیلی متعصب برش هستند و اغلب بیهشهای بلند بزرگ دارند اما
رنگ ریشانشان اغلب بور و زرد است خلاصه را ندیم و شب چلی بابان آمده بود در اینها کل
بی کرد و خاک بود راه امروزه ای منزل که همش که روز نوای است صد و چهار درس روسی است
که تقریبا چهارده فرسنگ باشد تا سه فرسنگ که را ندیم صحرا صاف با صفائی بود مثل بهشت
که یکسره گل سفید و زرد و آبی و غیره روئیده بود بعد کم کم دره و مایه بود تا بیک بهم شد تا
برودخانه کوچکی رسیدیم که همش سبزه است از بلبلان و پرندگان پر شده بود بهیه ناصور کورت که سکنه این طایفه
انقوش هستند رسیدیم که از زمین و به قزاق و چچن می نشینند الی آخر ایالت بزرگ انقوش هم طایفه چچن

زمین اینجا با قدری تغییر کرده از آن کل دهنه و طراوت و صفای که در ارضی سابق بود افتاد و بجای آن گرو و تنه
 صحرای سرد و خرم است اما خطوط بخار شتر و سایر بوته ها و علفهای هرزه دست راست همه جا رودخانه
 سو بخار دور میکند و از طرف رودخانه صحرایست کبیره جنگل آمانه بلند بعد از آن الی دو فرسنگ
 میرسد به تپه های بزرگ شبیه کوه که باز نیمه جنگل است و عقب این تپه ها مسافت زیادی کوه
 بزرگ بلند تقفاز است که از دریای سیاه الی بحر خزر کشیده شده است و اکثر اوقات قله های
 این کوه مه و ابر است که مرئی نمیشود و این رودخانه که از دست راست میکند رود داخل رود بزرگ
 شده بدربارهای خزر میریزد و چون مسافت زیادی بجایده داشت دیده نمیشد خلاصه نهار را در تپه
 سلیزه اوز کا یا که دیده فراق نشین و خیلی بزرگست صرف کردیم اسبها عوض شد این دبات وضع
 خوبی است دیوار باغها همه از چوبهای بلند چوبیت کوه چا طولانی و مستقیم و عریض اما خانه و آباد
 ننگ است و دور از بهم است این دیده دو هزار نفر جمعیت دارد و محلی برای ما چادر زده حتما کرده بود
 از صاحبان همراهمان و مردوزن فراق و غیره جمعیت زیادی بود بعد از نهار بل دیده ساززنده
 و آواز خوانند و قدری قص لکزی کردند سازشان شاخ گاوی بود و سوراخ کرده صدای موزی
 خوبی میداد یک دایره هم دست جوانی بود شخص دیگر با دو چوب آرا میزد سایرین دست
 میزدند کینه میزدند یک دختر هم میرقصیدند آن پسر که پیش قه برهنه و دست دیگر طبا پنجه داشت
 قه را از دیک پیش و طبا پنجه را از دیک به عقب و حرکت داشت میرقصیدند خلاصه سوار شده
 رانده دو ساعت بغروب مانده وارد گرو زانای شدیم که منزل شب است اردویی از
 سادات روس صاحبان زیادی اینجا بودند جمعیت کثیری هم از تجار ایرانی و روسها و فرا
 و چون و غیره بودند زانای صاحبان روس شبیه بخا منهای فرنگستان بودند پیاده شده نصف
 نظام که ششیم این فوج موسوم بفرج الکسی پسر امپراطور و بسیار خوب فوجی بود دشمن کرده موزیک میزدند
 سادات نامی اردو ناس آمده را پوریت دادند و باین عبارات بزبان روس تشفیک زده
 کلم کردند و اشته شاخ کوه بلی چیتو و فو سنا سنا بیت بلا غو با لوجو یعنی علیحضرت پادشاه

Pauze Alae
 aka Pauze
 rember of bee Ermodoff

شما همه خبر بجای خود متوجه است خلاصه بدیم باطابق عمارت این عمارت امرشان بارینا نسکی ساخته است
 عمارت خوبست منظر با باغ دارد و اما آنقدر جمعیت زن مرد و باغ و پایی منظر برای تماشا جمع
 شده بودند که نمیشد بچهره را باز کرد همه بمرابان در این عمارت منزل کردند شب در باغ و نوگان
 روز و دو ساله اینها انواع و اقسام رقصا و خوانندگیها کردند خیلی تماشا داشت اینجا قصه است بزرگ
 و در حقیقت محل اردوی قشون است همیشه برای نظم صفات و غنسان و طایفه چمن و غیره در اینجا
 قشون و صاحب منصب زیاد ساخلو دارند و اصل نای آبادی اینجا را سردار ریگوف کرده و حالا
 کم کم بخارگاه هم شده است جمعیتش سوازی قشونی هفت هزار نفر است و همیشه سه چهار هزار نفر قشون
 هم در اینجا ساخلو است هواش گرم و از میوه جات حینار خوب و هندوانه و خربوزه کوچک
 بد و سیب زرش دارد و زرت کاری زیادی هم در اینجا میشود که دانه اش را آرد و بموده نان میکنند
 از ولاد قفقاز مبادت سه فرسنگ اول بدیه ناصر کوکوت میرسد که سکنه اینجا طایفه انقوش
 هستند که تیره از طایفه چمن است بعد از این دید بروسل که قراق نشین است پس از آن ناظران
 که سکنه اش ایضا قراق است قلعه کوچکی در ساحل رود سوخجای روسها بنا کرده که همیشه محل ساخلو سا
 لوات است قراولخانه بای چوبی بلند که باز و بان باید بالا رفت در غالب آنها ساخته اند که همیشه
 یک نفر ک قراول اینجا ایستاده دیده بانی میکنند بعد از آن دید بلیف و قراق نشین است بعد قره
 بلاغ ایضا قراق نشین است پس از آن انیس گایا که دست راست و خارج از جدا بود و سکنه
 اش قراق بعد اسلیر اوور گایا قراق نشین بعد بخانی قوش گایا قراق نشین است بعد ساکی
 بعد شا ما پورت بعد زافانورث بعد الحان پورت بعد گروز نوای که منزل بود و در ۱۸۱۹
 عیسوی ریگوف سردار بنا کرده است امروز چارده فرسنگ راه آمده ایم یکشنبه سیم
 رجب در ساعت ده قبل از ظهر از گروز نوای حرکت شد و فوج تمام سر راه ایستاده سلام
 داده بود و اکشیدند از قصه خارج شدیم صحرا مثل دیر و زمناز علف برزده و خار زیاد و گل خطمی
 زرد و قرمز و سایر گلهای مخلوط بهم است بعضی جا با یکسره خار و بعضی دیگر مخلوط گل و چکل کم

و بونه زرشک و غیره دست راست مسافت مغرینک تپه با بود که چکل داشت تا آنکه بود
 و پشت تپه با بقا صله دوسه فرسنگ منبری برشته که بزرگ قفقاز میشد دست چپ هم مسافت
 دوسه فرسنگی تپه و ما جو بود تا به او ما خان پورت رسیدیم یعنی بعد از یک آبادی و چا پارغانه
 که اسب عوض شد باین دیر رسیده اند و دخانه ارفون عبور کردیم که بلخوب آبی و آب زیاد و
 بدی داشت اینجا با کلیه طایفه چمن می نشیند دیگر قراق مسکن ندارد سر بارخانه و محله از رزالت
 در اینجا است که همیشه یکفوج سالدات و قراق ساخو هستند در چادر یک برای ما میان آبادی ده
 و اسباب میز و نهار حاضر کرده بودند پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود جمعیت زیادی هم از هر طایفه
 و طبقه از روس و قراق و چمن و لکزی و غیره جمع بودند زنهار و خضرهای طایفه چمن اغلب یکپارده
 بندک سیاه رنگی در سر داشتند قبا و شلوارشان با یا منه بنیه بود و خضرها با سیاه و آلات نفوس
 زیاد در نیت کرده بودند لباس این زنهار بچند طایفه بنیه است بندی گبر تر کمان زنهار پیرا
 و مرد با حاضر ساز و رقص بودند و آوای قاص و آواز اگداشته یکدسته زن و مرد و چمن دسته دیگر
 قراق میرقصیدند و میخواندند خیلی تماشا داشت بهیچچنی نیست که اسلحه نداشته باشند از اطفال
 گرفته تا مردهای پیر حتی چوپانها همیشه یک قمره در کمر و یک طبا بچه بلند چقای به پشت شال زده
 و ده تیر بار و طر در قطارهای سینه دارند خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده رانده تا رسیدیم
 بمنزل که خاصه پورت میگویند از اینجا که نهار خوردیم به بعد سبب صحرا و وضع کوها تغییر کرده
 تپه و ما جوهای طریفین صحرا در افتاده دست چپ ما بهر جا چشم کار میکرد صحرائی بود صاف
 و سطح بدون تپه و کوه لیکن بر علف و گل و خار و گنگنه بونه زرشک و بونه درختهای چکلی بود
 که نشان ازین میداد که در قدیم چکل بزرگ بوده و بریده اند که حالا از ریشه بزرگ شده است دست
 راست بقا صله دو میدان تپه بای پشت که همه چکل است اما نه بلند همین قدر است که تپه بار
 از بزرگ سبزه پوشانیده است دپشت این تپه با مسافت زیادی باز همان رشته کوه بزرگ
 قفقاز است و الی منزل این طور بود که یک قدری که راندم طریفین راه کم کم ناچند فرسخی چکل انبوه

کونا داشت پنج جوان و پرنده در این صحرا با بجز قمری و بعضی مرغهای کوچک دیگر ندیدیم همین طور
بهردیه و آبادی که میرسیم خواه اسب چا پاری عوض شود یا نشود جماعت چمن و عیبه ازن و مرد
سر راه ایستاده و مان و نمک و هند و لانه و خیار روی میزی گذاشته بودند ما قدری ایستاده
احوالی پرسیدیم پس ازان خواه افون داده شود یا نشود زن و مرد میان صحرا بنای قفس و ساز و
میکنند باشند با وجود این زنهایشان باز با کمال شرم و خجالت رقص میکردند این صحراها و مساکن چمنها
در رودخانه و آبهایشان بسیار غم انگیز و دلگیر است همه بیکو وضع و یکت طور و حالت هیچ جا صحرا
و آبادی متفرق نیست خلاصه دو ساعت بغروب مانده وارد منزل خاصه بورت شدیم پرس
والقور و کی اجدان امیر طور که کحان دان میگیر صما منصوب کل این صفهاست با همه صما جنه صبان
و فوج و موزیکان حاضر بودند ما آخر صف فوج رفته احوال پرسیدیم این فوج بهم مرشالان با ریشگی
است شش کرده از جلو گذشتند طوایف مختلفه غنیمت بهم چلی بودند از چمن که رعیت این نواحی هستند
و یهودی که در اینجا تجارت میکنند و قزاقها و روسها سیکه از ابل فئون و نظام هستند باز نمایان
اینجا متوقف و ساغلو اند و سجارا برانی شیعه از ابل قزاق که شهر سبت در سبت فرسنگی اینجا و در
کنار رود ترک و اقصیت که برای آمدن بحضور ما بایک نفر آخوند با اینجا آمده بودند ابالی این شهر
تا ما شعی ندیدیم بخت خلاصه بوا می اینجا چلی گرم بود موزیکان زدند باز سالدا تبار رقص کرده و آواز
خواندند این پرس والقور و کی برادر زاده والقور و کی وزیر مختار روس است که در عهد شاه
مرجوم و مدنی هم در سلطنت ما مقیم در بار طهران بود) دوات عرض راه امروز اول اوستار و کور و وی
که هنگام عبور از رود ارفون دیده شد و روسها قلعه کمنه در اینجا دارند که همیشه محل ساغلو سالدا
بعد از آن بقاصله کبیر سنک رودخانه چوکا بود که پل نداشت و آبش کم و بد بود پس انان بد
او ما خان بورت رسیدیم رودخانه کدر مرار زد و یکت آن میگذرد بعد دیدیم ایسی سو که آبش
بدو کو کردیست و همان آبراجو را مردم باید بخورند بعد از آن بقاضی بورت از طوایفی که
اینجا با سکنی دارند از تیره چمن مثل نو بردی و خوش کاری و از اینجا بدیه کرزل بعد از آن از رود

اتق موعور شد کالسه را باب زدن آتش بد رنگ و کل آلود بود اراق سو با نظرف تیره کومیک
 که چه چینی است می نشیند بعد از زود میان موعور شد که واقعا آتش بسیار بد است بعد از زده یارق
 سو که آب زیاد و بد رنگ بدی داشت و باز کالسه را باب زدن پس از آن خاصه پورت که
 منزل است شدیم (چچن) با سوراود بل امل طو ایف کرا د ساوج بلاغ مگری و چهار دوی و غیره
 میزنند) از خاصه پورت باید به بندر بطوفسکی رفت صبح زود برخاسته سوار کالسه شده رانیم
 صحرا قدری خشک و گرم است دست راست بغاصه کمی منتهی به پته میشود و دست چپ جلگه
 راه زیادی که طی شد از کالی سرازیر شده از یک رودخانه گذشته که اینجا هر دو حرکت ترک است
 باد اغشان و رودخانه آب زیادی داشت نظرف رودخانه و رسها قلعه بنا کرده که همیشه
 سالیات و سوار در اینجا ساخلو است بعد از رودخانه دیگری موعور شد اینجا با دست بگو بهای
 سخت و دژه بای پر درخت حبیب اغشان منتهی میشود اینجا با هم قلعه و ساخلو از دولت
 روس بود قدری دیگر که راه طی شد از رودخانه بسیار بزرگی که بقدر آس آب داشت و جسر
 طولانی بر روی آن کشیده بودند گذشته رسیدیم با آبادی چر پورت اینجا آبادی و عمارات خوب
 و سربازخانه با و قراولخانه با افواج و سواره و صاحب منصبان زیاد ساخلو دارند کینیا زلیکوف
 اصلش کرچی و حالا حاکم اغشان است با همه صاحب منصبان نظامی قلمی حاضر بودند افواج صف کشید
 ایستاده موزیک میزدند پیاده شده از بطوقشون گذشته وارد عمارت که بنار حاضر کرده بودند شدیم
 این کینیا زلیکوف است و دو سال قبل ازین وقتیکه مارشال بار یاتینسکی جانشین تقفا ز بود
 با طبعی گرمی و شور طرآن شده بحضور ما رسیده بود خلاصه بنار خورده سوار شده رانیم این آبادی
 چر پورت و حقیقت همه از قشون و ساخلو و خانها و عمارات آل صاحب منصبان و غیره است
 از اهل اغشان هم چند خانواری آورده و نشانده اند از زنهای صاحب منصبان که مثل خانهای
 فرنگستان بودند اینجا زیاد دیده شد از عایای اغشان که امروز در عرض راه و اینجا بایدیم
 بالنسبه بطایفه چچن با و غیره تدریج مغلوک و فقیر بودند بعد از آبادی چر پورت الی بطروفسکی دیگر

Pelronsky

دیگر آبادی نیست مگر سده چارخانه بسیار محقر که عوض میشود دست راست نزدیک جاده تپه بای بلند که چکنجوده و اشجار را بریده و حالا همان ریشه مانده و سبز شده پشت این تپه ها که بهای بزرگ داغستان و غیره است دست چپ الی آخر که فنی بدو یا میشود همه جا صاف و سطح و بعضی جا باران و باقی علف و غیره است اما بسیار صحرای همیب و کلبه سیت آب بسیار کم دارد و گاهی یک نر دیده میشود که از رودخانه برای زراعت بصر آورده اند آنهم آبش بجن و گل آلود و بدامروز در هر چارخانه سواره زیادی از فراق حاضر بودند که بنوبه عوض میشدند و همه جایشان سبکالسلکها از صحرای سوار بودند و گاهی هم در صحرای شوق اسب اندازی میکردند خالی از تماشا نبود یک دفعه از دست چپ صحرای سواران که از فراق اسبها تیره برخاست کم کم معلوم این امر محض است قدریکه بلند شد درست ملاحظه کرده دیدیم همه این سیاهی طلعت الحمد بقدر که این همه طلخ نزدیک مانیده به حاصل زرتی که با این راز را بود در ریخته قدری هم که باز از حساب و شمار خارج بودند از بالای سر ما که نشنید ما هم سوارانده از آن محل که ششم قدرت خداوند را از اینجا میتوان فهمید که این همه طلخ یعنی چه بجا میروند چه میکنند و چگونه خلق شده اند اگر حکم شود باین طعمه در آبی شهر را میخورند و تمام می کنند که بعدی با هیچ حربه چاره نمیتواند بکند خیلی هم طلخ بزرگ درشت و خیزی غریب بودند الحمد بقدریکه گذشت و روی کالسلکه باز بختند همین طور را ندیم تا دو ساعت بغروب مانده به بندر پطروفسکی رسیدیم پشت آبادی بندر کوه و تپه های بسیار است صحرای پر علف خوبی دارد بلکه چین زیادی داشت خود آبادی پطروفسکی هم در روی تپه و کنار دیوار واقع است و در سوار آبادی اینجا خیلی رحمت کشیده اند اول آبادی قدری دور تر از این جا و آهش تر خاست بوده است بندر جلوه در یار با سبک و آبگت و سنگهای بزرگ بقدر سیه هزار تومان مخارج نموده عوض کرده اند و یک راه باریکی که کشتی داخل شود از دریا گذاشته برای اینکه کشتی از صدمه امواج آسوده اینجا لشکر میندازند عمارت ها کم نشین که خود کیشیا بلیکوف در کنار دریا ساخته است برای مارینت کرده شهر را چراغان و آمیز بسته اند از برق و مثل غنچه

و اندر طبقه مردم بودند ایرانی ارمنی و ترکی و اغستانی قرآن که جمعی عثمانی و غیره پیاده شده اند
 جلوصف نظام گذشته دارد عمارت شایم بیکر و وف و ناظم خلوت و امین حضور که با بار بازار
 مایکروز جلوتر آمده بودند با حکیم الممالک و دندان سار که از راه حاجی ترخان عمده بار بار ایکت روز
 پیش از ما آورده داخل کشتی ما کرده بودند همه دیده شدند کشتی ما که باید سوار شویم همش الگسند میرزا
 یونج با سم و لیچمد روس و مال کبابی مرکز راست در لشکرگاه حاضر بود بواسطه عدم اعتبار در با
 عجله و آتم که زه کشتی برویم و از بیطرف کینیا زلیکوف مدارک شام دیده شهر را چراغان کرده
 بود بعد از یک ساعت توقف در عمارت رفتم کشتی یعنی سوار کالسکه شده رو بدی رفتم کینیا زلیکوف
 و همه صاحب منصبان حاضر بودند راه مرا شیب بود با کالسکه همه جا رفتم تا دم بل چلی بلندی که
 روی آب تا کشتی بسته بودند اینجا پیاده شده الی کشتی پیاده رفتم چون بنیدر بستند که معجزا ایستیم
 برویم کشتی آتش نکرده بودند سه ساعت طول کشید تا کشتی را آتش کرده حاضر نمودند سپس بالا
 اعظم و سایرین باز عمارت رفته شامیکه کینیا زلیکوف حاضر کرده صرف نمودند بعد از شام
 کینیا زلیکوف را احضار کرده اظهار کمال ضامنندی خود از زحمات و خدمات او کردم
 و حقیقه در منازل عرض راه از زدن چادر و حاضر کردن لوازم استراحت ما و سوار و غیره ذره
 کوتاهی نکرده بود خلاصه چهار ساعت از شب گذشته حرکت شد چون بواسطه کم عمق خروج از این
 حوض و بندر که مثل لیت رود خانه است در شب مشکل بود بسیار باتانی بر راه افتادیم یک ساعت
 طول کشید عبور از بندر تا بواسطه دریا کم کم تذکره را ندیم بواهم خوب و مساعد بود تا آمدن
 هر قدر آرام باشد قلب شخص اطمینان ندارد حالا قدری سامی و احوالات عرض راه را امروز
 بنویسم دبات عرض راه از خا صد یورت الی بطروفسکی از اینقرار است اول چپک دوم
 اکمل اغول سیم قادر یورت بعد کیزیل بعد خاما یورت قرینه یاق سامی دست چپ هزار و
 دویست خانوار مسلمان و دغستانی دارد که از دور پیدا بود دست راست در و امنه کوه
 بلیت الی اغول و قالایا پیداست اول و دو خانه که عبور شد یاق سامی است که هر چه چمن با

Beglaroff
 Alexandre
 Leavenworth
 Mereure

باو اعتماد است بعد با رخ از این رودخانه که میگذرد طایفه قوموق دغستان می نشینند زبان اینها
 ترکی چغنائیست و صنعتشان اینست که زدن اشال برکت دغستانی میبافند و مرد با آنها مگر می واسطه
 سازی میکنند از هر قسم رسیدیم بجا پارخانه چاپ چاق از اینجا بقریه قارلاورت که در کنار رود
 خانه آق داش واقع و همانجا سترجه چنبا و ترکست با دغستان دروسها هم در اینجا قلعه دارند بعد
 از رودخانه قوی سویی که بسیار بزرگ است و جسر دارد گذشته به چرچورت که کنار رودیم رسیدیم
 از چرچورت بجا پارخانه شامخال که مانی در کنار رود اوزون که بسیار کوچک است واقع است
 بعد بطرف وفسکی بنای بطرف وفسکی و آبادی اینجا از سنه هزار و شصت و چهل و شش مسیحی است و حالادو
 هزار نفر جمعیت دارد شهر در بندیم جزء حکومت دغستان است خلاصه دریا خوب بود اما آنها
 طوفان داشتند جزال گوشلوف هماندار و ملون و امیران بزرگ کشتی که مردیش مفید تجربست
 بانه نفر معاون و نایب جنلی باو قوف در کشتی بودند عله جات کشتی با دو کوبه بستند بکده سته نوکین
 روس هم با تمام بارهای با جمیع طبرین در این کشتی بودند سواهی محقق که در وینه عرض کرد و باز اورا
 بجا پاری بطران بفرستیم باو کتعم مثل سفر سابق فرنگستان کو یا باز عقب بمانی آن بود که رفت و نگذاشت
 در خاصه یورت ازورسید که در حاجی ترخان ناخوش شده مانده است و احتمال دارد در ماه رمضان
 بطران برسد وقت غروب از ایشانان باد کوبه کشیم که تنگه بسیار بدست اطراف تنگ
 و جزیره دارد که خیلی در گذشتن از اینجا احتیاط لازم است الحمد لله تاروش بود که کشیم و کشتی حقیقه
 بسیار خوب میرفت ساعتی چهار فرسنگ یعنی سته فرسنگ و نیم یقیناً دو سال است این کشتی را
 در انگلیس ساخته و باین دریاه آورده اند کنت زالوسکی در برنخا از طریق شهر هم که مامور ایران است از
 وینه همراه و در کشتی است شب سته شبته بعد از شام خوابیدم اما به بچه جوخا بم میره و اولاً بحیره
 دور کشتی که متعلق بنگران است و کشتی را با سکان برانهای قطب میگردانند نسبت و دور کرد اندن
 سکان از بنجر با واسطه حرکت صدای منگری احداث میشود و اقسام مختلف مثل صدای مرغ یا
 وزغ یا کاه و یا اشخاص خم خورده ناخوش که بالند ثانیاً از اول شب دور افق برهم خوردگی پیدا

کرده باد می آمد و ابرهای سیاه پیداشده بود که بیم طوفان و برهم خوردن هوا بود و هر قدر غلظت باد و بادهای
 بزرگهای اینخیزه نگاه بدریا میکردم میدیدم آب دریا خیلی بالا آمده و موجهای بزرگ پیداشده باز
 بجنال میافزاد و میخواستند که کشتی بنای حرکت و گمان را گذاشتند و ما را میغلطاند بالاخره االی
 صبح خوابم نبود و برخاسته نماز صبح را خوانده قدری راه رفتم بفرستگشتی عروج کرده دریا را تماشا
 کردم اقیانوس کربار آمد کم کم تروی با راجی گذاشت و باد مساعد آمد و بارها هم متفرق شدند و اعدا
 پیدا کرده آمدیم باین کیساعت و نیم خوابیدم بعد برخاسته باز گردش کردیم دریا آمد و بسیار
 بود شکر کردم و دهن را خوردم درین بین امیرالبحار فرستاد که سواحل کیلان پیدا شد بسیار شگوف
 شده آمدیم بالای عرشه کشتی باد و برین تماشا کردم سواحل را دیدم کم کم برج ازنی که شش سال
 قبل بحکم ما ساخته شده بود با یکبارغ بسیار خوب پیدا شد در ساعت ظهر ملنگرگاه بندر ازنی
 رسیدیم کشتی لنگر انداخت اگر چه مردم آمدن ما را فراد که روز پنجشنبه سبت و چهارم است می
 دانستند تا همه در ساحل حاضر و ایستاده بودند که چهای ازنی آمدند و در کشتی را گرفتند کشتی بنهار
 مخصوص که در ازنی است قدری دیر رسید چون میند استند امروز میرسیم آتش نکرده بودند مری
 قلیخان و این سلسله و سلطان حسین میرزا و حکیم طو لوزان و چند نفر دیگر که چهای ازنی که
 نشسته رفتند باز ازنی که چهای را آب دریا خیلی بالا برده باین می انداخت بعد از یک ربع عشت
 کشتی ما رسید بکشتی بزرگ و وصل کرده تخته پل انداختند رفتم میان کشتی خودمان با همه نوکران با جوار
 کوسوف همانندار و سیلوتین و امیرالبحار و غیره آمدند بکشتی و اوع کرده عرض شد بحال التفات
 از هر چه در حق آنها مبذول شد حکیم المملکت در کشتی رو سها ماند که بار بار از عقب بفرستد
 ما را ندیم برای ساحل و الحمد لله تعالی بسلاست وارد ازنی شده شکر خدا را بجای
 آوردیم (اشخاصی که از طهران و غیره آمده بودند و در اینجا حضور رسیدند از اینها است
 علاءالدوله الله علی میرزا الیچانی حاکم همدان که از همدان آمده بود حاجی خازن الملک
 میرزا المملکت ساری املاان ابن خلوت قوکر قاسمی باشی فراش باشی

غلام حسین خان پیشخدمت نایب ناظر میرزا کی ضیاء الملک حاکم کبلان محمد
 ابراهیم خان برادر فرخ خان حسین علی خان سر قیاب میر شکار با اتباع محمد حسن خان
 پیشخدمت مسرور میرزا پیشخدمت میرزا عبداللہ خان نور می پیشخدمت میرزا
 احمد خان پیشخدمت پسر علاء الدولہ فضل اللہ خان شاطر باشی مشکور میرزا
 جبار خان استخی خان پیشخدمت علی نقی خان پیش خدمت غلام حسین خان اشرفی
 شیخ الاطہا آقا حسین علی آبادار حاجی قاسم باقر خان سر بنک موزیکان چہا :
 از فوج ششم تبریز دولت نفر خلاصہ روز چہار شنبہ بیست و سوم رجب بود کہ وارد ازلی شہر بم
 دوشب در ازلی توقف کردہ جمعہ بیست و پنجم بہ شہر رشت آمدیم دوشب ہم در رشت اتراف
 کردہ یک شنبہ بیست و ہفتم بہمت دار الخلافہ حرکت کردیم منزل آمدہ روز جمعہ ہفتم شہر
 شعبان المعظم بسلاستی و خوشی وارد دار الخلافہ طهران شدیم نایب السلطنت و سایر وزراء
 و نوکر با ہم کہ در طهران بودند در قزوین و کرج
 و کن با ورود بہ طهران مستدر جا آمدہ

بم حضور رسیدند با بس نیل

۱۲۹۵

ہجری

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
 ملک التخاب
 BOMBAY

ثانیه
هو الله تعالى

الحمد لجمود قدرت آثار قدرته فی جمیع الموجودات و در تحت سموات افصاله علی کل المملکات
روزنامه حمد و تعریف و تر از ثواب نقض و خلل مخصوص ذات پاک خداوندی است که موجود را
را از کتم عدم من غیر استحقاق بباحث و جو جلوه ظهور و بروز داده است و شکر نامحدود
سزاوار موجودیست که ممکنات را بجلعت وجود آراسته و پیراسته فرموده است و شاء لا
تخفى مستحق جهنمی است که سرسلسله موجودات ذر عرفان ذات مقدس اغراف بجز نموده
چه بدیع آثار صنع و قدرتش جل جلاله و عظم شأنه و لا اله غیره و در حق معدود بزل
موجودی که لولاه ما خلقت الارض السموات و لم یعد خالق الموجودات و لم یطهر شی من
المملکات اگر نه واسطه فیض آفرینش بود نمی نمود محل احمات را آبا بادی کل و نمایند
بذل محتدا که چنانمش بر آوری بزبان برای سجده شود پشت کائنات دونا صلوات
علیه و آله و صلوات بیکران بر آل اولاد و اخفادش باد که مشاعل بدایت و صبايح
مضیئه و لا یبند و تسک بذیل ارادت ایشان سبب سعادت و رشکاری اهل بیت کثیر
سفینه نوح من ربکها بخ و من تخلف عنی ضل و عنی فاجعلنا یا الهی فی زمره احبائهم و اولیائهم
یا اله العالمین و بعد از ادای حمد و ثنای حضرت الودعت قائم بنیاد آل طاهرین حفظا و لا شکر
اظلاله الممدوده و شکر اعلی بیان مظاہر قدرته و سلطنته

مخفی ننماید که کلام الملوک ملوک الکلام آثار مظاہر سلطنتش
در هر زمان منبج و سیلند از بحکمت منبج در جمیع اوقات ممدوح لهذا این عبد قاصر

میرزا محمد شیرازی الفخر بملک الکتاب با قلت بضاعه وعدم سبطاعه لازم دانسته که
 نسخه مبارکه مسافرت فرنگستان در گزیده ثانیه علیحضرت قدر قدرت قوی شوکت
 اقدس همیون شهریار کشورستان شنشاه کیتی بخش ممالک ایران ابوالمظفر ناصرالدین
 شاه قاجار خلد الله ملکه الی آخر الزمان را بحلیه طبع آراسته و پیراسته اگرچه مطبع را از طبع
 این کتاب مستطاب محلی و مزین داشته کمال سعی و اهتمام را مرعی که بطراز انیق و خط رشیق
 نستعلیق به تصحیح وافی و تفتیح کافی مطبوع کرد. خالیاً عن التحریف التیغیر و تصاویر و عکوس مبارکه که
 از دارالسلطه لندن طلبیده که مزین اوراق کرد و
 الله الحمد در این
 وقت بنایند قادر ذوالجلال و تقوا قبائل من اجلال جناب جلالت مآب عظمت و جمت
 نصاب فوت و اہبت انتساب قوائماً للفر و الاقبال و نظاماً للشوکت و الاجلال الابر
 الاختم حذایکان جہنم سرکار بواب مستطاب سہ سالار عظم مختار الملک وزیر خطہ
 دکن ادام الله ظلہ العالی در بند رسمور بمبئی طبع را بان زیور بخشیده و ضمناً خود را
 منفقر و امیدوار از حضور پر نور رض کجور شش نموده که موجب حصول آمانی و آمال کرد و امید
 کہ ظل عاطفتش ممد و باد

تاریخ بیت دوم شهر بیع الابر ۱۲۹۸ بصر مطابقت
 بیت دوم فروردین ۱۲۹۹ عید نوروز الابر مطابقت
 بیدار الکتاب میرزا محمد شیرازی شیراز

تخریر یافت ۱۲

بر کس از صاحبان عظام کرام طالب و راغب این کتاب مستطاب بوده باشد در مبسوطی
 در محله عمرکاری مکان نمبر ۲۸ از زوایای طلب
 منہ مایند



◀ELLA-SOLTAN SOLTAN-MASSOUD MIR.'A.



THE PRINCE OF PERSIA

